



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

اظہارات و خاطرات

آیت اللہ حاج شیخ حسین لنکرانی

دربارہ

بابیگری و بہائیگری

علی ابوالحسنی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اظهارات و خاطرات

نویسنده:

علی ابوالحسنی (منذر)

ناشر چاپی:

فصلنامه مطالعات تاریخی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	اظهارات و خاطرات
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۷	مهدویت، باور «امید بخش» و اصل «کلیدی» در اسلام و تشیع
۹	اخلال در مبانی تشیع، ضربه به استقلال و آزادی ایران است
۱۰	بهاییت، ستون پنجم استعمار
۱۳	من نوکر سیدالشهدایم
۱۴	علی محمد باب و چند نکته
۱۴	رقیب باب در معجزه‌ی تندنویسی
۱۵	فرازگاه باب در آستانه اعدام
۱۶	نهج البلاغه کجا، ترهات باب کجا؟
۱۸	بایان جانفشان اولیه، بایی و بهایی (به معنای امروزی لفظ) نبودند
۲۰	خاطرات کینیز دالگوروکی را چه کسی در ایران منتشر کرد؟
۲۰	اشاره
۲۴	پیوند سران باب و بهاء با استعمار تزاری
۲۵	مشرق الاذکار عشق آباد، روسیه و بهاییت
۲۷	مبارزه‌ی لنکرانی با مشرق الاذکار
۲۸	روتشتاین، هژیر و پارک اتابک
۲۸	امیرکبیر؛ نقش بی بدیل در سرکوب فتنه باب
۲۸	اشاره
۲۹	اعتراف مورخان به نقش کلیدی امیر در پایان دادن به آشوب باییان
۳۰	قره العین، امیر و ناصرالدین شاه

- ۳۱ پیشگوییهای وارونه
- ۳۱ مبارزات سیاسی - فرهنگی لنکرانی با بهائیت
- ۳۱ اشاره
- ۳۲ برگزاری مجلس مناظره با مبلغ بهایی (آذر ۱۳۰۵)
- ۳۴ چاپ و انتشار «کشف الحیل» آیتی (مرداد ۱۳۰۶)
- ۳۷ چاپ و انتشار «فلسفه نیکو» نوشته‌ی حسن نیکو (آذر ۱۳۰۶)
- ۴۰ اعتراض به میلسپو به علت روی کار آوردن بهاییان (دی ماه ۱۳۲۳)
- ۴۳ حمایت از محاکمه و مجازات تروریستهای بهایی ابرقو (۱۳۲۸- ۱۳۳۴)
- ۴۵ درگیری با وزیر بهایی هویدا
- ۴۶ سرهنگ لطیف بیگلری، هم رزم لنکرانی بر ضد رژیم پهلوی و بهائیت
- ۴۷ پاورقی
- ۶۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

اظهارات و خاطرات

مشخصات کتاب

اظهارات و خاطرات

مؤلف: علی ابوالحسنی (منذر)

فصلنامه مطالعات تاریخی / ویژه نامه بهائیت / سال ۴ / شماره ۱۷ / ۱۳۸۶

بر گرفته از:

اشاره

خطیب، سیاستمدار، دین‌شناس، تاریخ‌دان، نسابه و ادیب معاصر، آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی مشهور به «مرد دین و سیاست» [۱] (تولد: حدود شعبان ۱۳۱۰ ق - وفات: خرداد ۱۳۶۸ ش) از روحانیون مبارز و پرتکاپوی عصر ماست که در جمیع مراحل مبارزه‌ی مستمر ملت ایران با استبداد و استعمار، از دوران جنگ جهانی اول تا جنبش ۱۵ خرداد و ۲۲ بهمن حضوری فعال داشت و مطالعه حیات سیاسی و فرهنگی وی، درسها و تجارب بسیار ارزشمندی را برای کوشندگان راه استقلال و آزادی کشورمان به همراه دارد. وی در محله‌ی سنگلج تهران (محدوده‌ی پارک شهر کنونی) متولد شد و در کودکی، همراه پدر بزرگوارش، آیت‌الله حاج شیخ علی لنکرانی، از نزدیک شاهد تحولات جنبش مشروطه و مجاهدات مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری گردید. در مبارزه با قرارداد وثوق‌الدوله و نیز کودتای رضاخانی و پیامدهای سوء آن، همراه بزرگانی چون شهید مدرس، حاج آقا جمال‌الدین اصفهانی [۲] و شیخ محمدعلی شاه‌آبادی و شرکت فعال جست و به همین علت بارها حبس و شکنجه و تبعید و ترور را تجربه کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰ در سنگر نمایندگی مجلس چهاردهم به ایراد نطق کوبنده علیه دکت میلیسو (مستشار مشهور امریکایی و رئیس کل دارایی ایران) پرداخت و همچنین در خنثی‌سازی غائله پیشه‌وری (توطئه تجزیه‌ی آذربایجان از کشورمان) نقشی مؤثر ایفا کرد. با شروع نهضت اسلامی به رهبری امام خمینی (قدس سره) نیز مرحوم لنکرانی خاموش ننشست و خاصه در مبادی آن، سهمی وافر داشت و از همین روی در قیام ۱۵ خرداد ۴۲ [صفحه ۶۸] دستگیر و به زندان افتاد... و بالاخره پس از بیش از سه ربع قرن مبارزه‌ی مستمر با استبداد و استعمار و صهیونیسم، و دفاع پی‌گیر از حریم مقدس اهل بیت عصمت و طهارت سلام‌الله‌علیهم اجمعین در قبال حملات بهایی‌گری، قادیانی‌گری، وهابی‌گری و کسروی‌گری، در سحرگاه جمعه ۱۹ خرداد ۶۸ پس از اقامه‌ی فریضه صبح بدرود حیات گفت و پس از تشییعی با عظمت، در حرم حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام روی در نقاب خاک کشید. [۳]. لنکرانی، هم‌پای مبارزات سیاسی و اجتماعی با استبداد و استعمار، از توجه و تعرض به ایادی و عوامل فرهنگی آنان غافل نبود؛ همانان که در قالب نخله‌ها و مسلکهای انحرافی عرض وجود می‌کردند. او در این راه، اطلاعات و تجارب ناب و در خور ملاحظه‌ای داشت. در این مقاله، نگاهی داریم به اظهارات و خاطرات آیت‌الله لنکرانی درباره‌ی بایی‌گری و بهایی‌گری، و نیز اقدامات فرهنگی و سیاسی ایشان بر ضد آنها از اوایل دوران کودتای ۱۲۹۹ تا دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی. ضمناً در خلال مباحث، به برخی اسناد منتشر نشده‌ی تاریخی اشاره شده است.

مهدویت، باور «امید بخش» و اصل «کلیدی» در اسلام و تشیع

آیت‌الله لنکرانی، اصل «امید» را، شرط «بقا و حیات» فرد و اجتماع می‌شمرد و (به گفته نصرت‌الله فتحی، نویسنده و مورخ معاصر)

تنها دارویی که به وی قوت قلب می‌داد «امید به آینده» بود. همواره می‌گفت: «یأس در نهاد من وجود ندارد»، و با وجود سختیها و مرارت‌های بسیاری که در زندگی کشیده و می‌کشید، تکیه کلامش این بود: «اگر همه چیزم را از دست داده‌ام، خوش وقتم که امید را از دست نداده‌ام». [۴]. عمر طولانی لنکرانی، سراسر به جنگ با مستبدان و مستکبران گذشت، و در این راه، بویژه در زمان رضاخان، بارها طعم تلخ حبس و شکنجه و تبعید و دربه‌دوری را چشیده بود و به قول خود: در طول زندگی، کمتر شبی بود که سر راحت به بالین نهاده و فارغ از هراس و دغدغه، زیسته باشد. اما با وجود این، عمری حدود صد سال را تجربه کرد و باید گفت که چراغ عمر طولانی‌اش (که تنها یکی از حوادث «تلخ و سهمگین» آن می‌توانست انسانی را «دق مرگ» کند) در توفان بلایا، از روغن همین «امید مداوم به آینده»، سوخت می‌گرفت و تن به خاموشی نمی‌داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، که «بیش از سه ربع قرن» از آغاز مبارزات پی‌گیر اجتماعی و سیاسی‌اش می‌گذشت، بارها خدا را شکر می‌گزارد که او را، به رغم همه‌ی خطرات و مخاطرات، زنده نگه داشته است تا اطلاعات و تجربیات کهن و ارزشمند خویش را - به رایگان - تقدیم نسل جوان انقلاب کند؛ نسل جوان و پرشوری که (با توطئه و ترفند رژیم پهلوی، و حامیان و آمران خارجی‌اش) رابطه‌اش با پیشینه‌ی پر بار تاریخ خویش ناخواسته [صفحه ۶۹] ضعیف شده است. لنکرانی، درست یک هفته پس از مرگ امام خمینی برای همیشه از پای درافتاد و در آن چند روز، پیوسته گفته بود: «امام خمینی رفت، من هم رفتنی‌ام و... خواهم رفت». در واقع، برخلاف سنت معمول در زندگی دراز از دامن خویش، اینک مرگ را پذیرفته و نهال امید را به دست خود از بن جان کنده بود؛ لا-جرم مرگ، که از دیرباز انتظارش را می‌کشید، به سراغش آمد و جانش را ستاند. لنکرانی اصولاً برای «ثبات قدم» و «استواری» افراد در زندگی (بویژه مبارزات اجتماعی و سیاسی) بهایی بسیار قایل بود و هرگاه می‌خواست و در حق خود یا دیگران، دعایی کند (یا از شخصیتی، تعریف و تمجیدی نماید) بر ثبات قدم وی در زندگی سیاسی - اجتماعی - فرهنگی انگشت می‌نهاد. این دعای مشهور را، هم خود کرارا می‌خواند و هم به دیگران پیوسته سفارش می‌کرد که صمیمانه و از ته دل بخوانند: «یا الله یا رحمن یا رحیم، یا مقلب القلوب، ثبت قلبی علی دینک». نیز آیه‌ی شریفه ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت أقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین (بار پروردگارا، باران صبرت را بر ما فرو ریز و گامهایمان را استوار دار و ما را بر گروه کافران پیروز گردان / بقره: ۲۵۰) را فراوان تلاوت می‌کرد و تأکید می‌کرد: از این آیه برمی‌آید که صبر و ثبات قدم، مقدمه و شرط پیروزی بر کافران است و بدون این دو، نمی‌توان بر دشمن پیروز گشت. آن‌گاه، بر بنیاد این اصل اصیل قرآنی (صبر به اضافه ثبات قدم مساوی با پیروزی بر دشمن) می‌افزود: «صبر» و «ثبات قدم» در مبارزه، بدون «امید» به آینده‌ی روشن و پیروزی حتمی بر مشکلات و موانع، معنایی ندارد و بدون آن، چگونه می‌توان شکیبایی ورزید و به رغم سختیها و شکستها، پایداری نشان داد و از ادامه‌ی تلاش و مقاومت خسته نشد؟! از نظر لنکرانی؛ ابدیت و جاودانگی اسلام و قرآن (که از آن به «خاتمیت» تعبیر می‌شود) و وعده‌ی صریح و حتمی الهی در این کتاب شریف مبنی بر پیروزی اسلام در پایان تاریخ بر تمامی مکاتب و ادیان، آتش امیدی را در دل پیروان اسلام نبوی و علوی (ع) روشن می‌سازد که سبب می‌شود پیکار با مظاهر ظلم و کفر را تا صبحدم تحقق این وعده‌ی تخلف‌ناپذیر به دست مهدی آل محمد (عج)، بی‌وقفه ادامه دهند. در تعلیقاتی که بر کتاب خاطرات سیاسی، تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی زده است می‌نویسد: برادر!... توجه کن که چون اسلام ابدی است و قرآن هم ابدی بوده و وعده‌های قرآن هم ابدی و غیرقابل تردید است، قرآن فرموده است: «لیظهره علی الدین کله» (توبه‌ی ۳۳)، [صفحه ۷۰] بنابراین اسلام باید بر تمامی ادیان غالب شود. ای شیعه! بیشتر توجه کن تا قرآن و عترت را، و اینکه تا قیامت از هم جدا نمی‌شوند، بهتر بفهمی. این کار را پیامبر خاتم (ص) شروع فرموده و حضرت امیر (ع) اجرای آن را پی‌ریزی کرده و ائمه اطهار (ع) ارتباط تاریخی آن را حفظ کرده و نواب عام آنان هر کدام در حد خودشان در این راه از هیچ‌گونه کوشش و فداکاری مضایقه نکرده و نمی‌کنند، تا زمینه‌ی ظهور حضرت مهدی (عج) [فراهم] شود و حضرتش این وعده‌ی الهی را کاملاً تحقق دهند که: ان الله لا یخلف المیعاد» (رعد: ۳۱). [۵]. لنکرانی، ارج گوهر «امید» را در التیام زخمها، جبران شکستها، و تجدید نو به نوبه نوبت بشری،

نیک می‌شناخت و از همین رو، برای اصل «مهدویت» در اسلام و تشیع، نقشی کلیدی قایل بود. وی اعتقاد به مهدی منجی را مایه‌ی «دلگرمی و امید» شیعیان (در مبارزات خود) به «بقا و استمرار موجودیت» خویش تا زمان «پیروزی کامل و نهایی بر حریفان تیز چنگ» می‌شمرد و راز ستیز استعمار با این اصل بنیادین را نیز در همین نکته جستجو می‌کرد: استعمار همواره در مبانی حیات و بقای ما اخلال می‌کند. اساس شیعه بر مهدویت است؛ اگر مهدویت نباشد شیعه رفته و اگر شیعه برود اسلام رفته است... مهدویت، اساس تشیع، و ضامن بقای ما است. [۶]. از نظر وی: «یأس، دروازه‌ی مرگ است و مسلمان نمی‌تواند، هم مسلمان باشد و هم مأیوس!» [۷] و آنچه که شیعه را در حرکت تاریخی «کلان» خویش، به رغم دریافت ضربات و لطمات بسیار از سوی دشمنان خویش، از یأس و نومیدی می‌رهاند و توان تحمل آنان را بالا می‌برد، اعتقاد به فرج کلی در آخرالزمان است. به باور او، اعتقاد به امامت و ظهور فردی شاخص از خاندان پیامبر، با هویت و مشخصات کاملاً روشن و معلوم، عامل وحدت دینی و اجتماعی شیعه امامیه است و راه را بر تفرقه و انشعاب آنان توسط فرقه‌سازان و تفرقه‌افکنان تاریخ می‌بندد. در حاشیه بر یکی از کتب مرحوم فیض کاشانی نوشته‌اند: موضوع خاتمیت و مهدویت، سد راه عجیبی در مقابل دین‌سازی و دکان‌سازی مستقل اینهاست. به همین جهت است که به عنوانی مختلف می‌خواهند به جهت هر عنوانی باشد مستقیم و غیرمستقیم به این دو سد سدید رخنه نمایند، ولیکن آمده‌اند و رفته‌اند و موفق به کوچک‌ترین رخنه‌ی اساسی مؤثر در آنها نشده‌اند. فقط توانسته‌اند القای شبهه و ایجاد اضطراب فکری و نشر فساد نمایند و لله الحمد که «باد و بادت سنه اللئماء». [صفحه ۷۱]

اخلال در مبانی تشیع، ضربه به استقلال و آزادی ایران است

لنکرانی اخلال در اعتقاد به مهدویت را، تلاش در راه نابودی هویت جمعی و تاریخی شیعه، و تخریب بنیان حیات و موجودیت آن، می‌انگاشت و این نکته را در مورد استقلال و تمامیت ارضی ایران اسلامی نیز (که تشیع اثناعشری، حکم «ملاط» وحدت ملی آن را دارد) جاری می‌دانست و به جد معتقد بود که سق استقلال و تمامیت ارضی این کشور بزرگ را - در طول تاریخ، بویژه قرون پس از صفویه - با تشیع برداشته‌اند و، بنابراین هر گونه خدشه به مبانی این مذهب، و باورها و سنتهای امیدزا و حرکت بخش آن، خصوصاً سنت عزاداری سالار شهیدان حسین بن علی (ع) و انتظار ظهور مهدی آل محمد (عج)، رخنه افکندن در اساس استقلال و یکپارچگی این کشور خواهد بود. از این رو، جریانها، فرقه‌ها و مسلکهای مجعولی را که به اشکال گوناگون این باور حیات بخش را هدف حمله‌ی خویش قرار داده و می‌دهند، به زیان ملک و ملت ارزیابی می‌کرد و آنها را برای جامعه و تاریخ ایران، خطر ساز و زیان بخش می‌شمرد و می‌کوشید (همچون هر موج فکری یا سیاسی متضاد با مبانی هویت ملی این دیار) ریشه‌ها و سرچشمه‌های «بیرونی و استعماری» را در پیدایش و گسترش آن جریانها و مسلکها ردیابی کند. در اوایل دوران استقرار جمهوری اسلامی ایران، گفته بود: سنم و مبدأ تحرکم در زندگی، طولانی است و تمام آنات عمرم بحمد الله به خدمت و تحرک در راه پیشرفت‌های مدنی صالح کشورم، ایران اسلامی شیعه، گذشته است، برای اینکه ملت ایران بتواند با خیال راحت تر موفق به ذخایرش برای یوم‌المعاد بشود که: «الدنيا مزرعه الآخر» و «لا معاد لمن لا معاش له»، که بهترین طریق آن خدمت به بندگان خدا است، چنان که پیغمبر اسلام (ص) خدمت به عباد الله را از افضل عبادات شناخته است... حکومت اسلامی هم، که بحمد الله به شکل جمهوری اسلامی ایران نصیب ملت ما شده، آرزوی دیرینه من و هر مسلمان بیدار متوجه مخصوصاً شیعه‌ی دائم‌الانتظار بوده است، و ایران را چون ظرف مذهب و ملیتم و نیز زاد گاهم می‌باشد، دوست دارم و خیلی هم دوست دارم و عاشق آن هستم و بدین جهت با کوچک‌ترین خدشه و اخلال در آنچه که جزء شرایط مستمر بقاء ما در سایه‌ی تشیع است دشمنم و با آن جنگیده و خواهم جنگید... استعمار غرب و شرق، و شرق و غرب، همیشه کمر به جنگ با شیعه بسته بوده و بسته است و خواهد بست و خدای واحد و احد را شاهد می‌گیرم که اگر استقلال کامل ایران شیعه برود، ایران می‌رود و اگر ایران شیعه برود اسلام رفته است، برای اینکه تجربه نشان داده که شیعه،

به طور روزانه، بهانه‌های تحرک دارد و همیشه در حال امید و انتظار است [صفحه ۷۲] و به هیچ چیز هم غیر از اصلاح کامل جهانی اکتفا نمی‌کند، و این هم راز بقای او است. این است راه من و این است روش من، و از خدا می‌خواهم که از بزرگ‌ترین مواهبش که صبر و ثبات است نصیبم فرماید و محرومم نفرماید که (بر این زادم و هم بر این - ان شاء الله - بگذرم)...

بهایت، ستون پنجم استعمار

لنکرانی، به دلیل عمر بلند خویش با رجال و جریانها و جنبشها و نحله‌های گوناگون ایران معاصر، آشنایی بسیار و بعضا منحصر به فرد داشت و چون می‌کوشید همه چیز را از «بنیاد» و «سرچشمه» آن بررسی کند، از فرقه‌سازها و مسلک‌تراشها دو قرن اخیر در کشورمان، و تطوراتی که در طول زمان یافته بود، آگاهیهای ریشه‌ای و بنیادین داشت. بر پایه این ریشه‌کاوها، لنکرانی، «بایت» و دو شاخه‌ی اصلی منشعب از آن: «ازلیت» و «بهایت»، را، از بنیاد، فرقه‌هایی دست ساخت استعمار می‌شمرد که در طول زمان بین کانونهای استکباری جهان: ابتدا روس تزاری و بعد انگلیس و امریکا، دست به دست شده و در نهایت به صورت «ستون پنجم ویژه امریکا و صهیونیسم» در جهان و ایران درآمده است، بی‌آنکه پیوند و همکاری خویش را با دیگر کانونهای استکباری جهان بگسلد. ... به نیرنگ انگلستان، با دست روسیه تزاری، بایه و بهاییه و ازلیه به شکل یک کانون جاسوسی و ستون پنجم ایجاد شد که علی محمد باب، پس از باز شدن مشت رسوایی‌اش، با کفایت و درایت بزرگ‌مرد تاریخ ایران مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر اعدام شد و دو وارث پیش ساخته شده‌ی او (روی سابقه‌ی خدمتگزاری‌شان) بین روس و انگلیس تقسیم شدند که حسینعلی موجد بهایت به نام بهاء الله در سهم روسیه تزاری، و برادر او یحیی موجد ازلیت به عنوان صبح ازل در سهم انگلستان قرار گرفتند [۸] که هر کدام سهم الارث خود را متصرف شده و در خدمت مستقیم خود درآوردند... ولی چندی بعد از تغییر رژیم روسیه به رژیم بالشویکی، بهایت سهم روس هم نصیب انگلستان شد و در اثر جنگ دوم جهانی و تفوق میراث‌خوار استعمار، بهایت هم ضمیمه‌ی دستگاه جاسوسی امریکا گردد و مانند وهابیسیم و صهیونیسم (مخلوق انگلستان) شش دانگ به خدمتگزاری عمو سام و در کنف حمایت بی‌دریغ «ینگی دنیا» درآمد. و اما ازلیها، به بهانه‌ی اینکه دین سابق، نسخ شده است و چون مرگ یحیی صبح ازل هم قبل از تشریح جدید [صفحه ۷۳] بوده و تکلیفی در بین نیست و دوران فترت است و حکمی هم در دوران فترت نیست (!) خود را از حلقه‌ی دین خارج ساخته و کاملاً - به طرف اباحه‌ی مطلق رفته‌اند و ظاهراً تشکیلات خاصی هم ندارند و در روابط با دیگران و غیر خودشان هم بی‌تفاوت و لا بشرط هستند، ولی نسبت به انگلستان خودشان (با [وجود] ضعف شدید و نکس او) وفادار مانده‌اند. [۹]. این نکته که بایان (پس از مرگ باب) میان روس و انگلیس دست به دست شده‌اند، از سوی مورخان معاصر نیز تأیید می‌شود. اسماعیل رائین تصریح می‌کند که بهاییها، سهم روس شدند و ازلیها، بویژه پس از سلطه‌ی انگلیسیها بر قبرس (و بیرون رفتن آن از چنگ عثمانی) از پشتیبانی لندن برخوردار شدند. [۱۰]. کسروی می‌نویسد: آنچه دانستیم [حسینعلی] بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس به همبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهایی‌اش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسول خانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهان و آشکار هواداری از بهاء و دسته‌ی او نشان می‌داده. این است در عشق آباد و دیگر جاها، آزادی به ایشان داده شد. از آن سو انگلیسیان به نام هم چشمی که در سیاست شرقی خود با روسیان می‌داشتند، به میرزا یحیی صبح ازل که از بهاء جدا گردیده دسته دیگری به نام ازلیان داشت، پشتیبانی می‌نموده‌اند. بویژه پس از آنکه جزیره‌ی قبرس، که نشیمنگاه ازل می‌بود، به دست ایشان افتاده که دلبستگی‌شان به او و پیروانش بیشتر گردیده. چاب کتاب نقطه‌الکاف که پروفیسور براون به آن برخاسته و آن «مقدمه» دلسوزانه‌ای که نوشته اگر چه عنوانش دلسوزی به تاریخ و دلبستگی به آشکار شدن آمیغهای تاریخ است، ولی انگیزه‌ی نهانی‌اش پشتیبانی از ازل و بایان می‌بوده. سالها چنین می‌گذشته و از دو دسته، آن یکی پشتیبانی از روسیان می‌دیده و این یکی از هواداری انگلیسیان بهره می‌جسته، و این پشتیبانی و هواداری در پیشامدهای درون

ایران نیز بی‌هنایش [۱۱] نمی‌بوده، تا هنگامی که جنگ جهانگیر گذشته [جنگ جهانی اول] پیش آمده. چون در نتیجه‌ی آن جنگ، از یک سو دولت امپراتوری روس با سیاستهای خود برافتاد و از میان رفت و از یک سو دولت انگلیس به فلسطین، که عکا کانون بهایی‌گری در آنجاست [۱۲]، دست یافت. از آن سوی تا این هنگام میرزا یحیی مرده و دستگاه او به هم خورده و ازلیان، چه در ایران و چه در دیگر جاها، سست و گم‌نام گردیده بودند. این پیش‌آمدها آن حال پیش را از میان برده است. [۱۳]. [صفحه ۷۴] دکتر فریدون آدمیت نیز در کتاب امیرکبیر و ایران (چاپ نخست)، ضمن اشاره به نزاع و کشمکش میان هواداران باب، و انشعاب آنان به بهاییان (اتباع حسینعلی بهاء) و ازلیان (پیروان یحیی صبح‌ازل)، سخنان درخور توجهی دارد: در اوایل سال ۱۲۸۵ [قمری] بهاء الله و اتباعش را به عکا، و صبح‌ازل و اصحابش را به جزیره‌ی قبرس که در آن موقع جزء امپراتوری عثمانی بود فرستادند. میرزا حسینعلی کاغذی از ادرنه به ناصرالدین می‌نویسد و در آن، شاه را «ظل الله فی الارضین» خطاب می‌کند و خود را «عبد ذلیل» می‌خواند و این پیشوای مذهبی التجا و انابت می‌کند که اجازه داده شود به ایران بازگردد. [۱۴] کرزن نیز از صبح‌ازل یاد کرده می‌نویسد: «فعلا در جزیره قبرس می‌باشد و دولت انگلیس یک مقرری درباره او و اتباعش برقرار نموده است.» چنان که ملاحظه می‌گردد ازلیان (باییان) به حمایت انگلیس پشت گرم، و روسها نیز میرزا حسینعلی و بالنتیجه بهاییان را زیر حمایت گرفته بودند و به همین جهت است که ادوارد براون به طبع نقطه‌الکاف [۱۵] که جانشینی صبح‌ازل را ثابت کرده و مقام میرزا حسینعلی را غصبی می‌نماید، دست یازیده و یک مقدمه‌ی پر آب و تابی بر آن نوشته که اگر درست در آن دقت شود از یک دست باییها را حمایت نموده غم آنان را می‌خورد و از دست دیگر بهاییان را تحقیر کرده پرده از روی مقام غصبی آنان برمی‌دارد. انسان وقتی که کتاب یک سال در میان ایرانیان (*A year amongst the Persians*) تألیف ادوارد براون را مطالعه می‌کند می‌بیند این مرد دانشمند انگلیسی چگونه با عبا و ردا و تسبیح و سجاده در ایران مسافرت کرده و در یزد و کرمان به تریاک کشیدن نیز مشغول شده و بیشتر مصاحبت خود را با مردم عوام می‌کند و محور صحبت او در همه جا و همه وقت از بابی‌گری می‌باشد، آن وقت می‌فهمد این افسر آزموده انگلیسی چقدر در نشر عقاید بابی‌گری کوشیده و چه در خدمت بزرگی به دولت خود کرده است. به همین جهت «والنتین چیروول»، مخبر معروف روزنامه تایمز، که از جمله کسانی بود که در مورد پیمان نحس ۱۹۰۷ وزارت [امور] خارجه انگلیس با وی مشورت کرد، در کتاب معروف خود مسئله شرق وسطی یا چند مسئله‌ی سیاسی راجع به دفاع هندوستان، بهاییان را جاسوس روسها معرفی می‌کند. وی کاپیتان تومانسکی [۱۶] (*Toumansky Captain*) را از مبارزترین مأموران و عاملان آن دولت قلمداد می‌نماید، و حتی اشاعه‌ی بابی‌گری را نتیجه‌ی علاقه روسها و اقدام در انتشار آثار آنان می‌داند. این مورخ معتبر اضافه می‌کند که تومانسکی در این راه به دولت متبوع خود خدمت کرد. ما هم با همین سنخ استدلال، ادوارد براون انگلیسی را از کسانی می‌دانیم که مأموریت‌های رسمی در اشاعه‌ی این مذهب سیاسی داشته است و با انتشار [صفحه ۷۵] آثار باییها و نوشتن مقالات متعدد درباره‌ی آنها مساعی زیادی به خرج داده. جنگ بین‌المللی گذشته در سرنوشت باییها مؤثر گردید و سقوط حکومت تزار به عمر حمایت آنان از بهاییان خاتمه بخشید. از آن طرف سرزمین فلسطین به دست انگلیسها افتاد و بهاییان را به سوی خود کشیدند و لرد آللنبی حاکم نظامی حيفا متعاقب آن، نشان مخصوص و لقب «سر» (*Sir*) به «عبدالبهاء» داد و عکس مخصوص در آن مجلس برداشته شده که در «کتاب صبحی» دیده می‌شود. از این پس بهاییان نیز در کادر سیاسی انگلیسها وارد گردیدند و «این نهر هم به رود تایمز ریخت.» خلاصه آنکه، همان کاری را که کاپیتان تومانسکی انجام داده ادوارد براون نیز برعهده داشته است. [۱۷].

آدمیت در چاپ پنجم امیرکبیر و ایران [۱۸] گفتار فوق را تلخیص کرده با اشاره به ماجرای اعطای لقب سر و نشان نایت هود (شوالیه) از سوی لرد آللنبی (حاکم انگلیسی حيفا) به عباس افندی، می‌افزاید: «از آن پس عنصر بهایی چون عنصر جهود، به عنوان یکی از عوامل پیشرفت سیاسی انگلیس در ایران درآمد. طرفه اینکه از جهودان نیز کسانی به آن فرقه پیوسته‌اند، و همان میراث سیاست انگلیس به امریکاییان نیز رسیده است.» اعطای لقب «سر» و نشان «نایت هود» توسط ژنرال آللنبی (فرمانده قشون بریتانیا در

اشغال سرزمین فلسطین) در پایان جنگ جهانی اول به عباس افندی (پیشوای بهاییان)، که به پاس خوش خدمتیهایی وی به قشون اشغالگر صورت گرفت [۱۹] از واقعیات مسلم و مشهور تاریخ معاصر است و تصویر آن در کتب متعدد، از جمله: خاطرات صبحی و کشف الحیل آیتی به چاپ رسیده است. این امر، همراه با صدور الواح متعدد توسط عباس افندی در ثنای پادشاه انگلیس، دم خروس بستگی به رهبر بهایت به انگلستان (از اوایل قرن بیستم به بعد) را کاملاً فاش ساخته و ما را از هر گونه بحث و استدلال در این باره بی‌نیاز می‌سازد. افزون بر آنچه گفتیم، بهاییانی چون حبیب الله عین الملک هویدا (پدر امیر عباس هویدا) در کشف رضاخان و معرفی و تحویل او (توسط سر اردشیر ریورتر) به بریتانیا برای انجام کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ مؤثر بودند [۲۰] و رضاخان در قول و قرارهایش با لندن، وعده‌هایی نیز درباره‌ی آزادی فعالیت سیاسی و تبلیغاتی آنها در کشور، به بیگانگان داده بود (که بخشی مهمی از آنها در زمان پسرش، با میدان دادن به امثال دکتر ایادی، اجرا شد). درباره‌ی وابستگی بهایت به آمریکا، در اعصار اخیر، نیز شواهدی کاملاً روشن وجود دارد که بعضی از آنها هم اینک قابل حس و لمس است، و شواهد تاریخی، قدمت وابستگی این فرقه به عمو سام را به حدود یک قرن پیش می‌رساند. برای نمونه، زمانی که مستر شوستر، مستشار مشهور امریکایی، در اوایل مشروطه دوم به [صفحه ۷۶] عنوان رئیس کل دارایی ایران به کشورمان آمد، جمعی از بهاییان تهران طبق دستورالعمل محفل بهایی در هنگام ورودش به تهران، استقبال وی شتافتند [۲۱] و اساساً در انتخاب شوستر برای این امر، کاردار (قلابی) سفارت ایران در امریکا، علیقلی خان نبیل الدوله (عضو فراماسونری امریکا و مرید عباس افندی) [۲۲] نقش اساسی داشت. دکتر میلیسپو - دیگر مستشار امریکایی - هم که پس از شوستر به ایران آمد، بویژه در دوران دوم مأموریتش در ایران (اوایل سلطنت محمدرضا) برخی از مسئولان دارایی را از میان این فرقه برگزید، که مورد اعتراض برخی از نمایندگان مجلس چهاردهم (نظیر لنکرانی) و مطبوعات وقت واقع شد. لنکرانی، به جد معتقد بود که ابرقدرتها، به رغم اختلافات و تضادهایی که بر سر منافع با هم دارند، در ستیز با اسلام تشیع، اشتراک نظر و وحدت عمل دارند. او می‌گوید: «همیشه گفته‌ام که جنگها و قراردادهای موضعی قابل تغییر نیست. برای اینکه [استعمارگران در این گونه موارد] نفع مشترک و ضرر مشترک داشته و با هم همکاری دارند. آن، قراردادهای عمومی است که قابل تغییر است و ممکن است ناگهان عوض شود... الآن بین جبهه شرق و غرب، علیه ایران و تشیع، همکاری و اتحاد موضعی است. به دیگران کار ندارند؛ به ایران شیعه کار دارند.» [۲۳] در همین زمینه، در مقدمه بر خاطرات همفر (صص ۱۲۴ - ۱۲۶) می‌نویسد: «ایرانیان، متوجه باشید! انگلیس، امریکا، فرانسه، روسیه، چین، و هر مملکت اسلامی به معنی الاعم و اقمار مسلم و غیر مسلم آنها، همه با اسلام، بالاخص شیعه (بلی مخصوصاً شیعه) مخالفت می‌کنند. وقتی که می‌گفتیم و [می‌آنوشتیم: باییت، بهایت، وهابیت، مادیت به معنی الاعم، همه علیه ما در مخالفت با ما هماهنگ‌اند، ببینید چه خوب فهمیده بودیم؟] نیز در نوشته‌ای به خط ایشان، مربوط به اواخر دهه‌ی ۱۳۵۰ ش، می‌خوانیم: خوب توجه می‌شود که فرهنگ تحمیلی استعمار، اول رابطه نسل معاصر را - از طریق برنامه‌های استعماری - با تاریخش، حتی با تاریخ معاصر و بلکه تاریخ روز، قطع کرد تا عوامل منحرف معلم [۲۴] آنها بتوانند با توطئه‌های مخصوصی و مقدماتی که از منبع خارجی برای وسیله شکار در اختیار آنها گذارده شده جلب توجه و ایجاد اعجاب در جوانهای علاقه‌مند به دین و ملیت هم بنمایند. ای عجب! انگلیس استعمارگر هندوستان رفت ولی مذهب قادیانی مخلوق همان استعمار در بین استعمارزدگان استعباد شده، چیزی از آن باقی گذاشت... عجب، روسیه‌ی تزاری خالق باییت و بهایت و ازلیت رفت ولی مذاهب مجعول [یاد شده] باقی مانده است!» لنکرانی در اوایل دهه‌ی ۱۳۶۰ ش، با استناد به اطلاعات مندرج در اسناد لانه‌ی جاسوسی امریکا راجع به بهایت (منتشر شده توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام) و دیگر منابع، [صفحه ۷۷] هشدار می‌داد که: امریکا و صهیونیسم در پنج قاره میدان را برای دستگاه جاسوسی بهایت باز کرده، حتی زمینه‌ی خرید خبرگزاری یونایتدپرس را برای بهاییها فراهم ساخته‌اند. او می‌دید که سران بهایت از ایران گریخته، در آغوش امریکا جای گرفته‌اند، تا جایی که رئیس جمهور امریکا، رونالد ریگان، رسماً دستگیری و محاکمه‌ی جمعی از جاسوسهای این فرقه از سوی جمهوری اسلامی

ایران را محکوم می‌کند (و پرخاش شدید امام راحل را برمی‌انگیزد) و از سوی دیگر تئوریسینهای وقت حزب توده (همچون احسان طبری) در آثار پیش و پس از انقلاب خود [۲۵] از آشوب بایبان به عنوان یک جنبش خلقی و انقلابی! یاد می‌کنند و از سران و سردمداران فتنه‌ی باییت به عنوان قهرمانان خلق! تجلیل می‌نمایند. از نظر او، اشتراک و همکاری دو بلوک (ظاهراً متضاد) شرق و غرب در حمایت از این فرقه‌ی مجعول و استعماری، امری بسیار «بودار» و «عبرت‌انگیز» بوده، نشان از وحدت نظر و عمل آنان بر ضد تشیع داشت. در سخن‌رانی ۱۳ مرداد ۱۳۶۳ اظهار داشت: «الآن روس، امریکا، انگلیس و فرانسه [در حمایت از بهائیت] با هم همکاری دارند. همه دارند حمایت می‌کنند... و حساسیت و پی‌گیری مشترک مارکسیسم و کاپیتالیسم راجع به حمایت از جاسوسان بین‌المللی بهائیت، گویی خیلی بیشتر از مشترکات دیگر آنان است!» او، هم‌پای حمایت صریح امریکا از بهائیت، بهائیت را نیز در ضدیت با کیان نظام مقدس جمهوری اسلامی با امریکا هم سو می‌دید و این خبر از میان اخبار گوناگون مربوط به سالهای نخست پیروزی انقلاب برایش بسیار بااهمیت بود که اشعار می‌داشت: بودجه‌ی کودتای خطرناک نوزده‌هفته‌ی رژیم اسلامی در بیت الخیانه‌ی بهاییها کشف شده است؟!!

من نوکر سیدالشهدایم

جهان تشیع، در دهه‌های نخستین قرن ۱۳ هجری (برابر با اوایل عصر قاجار)، تحت عنوان «شیخی و متشرعی» با اختلاف جدیدی روبه‌رو شد که نخست جنبه‌ی علمی و اعتقادی داشت اما بزودی آفاق وسیع اجتماعی و حتی سیاسی یافت. «شیخیه» به پیروان شیخ احمد احسائی اطلاق می‌شد که با طرح برخی افکار و عقاید شاذ خویش (همچون خدشه در «معاد جسمانی») در صف متحد شیعیان امامی شکاف افکنده بود و «متشرعه» نیز به کسانی بازمی‌گشت که همچنان بر تبعیت از فقهای اصولی پای می‌فشردند و شذوذ ذات شیخیه را بر نمی‌تافتند. این اختلافات فکری - اجتماعی، که کمابیش به همه اقطار جهان تشیع (بویژه ایران و عتبات) سرایت کرده بود، در برخی از شهرهای کشورمان همچون تبریز، کشمکش و نزاع شدیدی را بین مردم پیش آورده، امنیت و آرامش را از آنان سلب کرده بود. تا [صفحه ۷۸] آنکه به همت و تدبیر یکی از فقیهان بزرگ تبریز، آن کشمکش به مقدار زیادی فرونشست. لنکرانی در شیخ ماجرا می‌گفت: در دوران قاجار، زمانی، در تبریز، دعوی اختلاف فرقه‌ای بین شیعیان (با عنوان «شیخی» و «متشرعی») سخت بالا گرفته و زندگی را بر همه تلخ ساخته بود. فردی که از دروازه‌ی شهر وارد می‌شد در اولین کوچه و خیابان به گروهی برمی‌خورد که با چوب و چماق به سراغش می‌آمدند و با نگاهی آکنده از غیظ و غضب، می‌پرسیدند: «شیخی هستی یا متشرعی؟ یا لا موضعت را مشخص کن!» او (فی‌المثل) می‌گفت: من مخالف شیخیه، و هوادار متشرع‌ام. و آن گروه، چه بسا شیخی از آب درمی‌آمدند و وی را به باد اهانت و کتک می‌گرفتند که چرا به مکتب شیخیان پای‌بند نیستی و از متشرعانی؟! خیابان پایین‌تر، باز مواجه با گروه دیگری می‌شد که (مسلح به همان سلاحها) با خشونت همان سؤال را از وی می‌کردند که شیخی هستی یا متشرعی؟ و او، که آسیب وارده از ناحیه گروه پیشین هنوز آزارش می‌داد، از ترس تکرار آن مصیبت، می‌گفت: شیخی‌ام، و اتفاقاً این بار معلوم می‌شد که مهاجمین، مخالف شیخیان، و از گروه متشرع‌اند، و در نتیجه باز هم هتک و شتم و ضرب می‌شد. و همین‌گونه، خیابانها یا کوچه‌های دیگر و گروههای دیگر و سئوالات دیگر و طعن و ضربهای دیگر. یک روز، همین ماجرا برای یکی از فقیهان اصولی بزرگ شهر پیش آمد: همین که وی پای خود را از دروازه‌ی شهر به درون نهاد، جمعی به سویش دویدند و - چنان که معمول بود و او نیز می‌دانست - با غیظ پرسیدند: چه اعتقادی داری و از کدامین گروهی؟ شیخی هستی یا متشرعی؟ عالم بزرگ مزبور، سینه‌ای صاف کرد و فرمود: «من نوکر سیدالشهدایم!» جماعت - چنان که گویی آنان را «برق» گرفته باشد - از این پاسخ (که سخت غیرمنتظره می‌نمود) جا خوردند و لحظاتی چند ساکت شدند و فکورانه به یکدیگر نگرستند. آخر، مگر می‌شد که نوکر سیدالشهدا نباشند و کسی را به جرم این نوکری، فروکوبند - و اساساً مگر کسی در آن شهر بود که، با افتخار، مهر

نوکری سالار شهیدان را بر پیشانی خویش زده باشد؟! این بود که با احترام عقب رفتند و کوچه دادند و آن فقیه بزرگ راه ادامه داد. خیابان پایین تر باز، در پاسخ گروه، همین را گفت و آنان نیز شوک زده شدند و پس از لختی فکر، احترامش، کردند و راهش دادند که برود، و خیابان و خیابانهای دیگر... عالم بزرگوار، که از این شکاف و تفرقه در صفوف دوستان آل محمد (ص) به غایت رنج می برد، پس از این رویداد، توسط یاران خویش در شهر ندا در داد که سخنی مهم دارم و همگان شب در مسجد گرد آیند. [صفحه ۷۹] آن شب، پس از نماز، عالم بزرگ در مسجد خویش منبر رفت و برای جمع انبوهی که - در پی دعوت وی - گرد آمده بودند، ماجرای صبح را بازگفت و سپس تا تشریح جمعیت پرسید: بگوئید، کدامتان از نوکری سیدالشهداء گریزانید و با نوکران و شیفتگان این امام بزرگوار سر جنگ دارید؟! جماعت یک صدا فریاد برآورد که افتخار ما همه، آن است که نوکر سالار شهیدانیم و دست نوکرانش را می بوسیم. آن گاه عالم یاد شده با نطقی آتشین، شدیداً از مردم شهر انتقاد کرد که این چه بازی است که گروهی از شما در سر هر کوی و برزن به راه افکنده اند و خلق خدا را به سین جیم می کشانند و چنان که فرد یا افرادی، بسته‌ی گروه و دسته‌ای دیگر، غیر از گروه و دسته‌ی آنانند، آنها را به باد حمله می گیرند و زندگی را بر خود و دیگران تنگ کرده اند؟! گفتار آن فقیه بزرگ - که از دل برخاسته بود - بر دلها نشست و آن رسم نامیمون، به همت وی، از سطح شهر برچیده شد... لنکرانی، این داستان را، ضمناً شاهدی بر اهمیت نقش «باورهای بنیادین شیعی» در اتحاد مردم این سرزمین، و جلوگیری از اختلافات سیاسی و اجتماعی و فکری آنان، می شمرد و بر لزوم حفظ این باورها تأکید می کرد.

علی محمد باب و چند نکته

رقیب باب در معجزه‌ی تندنویسی

میرزا علی محمد باب، بنیادگذار فرقه‌ی بابیه، در موارد متعدد، از جمله: در هنگام مناظره‌ی علمای تبریز با او، معجزه‌ی خویش را تند نویسی! و نگارش هزار بیت در یک روز اعلام کرده است. [۲۶]. اعتضادالسلطنه، شاهزاده‌ی فاضل قاجار و وزیر علوم ناصرالدین شاه، در کتاب المتنبئین (پیامبران ساختگی) که با عنوان «فتنه‌ی باب» توسط دکتر عبدالحسین نوایی به چاپ رسیده، می نویسد: مردم از علی محمد باب خواستند که همچون انبیا و اولیای الهی پیشین، به نشانه صدق ادعای خویش، معجزه‌ای رو کند و او «جواب داد: براهین من، دعوی من، مقالات من است و. زیرا روزی هزار بیت می گویم و می نویسم». [۲۷] به نوشته‌ی همو: باب در مجلس مناظره با علمای تبریز نیز گفت: «من به یک روز دو هزار بیت کتابت می کنم. که می تواند چنین کند؟» و البته ملا محمود نظام العلماء (مربی ولیعهد) به طنز و تعریض به او تذکر کرد: «من در زمان توقف در عتبات عالیات، کاتبی داشتم که به روزی دو هزار بیت کتابت می کرد و آخر الامر کور شد. البته شما هم این عمل را ترک نمایید و الا کور خواهید شد». [۲۸] در لوح مفصلی هم که باب از زندان ماکو به محمد شاه قاجار نوشته، می گوید:

«... از قلم من در شش ساعت، [صفحه ۸۰] هزار بیت مناجات جاری گردد که احدی از عرفا و علما قادر به فهم معنی آن نیستند [!] و احدی فرقه با ادعیه‌ی اهل بیت عصمت ننماید...» [۲۹].

مرحوم لنکرانی، در تندنگاری، رقیبی در همان عصر قاجار برای باب می شناخت که اگر تندنگاری، می توانست دلیل پیامبری باشد، او باید ادعای خدایی می کرد. این رقیب، مصباح الشریعه نائینی، ادیب، فقیه و خوش نویس عصر قاجار و مشروطیت، بود. شادروان میرزا غلامعلی «مصباح الشریعه‌ی» نائینی (جد آقایان دکتر محمود و دکتر غلامحسین مصاحب) از اصحاب و محرران دانشمند محکمه‌ی آیت الله حاج شیخ علی لنکرانی (پدر حاج شیخ حسین لنکرانی) بود که حاج شیخ حسین نیز در نوجوانی نزد وی ادبیات خوانده بود مرحوم لنکرانی اظهار می داشت:

حاجی میرزا غلامعلی مصباح‌الشریعه‌ی نائینی اصفهانی، ادیبی اربیب، و تقریباً متمایل به مشرب اخباری بود. وی، که از اصحاب و محررین محضر مرحوم پدرم بود، صاحب الفیه [۳۰] بود که در آن، به استقبال یا جنگ ابن‌مالک (صاحب الفیه‌ی معروف در نحو، که کتاب «سیوطی» در شرح آن نوشته شده) رفته و امتیازات و خصوصیات داشت. در بیستی از الفیه‌ی وی، با اشاره به الفیه‌ی ابن‌مالک، چنین آمده بود:

و هو بسبق و بتقدیم الزمن حاز فنون العلم بالوجه الحسن

ایشان پدر مرحوم دکتر علی محمد خان و جد پدری آقایان و خانمهای مصاحب فعلی است. من صرف و نحو را نزد ایشان شروع کردم و اگر می‌بینید که در این زمینه کمی واردم، از جمله، نتیجه‌ی استفاده از محضر ایشان است. او دو قرآن کوچک با بهترین خط نسخ نوشته بود که یکی را برای شهید مبارزه با استعمار مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری تصنیف کرده بود و ایشان در عمامه می‌گذاشتند و دیگری را برای میرزا علی‌اصغر خان اتابک صدراعظم

نیز بر روی تخم خربزه و کدو، سوره‌ها و آیاتی می‌نوشت که حیرت‌انگیز بود و اگر خود نمی‌دیدم باور نمی‌کردم و عجب در این است که در خط نستعلیق هم سریع‌القلم بود و ادعای علی محمد باب را که نگارش مقدار معینی از سطور را در روز، معجزه و کرامت خود شمرده بود، با نوشتن یک مقابل و نیم یا بیشتر از آن را در روز، زمینه تخطئه او قرار داده و می‌گفت: پس من هم باید خدای این پسرک باشم! [۳۱]

فرازگاه باب در آستانه اعدام

می‌دانیم که امیرکبیر، پس از سرکوب شورش بابیان در نقاط مختلف کشور، برای آنکه [صفحه ۸۲] نهال فتنه را از بیخ برکنند، به فکر اعدام پیشوای بابیان افتاد و با اقدامی قاطع، میرزا علی محمد باب را همراه یکی از مریدانش (میرزا محمدعلی زنوزی مقلب به «انیس») در تبریز و در برابر چشم انبوه مردم به جوخه‌ی آتش سپرد. هنگام اعدام باب، در مرحله نخست شلیک سربازان به او، به قتل نرسید، زیرا وی را به ریسمانی بسته، در هوا آویخته بودند، و هنگام شلیک سربازان، گلوله‌ای ریسمان او را پاره کرد و باب پیش از آنکه هدف تیر قرار گیرد به زمین افتاد. از این رو زمانی که دود تیرها فرونشست باب را از صحنه غایب دیدند و چه بسا برای برخی از تماشاچیان، به جد این شبهه پیش آمد که گلوله بر تن باب کارگر نبوده و او در حصن و حفاظ الهی قرار دارد، بنابراین ادعای او درست، و او فریدی مؤید من عندالله است. اما زمانی که به جستجوی او برآمدند و متوجه شدند که از ترس جان معرکه را ترک گفته، در گوشه‌ای به حجره‌ی یکی از سربازان گریخته (به گفته برخی از مورخان) در آنجا پنهان شده است، همگان دریافتند که او فرد مفلوکی بیش نیست و ادعیه‌ی بابیت و قائمیت (بلکه نبوت و ربوبیت) همگی دروغ و بر باد است. این بود که مجدداً او را به گلوله بستند و جسد سوراخ سوراخش را به خندق کنار شهر برده نزد درندگان افکندند. مرحوم لنکرانی راجع به فرار باب پس از شلیک اول سربازان، نکته جالبی را نقل می‌کرد که از زبان یکی از شاهدان ماجرا شنیده بود. ایشان می‌گفت:

به یاد دارم یکی از نظامیان عصر قاجار که در دوران جوانی از نزدیک شاهد ماجرای اعدام باب در تبریز بود، روزی برای پدرم، حاج شیخ علی، چنین تعریف کرد: من در جریان اعدام باب حضور داشتم. پس از پایان تیراندازی (اول) به باب، زمانی که دود و غبار ناشی از تیراندازی برطرف شد و صحنه‌ی اعدام قابل رؤیت گردید، دیدیم که ریسمان‌دار گسیخته و اثری از میرزا علی محمد باب نیست. برای لحظاتی چند، بهت و حیرت همه را فراگرفت و خصوصاً فرمانده فوج، سخت در اندیشه فرورفته بود که چرا مثلاً به سوی سیدی که با امام عصر (عج) در پیوند بوده و گلوله بر تن او کارگر نیست دستور آتش داده است؟! دقایقی بعد، خبر دادند که باب را یافته‌اند. فرد مزبور می‌گفت: اگر باب به جای معمول و معقولی پناه برده بود، با وضعی که پیش آمده بود امکان داشت تعداد زیادی از حضار به وی ایمان آورند و حتی بر آمران و عاملان تیراندازی به سوی او شورش کنند. اما نکته این است که باب،

از ترس جان، به مستراح گریخته بود! (می‌دانیم که مستراحهای سابق، گودالی بزرگ در زیر خود داشت که می‌توانست کثافات وارده را به مدت چند ماه بلکه بیشتر در خود جذب کند.) ظاهراً جناب باب! در آن وانفسا، جایی [صفحه ۸۳] بهتر از مخزن کثافات نیافته بود! فرمانده فوج که در آستانه‌ی ایمانی ژرف به علی محمد باب قرار داشت، زمانی که بر سر چاه توالت آمد و مدعی قلابی را با آن حال زار، در چاه مستراح دید، یک باره تا ته مطلب را خواند و دق دلی‌اش را با ضربات شدید که هنگام بیرون آوردن باب از چاه، بر سر و روی وی وارد می‌آورد و فحشهای شدیدتری که می‌داد یک جا و یک باره بیرون ریخت! [۳۲].

نهج‌البلاغه کجا، ترهات باب کجا؟

میرزا یحیی دولت‌آبادی (متوفی ۴ آبان ۱۳۱۸ ش) [۳۳] از سران مشروطه‌ی سکولار، و از عوامل مؤثر در سیاست کشورمان در فاصله مشروطه اول تا تأسیس رژیم پهلوی است. پدر وی، میرزا هادی دولت‌آبادی، قائم مقام «میرزا یحیی صبح ازل» بود. بی‌جهت نیست که میرزا هادی، نام فرزندانش را نیز یحیی و علی محمد گذاشته بود. به علت همین سوابق و نیز شهرت ریاست میرزا یحیی دولت‌آبادی (پس از پدر) برازیلیان، میرزا یحیی نزد عالمان بزرگ اصفهان و تهران (آقا نجفی اصفهانی، میرزا محمدحسن آشتیانی، و حتی سید محمد طباطبایی) متهم و مطعون به باییت بود و آوازه‌ی انحراف پدرش میرزا هادی - به اعتراف خود میرزا یحیی - حتی تا سامرای میرزای شیرازی نیز رفته بود. چنان که شهید مدرس نیز در مجلس شورای ملی پنجم با اعتبارنامه‌ی میرزا یحیی مخالفت کرد. آیت الله لنکرانی نیز داستانی را در باب میرزا یحیی دولت‌آبادی نقل می‌کرد که حاکی از تنبیه (و شاید هم بی‌اعتقادی همیشگی) میرزا یحیی نسبت به علی محمد مباب، و از بی‌زاری وی از مرام خرافی و استعماری باییت است. لنکرانی می‌گفت: در اوایل دوران رضاخان، روزی بر میرزا یحیی دولت‌آبادی وارد شدم. کتاب شریف نهج‌البلاغه را در برابر خود گشوده بود و دو زانو روی آن خم شده و مطالعه می‌کرد. من که رسیدم سر برداشتم و زمانی که به من نگرست، دیدم چشمانش، از گریه، سرخ و اشکبار است. با حالت تأثری گفت: - نجاست [۳۴] من بر میرزا علی محمد باب شرف دارد. اگر دین و معارف آن، همین است که این کتاب می‌گوید، پس او چه می‌گوید؟! این سخنان بلند نهج‌البلاغه کجا و لاطائلات باب کجا؟! در تأیید روایت لنکرانی، نکات درخور توجه است: ۱. فروغ دولت‌آبادی (دختر میرزا یحیی) می‌نویسد: پدرم «در روزهای آخر عمر به [صفحه ۸۴] نگارش زندگی علی بن ابی‌طالب [علیه‌السلام] پرداخت و با آنکه شب و روز و حتی در آخرین روز حیات از نگارشش فارغ ننشست متأسفانه مجال اتمام آن نیافت». [۳۵]. ۲. به رغم شهرت میرزا یحیی دولت‌آبادی به باییت (شاخه‌ی ازلی‌گری)، برخی از دوستان و مرتبین با وی نظیر احتشام السلطنه، اتهام مزبور را بی‌پایه می‌شمردند. [۳۶] خود یحیی نیز انتسابش به فرقه‌ی ازلی را انکار می‌کرد. [۳۷] و حتی ظاهراً طی مقاله‌ای در روزنامه فارسی زبان چهره‌نما (چاپ مصر) از آیین باب تبری جسته است. عباس افندی (پیشوای بهاییان) در یکی از الواح خود و نیز مقاله‌ای که برای چهره‌نما فرستاده، می‌نویسد: «در این ایام در روزنامه چهره‌نما به کلی از گرایش باب انکار و استکبار نمود و خود را عاری و بری از میرزا علی محمد باب شمرد». [۳۸]. ۳. فضل الله صبحی مهتدی (منشی و کاتب مشهور عباس افندی در عکا، و داستان سرای معروف رادیو ایران) از کسانی است که پس از مرگ عباس افندی، از باییت و بهاییت به دامان اسلام بازگشت و حتی با نوشتن دو کتاب خاطرات صبحی و پیام پدر بر ضد بهاییان، مخالفت شدید آنان بر ضد خویش را برانگیخت. میرزا یحیی دولت‌آبادی، در کوران مبارزه‌ی بهاییان با صبحی، او را پناه داد و به آموزگاری در مدرسه‌ی خویش، مدرسه‌ی سادات، برگماشت. [۳۹]. ۴. تبری از باب و باییت، در خانواده میرزا یحیی، سابقه دارد، که به مواردی از آن اشاره می‌کنیم: میرزا هادی دولت‌آبادی (پدر یحیی) در زمان ناصرالدین شاه، زیر فشار علما، بالای منبر رفت و صراحتاً از باب تبرا جست و به قول فاضل مازندرانی، مبلغ و مورخ مشهور بهایی: «به کرات و مرات در اصفهان بر سر منبر تبری از حضرت اعلی [علی محمد باب] نمود و سب و لعن کرد». [۴۰] روی همین جهت، سران بهاییت نظیر حسینعلی بهاء و عباس افندی (که کاملاً دور از دسترس

علماء و ملت و دولت ایران زیسته و محذورات میرزا هادی را نداشتند) در الواح خویش او را به شدت سرکوفت می‌زدند. [۴۱]. سید علی محمد دولت‌آبادی (برادر یحیی) نیز در سرگذشت خود نوشت خویش با اشاره به بایبه می‌نویسد: «وجود این طایفه‌ی ظالمانه ملعونه که منشأ هزار گونه فتنه و فساد شد و باید خاک ایران از وجود آنها پاک شود.» [۴۲]. ۵. ابوالقاسم افغان، از مورخان معاصر بهایی و خویشاوندان باب، از سید محمدعلی جمال‌زاده در ژنو شنیده که گفته است: «هنگامی که میرزا یحیی ازل در قبرس وفات نمود حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی در ژنو بود. به او پیشنهاد کردند که جانشینی ازل و زعامت ازلیها را قبول کند و به قبرس برود ولی او نپذیرفت و قبول نکرد و به طهران مراجعت نمود.» [۴۳]. [صفحه ۸۵] شرح کامل ماجرا را می‌توان در روایت مرحوم سید حسین مکی (مورخ و سیاستمدار مشهور) بازجست. مکی، با اشاره به پیشوای ازلیان (یحیی صبح ازل) می‌نویسد: «میرزا یحیی معروف به صبح ازل، تا زنده بود ازلیها فعالیت و پیروانی داشتند، ولی پس از درگذشت میرزا یحیی، با آنکه شنیده می‌شد که حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلیه است، مع هذا دیگر از این فرقه اثر وجودی دیده نشده و از بین رفتند و این خود، معمایی به وجود آورده بود که چطور دیگر از پیروان باب و ازلی دیده نمی‌شود. و اگر حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی از زعمای ازلی بود چرا درباره امیرکبیر [سرکوبگر جنبش بایبه و اعدام کننده باب] در پاریس سخن‌رانی جامع نموده آن را به چاپ رسانیده است؟ زیرا در این جزوه به طور فهرست مانند تمام خدمات و اقدامات امیرکبیر را ذکر نموده و او را ستوده است و حال آنکه به علت شدت عملی که میرزا تقی خان امیرکبیر نسبت به پیروان باب به خرج داده بود عموماً این فرق با نظر بغض و کینه به او نگریسته و به زشتی یاد می‌کردند. حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی که مردی دانشمند و محقق و چند دوره سمت نمایندگی مجلس شورای ملی را داشته چرا ازلی گشته و اگر ازلی بوده چرا باید میرزا تقی خان امیرکبیر را ستایش کند؟ تا اینکه آقای غلامرضا آگاه که از بازرگانان معروف و صدیق می‌باشند این معما را حل نموده، علل از بین رفتن ازلیها را برای نگارنده ذکر نمودند و چون این مسئله از لحاظ تاریخ اهمیت دارد از ایشان خواستم که آنچه برای نگارنده گفتند بنویسد و شرح ذیل را ضمن نامه‌ای مرقوم داشتند: بعد العنوان چون فرموده بودید راجع به مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی آنچه فهمیده و دانسته بنویسم، عندالله عرض می‌کنم که در تابستان ۱۳۱۴ از طرف دولت شاهنشاهی به سمت نمایندگی به نمایشگاه بین‌المللی بروکسل به بلژیک رفتم. آقای حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی از سرپرستی محصلین در اروپا استعفا نموده و بی‌کار بود و با خانم و یک صبیهاش در بروکسل و در یک اتاق محقر منزل داشتند و زبان فرانسه و عربی خوب می‌دانست و [در] هر فرصتی مقاله‌ای راجع به دین مقدس اسلام به فرانسه و عربی و فارسی می‌نوشت و در هر محفلی مقتضی می‌شد قرائت و همواره برای اسلام تبلیغ می‌نمود. چون قبلاً شنیده بودم که آقای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی ازلی مذهب و جانشین صبح ازل است، در فکر فرورفته بودم که اعمال این شخص خدمت به اسلام است و من در عمرم از کسان دیگر کمتر دیده‌ام، پس چرا می‌گویند، ازلی است. باری، پس از مراجعت به ایران، به کرمان رفتم با مرحوم حاج علی‌اکبر صنعتی (پدر صنعتی‌زاده‌ی کرمانی) دوست شدم. صنعتی هم بین مردم مشهور به ازلی بود. در یکی از [صفحه ۸۶] ملاقاتها، صنعتی گفت: من ازلی مذهب بودم. صبح ازل هر نامه به هر کس می‌نوشت دو رونوشت آن [را] هم می‌فرستاد در تهران و ولایات پیش دو نفر از مریدها. نامه‌ی آخری به آقای حاجی میرزا یحیی دولت‌آبادی نوشت که من می‌میرم و شما وصی و جانشین من هستید و دو رونوشت هم برای دیگران فرستاده، نامه عصری رسید و شب صبح ازل فوت کرد. [۴۴] سران ازلی تهران جمع شدیم رفتم پیش آقای حاجی میرزا یحیی که، شما به موجب رونوشت نامه آقا، جانشین صبح ازل هستید. جوابی نداد تا روز چهارم، همه را دعوت کرد منزلش در اتاقی روی فرش نشستیم. کلیه‌ی ۴۳ نفر سران ازلی ایران بودیم. گفت آقایان، دست از من بردارید. گفتیم به موجب دستخط صبح ازل، شما جانشین ایشان هستید. گفت اصل نامه هم پیش من است. گفتیم شما باید دستور بدهید. گفت: من می‌ترسم دستوراتی که می‌دهم عمل نکنید. گفتیم عمل می‌کنیم. گفت قسم بخورید. هر ۴۳ نفر قسم خوردیم که هر چه شما دستور بدهید جانا و مالا و ناموسا عمل می‌کنیم. گفت بیایید بیعت کنید. یکی یکی رفتیم دست به دست ایشان دادیم و بیعت

کردیم و نشستیم. گفت این سماور را می‌بینید در بالای رف اتاق گذارده شده است؛ همه گفتیم بلی، می‌بینیم. گفت از این ساعت تا دستور ثانوی باید همه وسط مذهب شیعه اثنی عشری راه برویم و هر کار، شیعه مذهب انجام می‌دهند از غسل جنابت و نماز صبح دو رکعت و تقلید فلان مجتهد می‌کنند باید از این ساعت همه عمل کنید تا دستور ثانوی، که مردم بدانند شما شیعه هستید. گفتیم اطاعت، و حالا ۴۲ سال است که پیرو مذهب شیعه هستیم؛ هنوز دستور دیگری نداده است. بعد از یک سال هم آقای حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی به ایران آمد. یک سال هم در ایران بود، و در آبان ماه ۱۳۱۸ خورشیدی فوت کرده و مرحوم صنعتی هم مجلس ترجمه مرحوم دولت‌آبادی را در مسجد جامع کرمان برگزار نمود (باید متذکر شد که این فرق، مجالس ترجمه و تذکر را در مساجد منعقد نمی‌کنند بلکه در منازل برگزار می‌کنند). آن وقت فهمیدم که مرحوم حاج میرزا یحیی دولت‌آبادی که در بروکسل شب و روز برای اسلام تبلیغ می‌کرد مسلمان به تمام معنی بود و اگر اول عمر ازلی شده و صبح ازل او را جانشین خود کرد بعدا فهمیده که اشتباه کرده است، فرقه‌ی ازلی را به طور آرام و بدون سر و صدا با نیت پاک و سالم برداشته و مذهب شیعه را انتخاب نموده است و قسمی رفتار و عمل کرده که یک نفر ازلی در دنیا باقی نمانده و تمام مسلمان شده‌اند... با تقدیم احترامات، غلامرضا آگاه [۴۵]. [صفحه ۸۷]

بایان جانفشان اولیه، بابی و بهایی (به معنای امروزی لفظ) نبودند

لنکرانی معتقد بود: بایان فداکار و جانفشان اولیه، که در قیامهای خونین زمان باب شرکت داشتند و خود را بر آب و آتش می‌زدند، «بابی» و «بهایی» (به معنایی که امروزه از این کلمات مراد می‌کنیم) نبودند؛ بلکه شیعیانی ساده‌لوح و ره گم کرده بودند که در تشخیص «مصدق»، به خطا رفته، به عشق هواداری از «صاحب الزمان» و «قائم موعود هزار ساله‌ی شیعیان»، اسیر مستی بازیگران سیاسی شده بودند. به گفته‌ی وی، سران بابیه، که نوعا می‌فهمیدند چه می‌خواهند و چه می‌کنند، تکلیفشان معلوم است. برای نمونه، ملا محمدعلی زنجانی (موسوم به «حجت») که غائله‌ی بایان را در زنجان به راه افکند و توسط امیر کبیر سرکوب شد، صرفا در پی دست‌یابی به قدرت و جاه و جلال بود، زیرا وی فردی درس خوانده بود و مسلما سواد و اطلاعات دینی‌اش از علی محمد باب به مراتب بیشتر بود و قاعدتا نیک می‌دانست که دعاوی باب هیچ‌گونه اصالتی ندارد. به همین نمط، کسانی چون قره‌العین و ملا محمدعلی «قدوس» و میرزا حسینعلی «بهاء» که افضاح «بدشت» [۴۶] را به راه افکندند، اباحینی بودند بودند که می‌خواستند هرگونه مانع را از سر راه هوسبازی خویش بردارند. اما توده‌ی هواداران اولیه باب (که جانفشانیها را هم نوعا همانها می‌کردند) غالبا از کنه ماجرا بی‌خبر بودند و هر چند با تشخیص خطا، ولی با همان امید و اعتقاد و آرزویی زیر بیرق باب جمع شده بودند که، ما شیعیان در طول تاریخ داشته و هنوز هم داریم. مرحوم لنکرانی شواهد و قرائنی هم برای این امر نقل می‌کرد که در خور ملاحظه بود: لازم است به این نکته مهم تاریخی توجه بیشتری شود که افراد اولیه‌ای که به سراغ صیت و آوازه‌ی باب رفته‌اند، مؤمنین ساده‌لوحی بوده‌اند که (به زعم خود) سراغ کسی رفته‌اند که صرفا داعیه‌ی ارتباط مستقیم با حضرت ولی عصر حجه‌ ابن الحسن (عج) داشته و ادعای دیگری (اعم از مهدویت و نبوت و...) نداشته است. می‌دانیم که در طول تاریخ اسلام، در غالب ازمنه، اشخاص صالح ممتازی در بین فرقه حقه شیعه اثنی عشری یافت می‌شده‌اند که با آن حضرت (عج) ارتباطاتی (البته یک طرفه) یافته و از افاضات ایشان به اشکال گوناگون بهره‌مند می‌گردیده‌اند. صاحب این صیت و صوت هم، خود را «باب» و درب ورود به معارف آن حضرت معرفی کرده بود و در نتیجه، جمعی از مردم (که از مسائل پشت پرده بی‌خبر بودند و اساسا قدرت تشخیص سره از ناسره را نداشتند) روی آرزوهای مقدس و ممتد تاریخی خویش، و شوق دست‌یابی به نجات از مظالم وقت، داعیه‌ی علی محمد «باب» را به (خطا) درست و واقعی پنداشته و به [صفحه ۸۸] سراغ او رفته‌اند. به تعبیری روشن‌تر از افرادی که به باب و دیگر سران وقت این فرقه پیوستند، غالبا خارج از طرز تفکر یاد شده راجع به باب، تصور دیگری نداشته و از نیت شوم و سرائر پلیدی که در

طول تاریخ از طرف باب و دیگر سران بایه تدریجا کشف گردید بی اطلاع بوده‌اند. بنابراین، آن هیاهوی اولیه، نتیجه‌ی همان نیت خالص و صفای قلبی بوده که توده‌ی مردم داشته و لذا به مجرد اینکه میرزا علی محمد شخصا ادعای مهدویت می‌کند به کلی از اطراف او پراکنده شده و به خانه‌های خود رفته‌اند. ضمنا باید توجه داشت که در آغاز امر، هیچ نوع از این دعاوی و دین‌سازیه‌ها (که بعدا کشف و آشکار شد) مطرح نبوده و به تدریج ظاهر شده و مورد سوءاستفاده قرار گرفته و نهایتا توسط عناصر آگاه مسلمان، و احيانا عناصر تندرو و بی‌پروای بابی، افشا شده است. آقای لنکرانی با تأکید بر این مطلب که «در مورد توده‌ی اولیه هوادار باب، که اقلیت کمی از ایشان در گوشه و کنار باقی مانده‌اند، به جاست تحقیقات بیشتری صورت گیرد»، افزودند: «باید بگویم خودم با آنچه ادعا و استدلال کرد عملا مواجه بوده و سر و کار داشته‌ام. در این اواخر، من به چند خانواده در شهر زنجان برخورد کردم که به شعائر اسلامی و شیعی تماما پای‌بند بودند و ضمنا میرزا علی محمد شیرازی را هم، فقط به عنوان یک سید عاری و بری از همه‌ی ادعاهای باطل، شناخته و قبول داشتند و در شب مرگ او روضه‌خوان آورده و به یاد حضرت سیدالشهداء (ع) عزاداری می‌کردند! برخی از این کسان، بعدا به وسیله خود من، با زحمات زیاد و انتظار مدت طولانی و تحمل مشکلات، موفق به گرفتن پاسپورت جهت زیارت عتبات شدند و پس از زیارت اماکن مقدسه‌ی ائمه اطهار علیهم‌السلام، حساب اموال خود را با مرجع وقت مرحوم آیت‌الله العظمی آقا سید ابوالحسن اصفهانی در نجف تصفیه کردند و پس از مراجعت به ایران، وسیله‌ی سفر حج خود را با مال تصفیه شده فراهم و به زیارت بیت‌الله نائل گردیدند. باید بگویم که سرمایه‌ی اولیه‌ی غائله‌ی بایه نیز همین سنخ مردم متقی و متنسک، اما ساده‌لوح و بی‌خبر، بوده‌اند.» مرحوم لنکرانی می‌گفت: «درباره‌ی ملاحسین بشرویه‌ای باید تحقیق عمیقی صورت بگیرد که آیا او در جرگه‌ی بازیگران سیاسی و عناصر اباحی مذهب و ماجراجو و دنیاطلب (نظیر حسینعلی نوری و...) قرار داشته، یا از همین سنخ مردم مؤمن اما ساده‌لوح و احساساتی بوده است؟ زیرا اظهار تأسف بشرویه‌ای از قضیه‌ی بدشت، و اعلام این مطلب از جانب وی که اگر در بدشت بوده قره‌العین و اصحاب بدشت را تماما حد شرعی می‌زدم، این احتمال را پیش می‌آورد که کوششها و مبارزات وی در دفاع (نافرجام) از باب، جنبه‌ی بازیگری و اباحی‌گری نداشته و در واقع سوء تفاهمی پیش نبوده است. و الله اعلم بحقائق الامور.» [صفحه ۸۹] در این باره مؤیدات زیادی در تواریخ خود بایه و بهایه وجود دارد. میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ و مورخ مشهور بهایی) در تاریخ خود تصریح می‌کند: «... وقتی باب قیام فرمود، اهل اسلام عموما، و شیعه‌ی امامیه خصوصا، به جان طالب ظهور مهدی موعود بودند و او [یعنی باب] را مروج شریعت اسلامی گمان می‌کردند. و لهذا کبار علمای ایران در حوزه‌ی اتباع باب داخل شدند...» [۴۷]. مسیو نیکلای فرانسوی، عضو سفارت فرانسه در ایران عهد ناصری نیز در اثر جانبدارانه‌اش پیرامون علی محمد باب می‌نویسد: «نباید فراموش کرد که بایه‌های اولیه - یعنی عامه - به هیچ وجه آگاهی تامی از مذهب جدید نداشتند و به طور صاف و ساده تصور ظهور امام مهدی را می‌کردند که باید با شمشیر در یک دست و قرآن در دست دیگر پشت تمام ملل را در زیر قانون اسلام خم کند. اینها نیز مانند مسلمانان اما در عکس جهت عقیده داشتند که باب باید اعمالی را که از پیش راجع به امام مهدی خبر داده شده انجام دهد (عقاید آنها چنین بود تا موقع اجتماع بدشت که چشمهای آنها باز شد و دوباره بسته شد و بایان تاکنون نیز این عقیده را حفظ کرده‌اند به استثنای اشخاص با معلومات و روشنفکر که اصل مقصود [مساوی نسخ اسلام و تأسیس آیین جدید] را دریافته‌اند...» [۴۸] همو می‌افزاید: توده‌ی بایان «باب را به منزله‌ی یک مفسری فرض می‌کردند که... باید باطن قرآن را تفسیر کند، یعنی باید کلمات و روح آنها را تفسیر نماید... و از متوقع بودند که پیشگوییهای احادیث و اخبار را محقق نماید...» [۴۹]. گزارش معاصر واقعه نیز مؤید اظهارات فوق است. کلنل شیل، سفیر انگلیس در ایران در زمان باب، در گزارش خود با پالمرستون (وزیر امور خارجه‌ی لندن)، مورخ نوامبر ۱۸۵۰، با اشاره به درگیری سخت بایان زنجان (به رهبری ملا محمدعلی «حجت») با قشون دولتی اعزامی از سوی امیرکبیر و ناصرالدین شاه، می‌نویسد: «گفته می‌شود مدافعین زنجان اصلا بابی نیستند. چون آنچه سربازها از بالای دیوار شنیده‌اند ندای لا اله الا الله محمد رسول الله بوده و آنها به علت جور و ستم سربازان نسبت به آنان می‌جنگیدند.» [۵۰].

افزون بر این، تاریخ نشان می‌دهد که پاره‌ای از بزرگان بایه زمانی که از ادعاهای جدید باب (قائمت و...) مطلع شدند، از وی روی برگرداندند و از کار خویش اظهار ندامت کردند. ملا عبدالخالق یزدی و ملا محمدتقی هراتی، دو تن از این گونه کسان‌اند. [۵۱]. چرا راه دور برویم؟ تأمل در همان ماجرای بدشت، که نخستین بار، پرده از ماهیت واقعی و اباحی گرانه‌ی مسلک باییت کنار رفت، مواد تاریخی خوبی را در تأیید نظریه لنکرانی به دست می‌دهد. به تصریح مورخان بابی و بهایی، زمانی که قره‌العین در بدشت بدشت، سخن [صفحه ۹۰] از تغییر شریعت اسلام، و نسخ احکام آن، به میان افکند «همه‌ها در میان اصحاب افتاد، بعضی تمجید نمودند و برخی زبان به تنقید گشودند» و به رغم تدابیری که اندیشیده شد «همه‌ها و دمدمه فرونشست و حتی بعضی از آن سرزمین رخت بر بستند و چنان رفتند که دیگر برنگشتند.» [۵۲]. پخش خبر رویداد بدشت در بین بایان دیگر مناطق نیز، با مخالفت و استیحاخ آنان روبه‌رو شد. حتی ملا حسین بشرویه‌ای با شنیدن این خبر گفت: «اگر من در بدشت بودم اصحاب آنجا را با شمشیر کيفر می‌نمودم.» [۵۳]. اصولاً باید توجه داشت که حرکت باب، با عنوان «باییت»، یعنی با این ادعا آغاز شد که من «باب» علم امام زمانم، و شهرت وی در تاریخ به میرزا علی محمد «باب»، و شهرت آیینش به «باییت» نیز دقیقاً گویای همین امر، و نشانگر نوعی شناختی است که مردم - اعم از موافقان و مخالفان وی - از او و مسلکش داشته‌اند. ضمناً او پس از طرح این ادعا، مدت کوتاهی (شش سال) بیشتر زنده نبود و در این مدت نیز همواره در حصر و حبس قرار داشت و وی از نزدیک در دسترس توده مردم نبود و بیشتر به نوایی از دور خودش بودند. در واقع، این باور تحریک بخش اسلامی و شیعی «مهدویت» بود که (البته با «خطای در تشخیص مصداق»، و صحنه گردانی بازیگران سیاسی) غوغای باییت را در ایران اسلامی شیعه برانگیخت و جمعی از شیعیان (ساده دل) را حول پرچم کسی گرد آورد که مدعی باب امام عصر (یا العیاذ بالله، خود او) بود و با ندای «یا صاحب الزمان» به جلادتها و تهورهای بعضاً کم‌نظیر و شگفت‌انگیز (در برابر قوای حکومت) واداشت. جالب اینکه سران بهاییت، همه آن تحرکها و جان‌فشانیها را به حساب خود واریز کرده، برای «مظلوم نمایی» و اثبات حقانیت خویش از آن خاطره تکان دهنده تاریخی بهره می‌جویند. در حالی که می‌دانیم، حسینعلی بهاء (پیشوای بهایان) پس از تبعید از ایران به قلمرو عثمانی، و گشودن دکان ریاست و نهایتاً اعلام نسخ باییت و ابداع مسلک جدید، سیاست تازه‌ای را اعلام و ترویج کرد که (چنان که خود در لوح به ناصرالدین شاه تأکید می‌کند) بر تندی و سرسختی و شورشگری بایان بر ضد حکومت، مهر پایان می‌زد و پیروان باب را به اظهار اطاعت و بندگی در برابر سلطان فرامی‌خواند. در واقع، آن تحرکها و فداکاریهای عصر ظهور باب، آتش سوختنش از باورها و عقاید شوربخش و تحریک‌آفرین شیعه، بویژه باور مهدویت و انتظار مهدی موعود (عج)، و عقاید شوربخش و تحریک‌آفرین شیعه، بویژه باور مهدویت و انتظار مهدی موعود (عج)، نشأت می‌گرفت و اگر تحرکات یاد شده را امتیاز و افتخاری به شمار آوریم - که نیست - نمره‌ی آن را باید به آیین تشیع داد که با آموزه‌های حرکت آفرین و شوربخش خویش، همواره [صفحه ۹۱] توان تحریر و برانگیختن انبوه پیروان خویش را بر ضد ظلم و استکبار دارد.

خاطرات کینیا دالگوروکی را چه کسی در ایران منتشر کرد؟

اشاره

در اوایل قرن جاری شمسی، کتابی به عنوان ترجمه‌ی یادداشتها (یا خاطرات و اعترافات) کینیا دالگوروکی، جاسوس روسیه تزاری در ایران، در کشورمان نشر یافت که نویسنده‌ی آن، اشعار می‌دارد: در ژانویه ۱۸۳۴ برابر شعبان ۱۲۴۹ (حدوداً دو ماه پس از وفات عباس میرزا)، به عنوان مترجم و نایب دوم سفارت روسیه وارد تهران شد و با حسینعلی نوری بهاء و برادران وی در تهران پیوند یافت و از آنها برای جاسوسی و نیز نابودی برخی از رجال وطن‌خواه و ضد روسی پایتخت بهره گرفت. چندی بعد به روسیه

بازگشت و از آنجا با مأموریتی جدید (تفرقه‌ی مذهبی بین شیعیان) به کربلا رفت و در درس سید کاظم رشتی، با علی محمد باب شیرازی آشنا و دوست شد و به تدریج او را به ادعای بابت و مهدویت تشویق و تحریک کرد. سپس بار دیگر، و این بار به عنوان وزیر مختار روسیه در ایران (یعنی همان پرنس دالگوروکی، سفیر مشهور روسیه در ایران زمان محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار) به ایران بازگشت و هم خویش را مصروف نشر و ترویج مسلک باب و بهاء ساخت. ناشران خاطرات، در مقدمه‌ی کتاب، اظهار می‌دارند که یادداشتهای مزبور در سالهای ۱۹۲۴ و ۱۹۲۵ م، با عنوان یک نفر سیاسی و روحانی، در مجله شرق (ارگان کمیسر خارجی شوروی) به چاپ رسیده است. این کتاب، که تاکنون بارها و بارها توسط ناشران گوناگون ایرانی چاپ و منتشر شده است و بسیاری از علاقه‌مندان به پژوهش درباره‌ی بابت و بهائیت، با آن آشنایی دارند، به شدت مورد مخالفت بهائیان قرار دارد و آنان به عللی که کاملاً قابل درک است [۵۴]، اصرار دارند که خاطرات مزبور را یکسره مجعول قلمداد کنند. [۵۵] این گروه، رساله‌ای نیز در ۸۲ صفحه در رد این کتاب نوشته‌اند که از طرف محفل ملی روحانی بهائیان در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰ منتشر شده است. افزون بر بهائیان، برخی از نویسندگان غیر بهایی نیز، همچون مجتبی مینوی، احمد کسروی، عباس اقبال آشتیانی و فریدون آدمیت، اصالت کتاب خاطرات را زیر سؤال برده‌اند. [۵۶]. متقابلاً، جمعی از پژوهشگران و محققان ایرانی و غیر ایرانی، قرائنی در تأیید مندرجات این خاطرات ذکر کرده، نفی و انکار مطلق آن را بی‌وجه دانسته‌اند. آقایان مرتضی احمدی. آ در کتاب پرنس دالگوروکی و ضیاءالدین روحانی در مزدوران استعمار در لباس مذهب، [صفحه ۹۲] طی بحثی مستدل و متکی به شواهد و قرائن متعدد موجود در کتب معتبر بابی و بهایی (دال بر حمایت اعضای سفارت روسیه در ایران - از جمله: پرنس دالگوروکی - از باب و بهاء)، نشان داده‌اند که خاطرات منسوب به کینیاژ دالگوروکی مؤیدات قابل ملاحظه‌ای در تاریخ داشته، بنابراین واجد صحت و اصالت است. [۵۷] افزون بر این دو تن، آقایان محمدعلی خادمی (شیرازی) در بهائیان دیگر چه می‌گویند؟...، علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی در امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، و عباس کاظم مراد در البایه و البهائیه و مصادر دراستهما، یادداشتهای کینیاژ دالگوروکی را مورد بحث قرار داده، قرائن و شواهدی از تاریخ در تأیید مندرجات این یادداشتهای ارائه کرده‌اند. [۵۸] نیز باید از استاد آقای نورالدین چهاردهی (پژوهشگر و مورخ مطلع و آشنا با تاریخچه باب و بهاء) در کتاب خویش، به خاطرات کینیاژ دالگوروکی یاد کرد. [۵۹] با این حال پژوهنده تاریخ، در نقد بهائیت، و اثبات پیوند آن با دولتهای استعماری، نیازی به این کتاب و امثال آن ندارد و در خود آثار این فرقه، به قدری اسناد و شواهد تاریخی دال بر روابط سران این فرقه با کانونهای استکباری (از روس و انگلیسی گرفته تا امریکا و صهیونیسم) یافت می‌شود که ما را از استناد به کتبی نظیر خاطرات مستغنی می‌سازد. اما کتاب خاطرات دالگوروکی، نخست بار از چه طریقی و منبعی در اختیار جامعه ما قرار گرفته، توسط چه کسانی در ایران ترجمه و نشر یافته است؟ عبدالله مستوفی، دولتمرد و مورخ عصر مشروطه پهلوی، ترجمه‌ی خاطرات دالگوروکی به فارسی را پس از استقرار دولت کمونیستی در روسیه می‌داند. وی در کتاب مشهورش شرح زندگانی من می‌نویسد: «... کتاب یادداشت پرنس دالگوروکی، سفیر روسیه در تهران،... بعد از کمونیست شدن روسیه به فارسی ترجمه شده است.» [۶۰] دکتر میمنندی‌نژاد نیز، تلویحاً انتشار خاطرات مزبور را به روسهای بلشویک نسبت داده، انگیزه آن را انتقام از انگلیسیها می‌داند که دسترنج سیاسی روسهای تزاری را ربوده، بهائیان را به طور انحصاری در اختیار گرفته بودند. وی با اشاره به حسینعلی بهاء، و با تعریض به فرزند وی (عباس میرزا) که از ژنرال انگلیسی مدال و نشان گرفت، می‌نویسد: جانشینان وی [مساوی بهاء] در حالی که خود را مظهر الوهیت می‌دانند از بندگان خدا که انگلیسی هستند مدال و نشان می‌گیرند - البته در ازای خدماتی که انجام داده و می‌دهند - این آقایان بزرگوار تحت حمایت انگلیسها در نزدیکی خاک ایران مسکن دارند و به فعالیت مشغول‌اند... نه تنها انگلیسها بلکه روسها هم در فکر بودند از این انتظار مذهبی ایرانیان استفاده کنند و آنها هم سعی نموده‌اند مهدی موعود را برسانند و چون انگلیسها زرنگ‌تر بودند لذا حنای مهدی موعود را که روسها آورده بودند رنگ نداد. روسها هم [صفحه ۹۳] کتبی انتشار دادند و این فتنه‌ی سیاسی را علنی کردند.

[۶۱]. لنکرانی، توضیحات دقیق‌تر و شفاف‌تری می‌داد. وی می‌فرمود: متن این خاطرات را، اولین بار، نخستین سفیر دولت کمونیست روسیه پس از سرنگونی رژیم تزاری و پیروزی انقلاب اکتبر، در ایران ترجمه و نشر داد. پارک اتابک که فعلا جایگاه سفارت روس در تهران است روزهای اولی که جهت ایجاد سفارت‌خانه به بلشویکها واگذار شده بود، حالت پارک عمومی را داشت که خانواده‌های تهرانی به داخل آن رفته، به تفریح و تفرج می‌پرداختند. خاطرات دالگوروکی را، در همین زمان، سفیر روس کمونیست در ایران (روتشتاین) به دست عبدالحسین هژیر (نخست‌وزیر و وزیر دربار مشهور عصر محمدرضا پهلوی) ترجمه و منتشر کرد که آن روزها مترجم و منشی سفارت شوروی در ایران بود. مرحوم لنکرانی از اینکه در بدو پیروزی انقلاب اسلامی ایران، حزب توده (و یگر ایادی رسمی و غیررسمی روس کمونیست در ایران) ناجوانمردانه از آزادی به دست آمده توسط ملت مسلمان و مبارز ایران، سوءاستفاده کرده به جای هماهنگی و کمک به حل مشکلات تاریخی ملت، به صورتهای گوناگون، در عقاید و باورهای ملی و اسلامی این دیار اخلاص می‌نمود و از جمله، جهت خدشه در اصل مسلم «مهدویت»، به حمایت از جریان استعماری بابت می‌پرداخت، سخت ناراحت و غمگین بود. به همین علت، در همان ایام و چندی پیش از دستگیری و فروپاشی حزب توده در ایران، گفته بود: ۱. اجمالا مسلم است که بابت و بهائیت، از همان اوان پیدایش خود، پیوندهایی با استعمار روس تزاری داشته و از سوی سفیر آنان عصر ناصرالدین شاه (پرنس دالگوروکی مشهور) کمکها و حمایتهایی دریافت می‌کرده است، و در آثار خود بایان و بهایان، موارد متعددی دال بر این واقعیت وجود دارد. ۲. بعد از انفصال قفقاز شیعه از ایران، قسمتهایی از خراسان قدیم هم (مثل مرو و سرخس و بخارا) به اشغال روسهای تزاری درآمد، و از آنجا که مهم‌ترین وسیله اخلاص در معتقدات شیعه، زمینه‌سازی در اخلاص اصل مسلم «مهدویت» است، به همین جهت روسها در مقام حمایت آشکار از فتنه‌ی بابت برآمدند و بدین منظور، تحت حمایت آنها، اولین مرکز تبلیغاتی مهم بهائیت در عشق‌آباد، مرکز ترکمنستان فعلی آنها [۶۲] ساخته شد. علت انتخاب عشق‌آباد برای تأسیس این مرکز هم (که اولین کانون دستگاه جاسوسی بابت در جهان است) آن بود که اولاً اکثریت جمعیت این منطقه از برادران اهل سنت تشکیل شده است که می‌دانیم (در قیاس با شیعیان) نسبت به مبحث مهدویت، چندان انس و تعصبی ندارند، بنابراین از دسترس شیعیان، که نوعاً در مقام ضدیت با این گونه [صفحه ۹۴] تشکیلات برآمده و مانع کار و فعالیت آن می‌شوند، دور بود. در ثانی، نزدیک خاک ایران قرار داشت و می‌شد در آنجا به مرور عناصری را پرورش داده و در پوششهای مختلف، به داخل این کشور (که مهد تشیع) است نفوذ داد. ضمناً دامنه‌ی نفوذ سیاست بابی‌گری در داخله‌ی روسیه می‌توانست تا قفقاز شیعه گسترش یابد و در آنجا زمینه اخلاص در عقیده و از بین بردن اصل مشترک آنها - تشیع - را فراهم سازد و طبعاً از این طریق نیز ایران همسایه از آسیب اعتقادی و فرهنگی، بی‌سهم نمی‌ماند. نام آن مرکز را هم مخصوصاً نامی عربی «مشرق الاذکار» دادند، که خاطره عجیبی نسبت به آنجا دارم که به خواست خدا افشا خواهم کرد. [۶۳]. ۳. گذشته از آنکه قضیه‌ی پرنس دالگوروکی (سفیر روسیه در ایران عهد ناصری) و مداخلات علنی او راجع به سران مسلک باب و بهاء، اجمالا از مسلمات تاریخ بوده و اشاره‌ی به آن در کتب خود این فرقه‌ی استعماری مورد تصدیق و مایه‌ی افتخار آنها قرار گرفته است [۶۴]، اینک مطلبی را رسماً و خیلی صریح و قاطعانه اعلام می‌کنم که برای محققین و پژوهشگران، بسیار مهم بوده و می‌تواند زمینه‌ی مطالعات و تحقیقات بیشتر در این زمینه قرار گیرد: ما اولین دولتی در جهان بودیم که رژیم انقلابی بلشویکی روسیه را به رسمیت شناخته و با آن (در زمان لنین) رابطه برقرار کردیم و پارک اتابک، یعنی همین محل کنونی سفارت روسیه، را با تن دادن سوابقی، به طور دوستانه، به عنوان سفارت‌خانه در اختیار آنها قرار دادیم. البته تسهیلاتی هم از آن طرف نسبت به ایران به عمل آمده بود. ۴. اولین سفیر رسمی دولت انقلاب بلشویکی روسیه در ایران (موسوم به روتشتاین) که به همین محل وارد شد، درهای سفارت (یعنی پارک اتابک پیشین) را که محیطی باصفا بود به عنوان (به اصطلاح) عملی مردم و خلقی، به روی مردم تهران گشود و رسماً اعلان کرد که مردم می‌توانند روزهای جمعه، به طور رایگان و بدون قید و شرط، از محل سفارت به عنوان گردشگاه، و محل تفرج عمومی، بهره‌گیرند. پیرو این

اعلام، مردم تهران نیز آنجا را تفریحگاه خود ساخته و با زن و فرزند خویش برای گردش و استراحت به آنجا می‌رفتند (بعدها، البته تدریجا ساعات گشایش سفارت به روی مردم تقلیل یافت و سپس به کلی درب سفارت‌خانه به روی مردم عادی بسته شد). راجع به اوایل آن سفارت، خاطراتی بامزه وجود دارد که یک قلم رمانتیک باید آن را پیاده کند. علاوه بر این، از طرف روتشتاین، به منظور ابراز (عملی) نفرت رژیم انقلابی جدید روسیه از رژیم پیشین همان کشور، افشاگریهای عجیبی پیرامون سوابق عملکرد روسیه [صفحه ۹۵] تزاری و خاندان رومانف و تزارها بر ضد ایران (یعنی مظالم و جنایاتی که از سوی آنان نسبت به ایرانیان صورت گرفته بود) به عمل آمد، که یکی از آن افشاگریها که از آرشیوهای سری امپراتوری روس تزاری استخراج و در اختیار ایران قرار داده شد همین کتاب مشهور خاطرات کیناز دالگوروکی بود که نقش عمال تزاری را در تأسیس فرقه‌ی بایه و بهایه شرح می‌دهد، و اولین بار، متن آن را مأموران خود رژیم انقلابی کمونیست روسیه در اختیار مردم ما گذاشتند. خاطرات مزبور از سوی سفارت‌خانه روسیه بلشویک (و به قلم عبدالحسین هژیر، منشی و مترجم وقت سفارت روس، و نخست‌وزیر و وزیر دربار مشهور و مقتول بعدی) ترجمه و منتشر شد و همان موقع، مقادیر زیادی از ترجمه فارسی آن همه جا را پر کرد و در داخله خود سفارت هم بین جماعت مردم (که جهت تفرج بدانجا می‌رفتند) دست به دست می‌گشت. [۶۵] در بین افشاگریهای سفارت، مطالب دیگری هم غیر از خاطرات دالگوروکی وجود داشت که موضوع آن در خاطرمان مانده و این یکی هم - چون از جهاتی، حساس تر بود و کرارا هم به چاپ رسیده و می‌شود - به یادمان مانده است. رژیم انقلابی روسیه - چنان که گفتم - با این افشاگریها می‌خواست، ضمن اظهار تأسف از مظالم روسهای تزاری در ایران، به اصطلاح برساند که ما از این گونه دسایس و مداخله‌های استعماری در ایران متنفر و بیزار می‌باشیم و رویه‌ی شیطنی اسلاف خود را تعقیب نمی‌کنیم. آن وقت اینها (مساوی توده‌ایها وابسته به روس کمونیست) از بایه به عنوان یکی از جنبشهای انقلابی ایران و از قره‌العین (با آن افتضاح بدشت‌اش) این گونه تعریف و دفاع می‌کنند! ۵. من نمی‌دانم چه علاقه و عشقی است که این آقایان کمیته‌ی حزب توده به مؤنث و مذکر این انشعاب جاسوسی مخلوق دوران امپراتوری روسیه دارند؟! مثلاً آقای تئوریسین حزب توده در فصلی از کتاب خود برخی بررسیها درباره‌ی جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، تیترو می‌زند: «جنبش بایان، آخرین و بزرگ‌ترین جنبش قرون وسطایی که بر آن، مهر و نشانی از عصر نوین است.» [۶۶] در همان کتاب می‌گوید: جنبش بایان «در تاریخ کشور ما دارای قدرتی است والا، و سزا نیست که بر پایه‌ی ذهنیات مذهبی و غیره آن را ناچیز گرفت...» [۶۷] و در جای دیگر ادعا می‌کند که: قره‌العین «بی‌شک از اعظم زنان تاریخ کشور ما است!» [۶۸] همچنین می‌افزاید: «بایانی مانند باب‌الباب (مقصود، ملا حسین بشرویه است)، قدوس (ملا محمدعلی بارفروش)، حجت (ملا محمدعلی زنجانی)، دارابی (سید یحیی) و بویژه طاهره از سیمایهای شگرف و تابناک جنبشهای انقلابی ایران هستند!» [۶۹]. [صفحه ۹۶] از مطالبی که آقای تئوریسین حزب راجع به قضیه‌ی بدشت در این کتاب آورده کاملاً برمی‌آید که منشأ عظمت و محبوبیت قره‌العین پیش اینها آن است که، گستاخانه، خود را «بی‌پرده» و «بی‌حجاب» به جمعیت عرضه داشته است. [۷۰] مطالعه‌ی فصل مربوط به بابت در کتاب آقای تئوریسین، مخصوصاً قسمت مربوط به قضیه‌ی بدشت در آن فصل، به خوبی گویای اسرار پیش‌بینی شده‌ی سران این فرقه (و رمز تعریف و تجلیل مارکسیستها از آنها) است، که کیاست و سرعت عمل شهید میرزا تقی خان امیرکبیر با از بین بردن سید علی محمد باب، فرصت تکمیل دیکته‌های استعمار تزاری را از او گرفته است. می‌خواهیم بدانیم چرا همان فتنه بابت (که طبق اسناد منتشره توسط سفارت روسیه‌ی بلشویکی، مخلوق دسایس پرنس دالگوروکی سفیر استعمار روسیه‌ی تزاری بوده است)، مورد حمایت این روشنفکران روسوفیل بومی ما قرار گرفته؟! اگر این دین‌سازی و فتنه‌انگیزی تزارها به دست عوامل داخلی‌شان در ایران خوب و آزادیخواهانه بوده، چرا سران انقلاب اکتبر روسیه آنها را قتل عام و قلع ماده کردند که حتی ادعای یک دختر که ادعای نسبت خود را به خاندان سلطنتی از بین رفته روسیه (سلسله تزاری رومانوف) می‌کرد تا آخر هم ادعایش به جایی نرسید؟! و اگر بد بود این آقایان چرا کتابها و فصلها و نشریه‌ها و خطابه‌ها و تبلیغات و تجلیلها از آن دستگاه جاسوسی روس تزاری حمایت

کرده و می‌کنند و کتابها در مدح و و دفاع از بابت نوشته و منتشر می‌کنند و چه مبالغه‌ها و تجلیها از ماده و نرکنیز و غلامهای روسیه تزاری (یعنی رؤسا و سردمدارهای فتنه‌ی باب) کرده و می‌کنند و به حمایت آنها با مخالفین این دستگاه جاسوسی می‌جنگند... در اوایل دهه‌ی ۱۳۶۰ ش، خاطرات منسوب به کینیا دالگوروکی را مطالعه کردم. روزی به خدمت لنکرانی رسیدم و در خلال صحبت، قسمتهایی از خاطرات مزبور را برای ایشان بازگو کردم. از جمله بخش مربوط به روابط دالگوروکی با یکی از روحانیون تهران، موسوم به شیخ محمد، که طبق آنچه در خاطرات مزبور آمده، فردی بود مازندرانی‌الاصل و اصالتا اهل قریه‌ی اسک (از توابع لاریجان) که در کوچه وقفی نزدیک سفارت‌خانه وقت روسیه در تهران سکونت داشت. دالگوروکی وی را به عنوان معلم زبان عربی خود برگزید و با او ارتباطی وثیق به هم زد، نزد وی اظهار تشرف به اسلام کرد و حتی برادرزاده‌ی وی (زیور) را به همسری گرفت. [۷۱]. مرحوم لنکرانی، که قبلا این داستان را در کتاب خاطرات خواننده و از آن مسبوق بود، به طور مستند و نشاندار، مؤیدات تاریخی جالبی را برای وجود روحانی با همین اسم و مشخصات در محل یاد شده بیان داشت. ایشان به نقل از یکی از پیرمردان تهران در دوران قاجاریه، در محضر پدرشان آیت الله [صفحه ۹۷] حاج شیخ علی لنکرانی، از شیخی محمد نامی اسم می‌برد که از روحانیون تهران بود و در همان جا می‌زیست که کتاب خاطرات ذکر می‌کند و خصوصیات و احوالش نیز تماما با «شیخ محمد» مذکور در کتاب خاطرات دالگوروکی انطباق داشت. مرحوم لنکرانی، با توجه به این گونه قرائن، و بویژه انتشار رسمی خاطرات از سوی سفارت‌خانه یک دولت معتبر، در کل، معتقد به اصالت تاریخی خاطرات منسوب به پرنس دالگوروکی بود و اعتبار آن را صریحا و کتبا تأیید می‌نمود. در همان جا، از آقای لنکرانی پرسیدم: چگونه و چرا کینیا دالگوروکی - طبق آنچه در یادداشتهای منسوب به او آمده - خود را «لنکرانی» قلمداد کرده با نام «شیخ عیسی لنکرانی» در کربلا وارد عمل شده است؟ ایشان پاسخ داد: اینکه دالگوروکی خود را لنکرانی (و در واقع، جزء اهالی قفقاز و روسیه) جا زده، برای آن بوده که شباهت خود به روسها را توجیه کند. و اما اینکه چرا از میان آن همه شهرها قفقاز، لنکران را برگزیده، علتش می‌تواند این باشد که شهر لنکران در قفقاز آن روزگار (و حتی تا امروز) مرکز عملی و دینی منطقه محسوب می‌شده و حکم «قم» در ایران امروز را داشته است، لذا است که خود را به عنوان شیخ عیسی لنکرانی معرفی کرده است.

پیوند سران باب و بهاء با استعمار تزاری

چنانکه مرحوم لنکرانی تأیید کرده، در آثار خود بایان و بهاییان نکات بسیاری دال بر پیوند سران این دو فرقه با دولت روس تزاری وجود دارد که به برخی از آنها ذیلا اشاره می‌کنیم: اقدام کنسول روسیه در تبریز توسط نقاش کنسولخانه از جسد باب صبح روز بعد از اعدام [۷۲]؛ وعده‌ی ملا محمدعلی زنجانی (رئیس بایان زنجان) به پیروانش هنگام جنگ با قشون امیرکبیر، مبنی بر حمایت امپراتوری روس از آنها [۷۳]؛ اعتراض سفیر روسیه (پرنس دالگوروکی) به امیر بابت سرکوب و قلع و قمع بایان شورشگر در زنجان [۷۴]، اقدام دالگوروکی (برای نجات حسینعلی بهاء از زندان ناصرالدین شاه) پس از واقعه‌ی ترور نافرجام شاه، و بدرقه‌ی او توسط غلامان سفارت تا مرز عراق [۷۵]؛ و صدور لوح از سوی حسینعلی بهاء خطاب به امپراتور روس (الکساندر دوم) در تشکر از الطاف امپراتور و سفیر او (دالگوروکی) در ایران. [۷۶]. همچنین می‌توان به نکات در خور تأمل زیر اشاره کرد: عضویت بستگان نزدیک حسینعلی بهاء به عنوان منشی در سفارت روسیه در ایران: میرزا حسین نوری (برادر بزرگ‌تر حسینعلی بهاء و میرزا یحیی صبح ازل)، میرزا مجید خان (شوهر خواهر بهاء) و میرزا ابوالقاسم خان آهی (خواهرزاده‌ی بهاء) [۷۷]؛ پیوند نزدیک اعضای خاندان افنان (خویشاوندان مادری باب و [صفحه ۹۸] نمایندگان عباس افندی در ایران) با سفارت روسیه و فعالیت حاجی میرزا محمدتقی افنان و کیل الدوله و برادران و پسرانش به عنوان نمایندگان تجاری روسیه در بمبئی و یزد، و نیز عضویت آقا علی حیدر شیروانی (بهای) و از شرکای تجاری خاندان افنان) در سفارت روسیه در تهران [۷۸]؛ عضویت عزیزالله خان و رقاء، از اعظام بهاییان

تهران در بانک استقراضی روس در تهران، و عضویت برادر وی (ولی الله خان) در سفارت روسیه [۷۹]؛ رهایی میرزا حیدرعلی اسکویی و گروهی از بهاییان از زندان شجاع الدوله حاکم آن شهر با مداخله کنسولهای روسیه و فرانسه در تبریز، و اقدام غیرمعمول کنسول روسیه به انتقال بهاییان با درشکهای شخصی خود از زندان به کنسولگری و پذیرایی از ایشان [۸۰]؛ حمایت سفارت روسیه از ورقاء (یکی از سران بهایت) و میرزا حسین زنجانی، زندانیان علاءالدوله حاکم زنجان [۸۱]؛ تألیف کتابهای متعدد توسط رزن روسی و کاپیتان تومانسکی راجع به بایه و بهایه. [۸۲]. نمونه‌هایی از اعتراف دو تن از سران بهایت درباره پادرمیانی و وساطت پرنس دالگوروکی برای آزادی و حفظ جان حسینعلی بهاء از گزند دولت ایران بدین قرار است: شوقی افندی (نواده و جانشین عباس افندی) با اشاره به ماجرای ترور شاه می‌نویسد: «روز بعد با نهایت متانت و خونسردی به جانب نیاوران مقر اردوی سلطنتی رهسپار شدند. در زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره‌ی مبارک که در خدمت سفیر روس پرنس دالگوروکی Dalgoroki Prince سمت منشی‌گری داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را به منزل خویش که متصل به خانه‌ی سفیر بود رهبری و دعوت نمود. آدمهای حاجی علی خان حاجب‌الدوله چون از ورود آن حضرت باخبر شدند موضوع را به مشارالیه اطلاع دادند و مراتب را شخصا به عرض شاه رسانید. شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب و حیرت شد و معتمدین مخصوص به سفارت فرستاد تا آن وجود مقدس را که به دخالت در این حادثه متهم داشته بودند تحویل گرفته نزد شاه بیاورند. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءالله امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود که به خانه‌ی صدراعظم تشریف ببرند. ضمناً از مشارالیه به طور صریح و رسمی خواستار گردید امانتی را که دولت روس به وی می‌سپارد در حفظ و حراست او بکوشد. [۸۳]. عبدالحمید اشراق خاوری، مبلغ و مورخ مشهور بهایی نیز خاطرنشان می‌سازد: ناصرالدین شاه «فورا مأموری فرستاد تا حضرت بهاءالله را از سفارت روس تحویل گرفته نزد شاه بیاورد. سفیر روس از تسلیم حضرت بهاءالله به مأمور شاه امتناع ورزید و به آن حضرت گفت که به منزل صدراعظم بروید و کاغذی به صدراعظم نوشت که باید حضرت بهاءالله را از طرف من پذیرایی کنی و در حفظ این امانت بسیار کوشش نمایی و اگر آسیبی به بهاءالله برسد و حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت روس خواهی بود.» [۸۴]. [صفحه ۹۹

مشرق الاذکار عشق‌آباد، روسیه و بهایت

لرد کرزن در کتاب مشهور خود ایران و قضیه‌ی ایران، از عشق‌آباد به عنوان «پایتخت نظامی و اداری روس در شمال ایران» یاد کرده [۸۵] از اهمیت سیاسی - اقتصادی - سوق‌الجیشی مهم آن برای روسها پرده برمی‌دارد. [۸۶] ویلهلم لیتن، کنسول آلمان در جنگ جهانی اول در تبریز، تصریح می‌کند که جاده‌ی عشق‌آباد - قوچان - مشهد «برای روسها ارزش بسیاری داشت.» [۸۷] اظهارات این دو کارشناس غربی را، کتابچه‌ی محرمانه‌ای نیز که کلنل زالاظارف در سال ۱۳۶۰ ق پیرامون جزئیات بنیه نظامی و وضعیت سوق الجیشی ایران، و شیوه‌ها و راههای مناسب برای حمله و تصرف نظامی این کشور، نوشته، در مجمع سران ارتش روسیه با حضور برادر امپراتور قرائت کرده است، کاملاً تأیید می‌کند. [۸۸] در زمان ناصرالدین شاه، روسها فشار شدیدی به دولت ایران می‌آوردند که از قوچان و مشهد به سمت عشق‌آباد روسیه جاده بکشد. [۸۹] اما در آستانه آخرین سفر ناصرالدین شاه به اروپا (۱۳۰۶ ق) سفیر وقت روسیه در ایران پرنس دالگوروکی (با پرنس دالگوروکی سفیر ایران در زمان علی محمد باب اشتباه نشود) با خشونت تمام، حکومت ایران را برای انجام برخی از تقاضاهای استعماری روسیه، زیر فشار قرار داد و دولت ایران ناگزیر از اجابت درخواست روسها شد. یکی از این تقاضاها، اتمام راه شوسه میان مشهد و عشق‌آباد روسیه (مرکز تجمع و تبلیغ بهاییها) بود. [۹۰]. در واقع، بنای عشق‌آباد، جزئی از استراتژی تجاوزکارانه روسیه در طول قرن نوزدهم (مبنی بر بلع شمال ایران) بوده است که با تصرف و تسخیر نظامی پیاپی ایالات شمال و غرب خراسان بزرگ قدیم (مرو، سرخس، بخارا، و...) آغاز شده بود، و موضوعاتی چون تجمع

بهایان و تشکیل مشرق الاذکار آنان در آن شهر با حمایت جدی و آشکار روسیه را، باید در چارچوب استراتژی یاد شده تلقی کرد. کسروی می‌نویسد: آنچه دانسته‌ایم [حسینعلی] بهاء در تهران با کارکنان سیاسی روس به همبستگی می‌داشته، و این بوده چون به زندان افتاد روسیان به رهائش کوشیده و از تهران تا بغداد غلامی از کنسولخانه همراهش گردانیده‌اند. پس از آن نیز دولت امپراتوری روس در نهان و آشکار هواداری از بهاء و دسته‌ی او نشان می‌داده. این است در عشق‌آباد و دیگر جاها آزادی به ایشان داده شد. [۹۱]. سخن کسروی را خود بهایان تأیید کرده‌اند. فاضل مازندرانی، به تفصیل تاریخچه‌ی بنای مشرق الاذکار عشق‌آباد، و حمایتها و مساعدتهای بی‌دریغ روسها از آنان در جریان احداث این بنا، را شرح داده است. [۹۲] بر پایه‌ی این کتاب، در ۱۳۰۴ ق یکی از اقوام علی محمد [صفحه ۱۰۰] باب، موسوم به حاجی میرزا محمدعلی افغان شیرازی، طبق دستور بهاء، زمین مشهور به زمین اعظم را از اعظم نام، صاحب آن، خرید و عمارتی بر ساختمان آن افزود. تا شانزده سال پس از آن تاریخ، بهایان از آنجا به عنوان معبد استفاده می‌کردند و مجالس و محافل‌شان در آنجا برگزار می‌شد. در ۱۳۱۱ ق علی‌اکبر معماری یزدی بهایی، از سوی عباس افندی مأموریت یافت که نقشه مشرق الاذکار را براساس ۹ کشیده و به نظر وی برساند. سپس به تدریج وجوهی جمع‌آوری شد و زمینهای دیگری در کنار زمین اعظم خریداری گردید تا اینکه در سال ۱۳۱۷ ق حاجی میرزا محمدتقی افغان (نماینده‌ی تجاری و وکیل الدوله دولت روسیه، [۹۳]، و برادر میرزا محمدعلی افغان) از جناب عباس افندی مأمور ساختن مشرق الاذکار شد. وکیل الدوله در ۱۳۱۹ ق به عشق‌آباد آمد و با مساعدت محفل بهایی در آن شهر کار تخریب ساختمان موجود در زمین اعظم را برای احداث مشرق الاذکار در ۲۸ رجب ۱۳۲۰ آغاز کرد. «در آن وقت تمام بهایان عشق‌آباد و اطراف به هزار نمی‌رسیدند.» در رمضان ۱۳۲۰ برابر ۲۸ نوامبر ۱۹۰۴، ژنرال «سوبوتیچ، والی بلد که... محبت ابرار [مساوی بهایان را] در دل داشت با جمعی کثیر از اعضای حکومتی و هم‌جمعیتی کثیر از بهایان حاضر شده و در وسط عمارت که مرتفع‌تر از همه جا بود چادر افراشته، زینت نموده، فرشهای نفیس گسترده و میز و کراسی [۹۴] چیدند و فواکه و حلویات که در خور حضور جنرال مذکور بود حاضر ساختند و جنرال اوراق تاریخ بنا که به خط روسی و هم فارسی مرقوم شد [ه] و در جعبه‌ی فضه [۹۵] قرار داشت در محلی که برای دفن مقرر گشت زیرا اولین سنگ بنا نهاد و در حالی که حاجی وکیل الدوله نشانهای دولت روس و امیر بخارا [را] نصب بر لباسش داشت و پهلوی جنرال سوبوتیچ ایستاده بود فتوغراف اجتماعی [مساوی عکس دسته‌جمعی] برداشتند. آن وقت اطراف محل مذکور را با سمنت محکم ساختند و و سنگ اول بنا را گذاشتند. پس با صاحب منصبان در سراپرده نشسته چای و شیرینی صرف گشت و اظهار محبت و ملاحظت و رضا نسبت به اهل بها نمودند و همگی ابراز شادمانی از جهت بناء معبد کردند و تنی از بهایان خطابه [ای] مشتمل بر حمد و ثنای الهی و ذکر خیر سلاطین عادل و وزراء کامل انشاء و قرائت کردند و آحاد بهایان به مدح و دعای دولت عادل‌ی [روسیه] رطب اللسان گشتند...» [۹۶]. پس از آن بهایان با فوریت و سرعت دست به کار شدند و مجموعاً در طول پنج سال عملیات احداث مشرق الاذکار را به پایان رسانید. «در اولین سال که مشرق الاذکار بنیاد شد چون بهایان از حکومت [روسیه] مهندس کاردانی خواستند... اکنف که مهندس کامل بود تعیین گردید و مقارن بناء مشرق الاذکار، کلیسای ملی نیز در عشق‌آباد بنا گردید و اکنف، مهندس این هر دو بنا بود و در کمال فعالیت و جدیت کار کرد و در حقیقت به کفایت او بود که عمده عمارت بدین عظمت در ظرف دو سال ساخته شد...» [۹۷] وکیل الدوله در شوال ۱۳۲۸ با بدرقه‌ی گرم بهایان، [صفحه ۱۰۱] عشق‌آباد را به عزم دیدار با عباس افندی ترک کرد و پس از رفتن او باز هم کار خریداری زمینهای اطراف مشرق الاذکار و توسعه‌ی بنای آن ادامه یافت. [۹۸]. افزون بر آنچه گذشت، در سال ۱۳۳۵ ق / ۱۹۱۷ م مجله‌ی بهایی خورشید خاور به زبان فارسی و تحت مدیریت سید مهدی گلپایگانی (مبلغ مشهور بهایی) در عشق‌آباد تأسیس شد. این مجله، ضمن تبلیغ مسلک بهائیت، به مقالات ضد بهایی مشهد پاسخ داد و این امر سبب شد که ورود آن به خراسان از سوی متدینین ممنوع گردد. لذا ورود و پخش آن در ایران، از طریق گیلان انجام می‌گرفت. پس از انقلاب اکتبر چند بار مجله تعطیل شد ولی با دوندگی بهایان دوباره جواز نشر یافت. [۹۹]. نمونه

دیگر حمایت آشکار روسها از بهاییان در عشق‌آباد را می‌توان در ماجرای قتل محمدرضا اصفهانی مشاهده کرد که فردی بهایی و مقیم عشق‌آباد بود و در ۱۲ محرم ۱۳۰۷) به علت توهین به مقدسات اسلامی) به دست جمعی از ایرانیان شیعه‌ی ساکن عشق‌آباد به قتل رسید. [۱۰۰]. به نوشته‌ی آواره در الکواکب الدریه (از تواریخ معتبر بهایی)، پس از قتل محمدرضا اصفهانی، میرزا ابوالفضل گلپایگانی (مبلغ مشهور بهایی) و جمعی از بهاییان با قمریوف (کاماروف) «ژنرال روسیه» و حاکم «خوارزم و ترکمانیه» در عمارت حکومتی دیدار کردند و کاماروف «با غایت ملاحظت و مهربانی، مستفسر حالات و مقصود از ملاقات» آنها شد و میرزا ابوالفضل با تأکید بر اینکه «قریب نه سال است این طایفه بهاییه در ظل مرحمت دولت بهیه در عشق‌آباد متوقف و به تجارت و زراعت مشغول‌اند» اظهار داشت: «حزب شیعه» یکی از بهاییان (موسوم به حاج محمدرضا اصفهانی) را کشته و باز هم قصد تعرض دارند «و اکنون مقصود از مزاحمت اینکه آنچه اولیای ایالت امر و مقرر فرمایند اطاعت شود و بدون اذن و اطلاع بزرگان بلد حرکتی نکنیم.» [۱۰۱] پس از آن دیدار و گفتگو که ژنرال روسی «با کمال رأفت» با آنان «معامله» و رفتار می‌کند [۱۰۲]، خشانریسکی قاضی عسکر روسیه (سود اعظم) برای تحقیق پیرامون این ترور، و صدور حکم قضایی درباره‌ی عاملین آن، از سوی ترار روس به عشق‌آباد می‌آید و در نهایت به نفع بهاییان داوری کرده، حکم به قتل دو تن از مسلمانان و نفی ابد و طولانی چند تن دیگر می‌دهد و هنگام اجرای حکم اعدام، مجازات آن دو را نیز به تبعید و حبس پانزده ساله در سبیری (که در واقع مرگ تدریجی با اعمال شاقه بود) تغییر می‌دهند و منت آن را بر سر مسلمانها می‌نهند که به اصطلاح بهاییان، قاتلان را بخشیده و از مرگ نجات داده‌اند! [۱۰۳].

میرزا ابوالفضل گلپایگانی، که در جریان واقعه حضور داشته، خود در نامه به میرزا اسدالله خان می‌نویسد: «وعداتی که از دولت قویه بهیه‌ی روسیه اطال الله ذیلها من المغرب الی المشرق و من الشمال الی الجنوب... در این محاکمه ظاهر شد شایسته است ثبت در تواریخ و سزاوار مذاکره‌ی دوستان در [صفحه ۱۰۲] جمیع دیار و بلدان است... و جمیع دوستان به دعاوی دوام عمر و دولت و ازدیاد حشمت و شوکت اعلی حضرت امپراتور اعظم الکساندر سوم و اولیاء دولت قوی شوکتش اشتغال ورنند.» [۱۰۴]. بعد از واقعه‌ی مزبور، «بهاییان عشق‌آباد رسمیت و اهمیت یافتند» و در «سنه‌ی هزار و سیصد و یازده مدرسه‌ی رسمی افتتاح دادند و در سال هزار و سیصد و بیست هجری مطابق ۱۹۰۲ میلادی معبد جلیل و مشرق‌الاذکار عظیم برپا کردند.» [۱۰۵]. به قول آواره «بعد از شهادت حاجی محمدرضا و محاکماتی که به عمل آمد، دولت روس بهاییان را به رسمیت شناخت و قمراف [مساوی کاماروف]، حاکم ترکستان، به معاونت و مساعدت ایشان پرداخت. حتی خودش اظهار کرد که در اینجا معبد بسازید تا در ظل اقتدار دولت روسیه رسمیت یابید. از آن به بعد بهاییان دم به دم و قدم به قدم رو به سر منزل ترقی ره فرسا شدند تا آنکه پس از قلیل مدتی مدرسه رسمی در همان زمین اعظم افتتاح دادند.» [۱۰۶] او می‌افزاید: «از نکات نگفته آنکه: شهدالله روسها چه در دوره‌ی تزاری و ایام استبداد و چه بعد از جمهوریت، از هر جهت، بهاییان را راحت گذاشته ابداً ممانعت در مقاصد روحانیه ایشان ننموده بلکه تا حدی که مرام ایشان مفید به حال عموم و موافق تمدن بوده بر اجرای آن مساعدت کردند.» [۱۰۷].

مبارزه‌ی لنکرانی با مشرق‌الاذکار

مرحوم لنکرانی بارها می‌فرمود: «نقشه و برنامه بهاییها در «مشرق‌الاذکار» عشق‌آباد را من برهم زدم!»، اما متأسفانه هیچ‌گاه پیش نیامد که از ایشان بپرسیم قضیه چه بوده و چگونه آن را برهم زده‌اند. همین قدر می‌دانیم که وی (به جرم مبارزه‌ی بی‌پروا با رضاخان، و جمهوری‌ساختگی و فرمایشی‌او) از سوی دیکتاتور نوظهور همراه آیت‌الله حاج سید رضا فیروزآبادی و چند تن دیگر در شب ۳۰ تیر ۱۳۰۳ / ۱۸ ذی‌حجه‌ی ۱۳۴۲ به کلات نادری (در مرز خراسان) سپس شهر مشهد تبعید شد و در پاییز همان سال به وساطت آیت‌الله شیخ مرتضی آشتیانی از تبعید آزاد گردید. او از طریق قفقاز به تهران بازگشت و در آن میان، با مقامات روس کمونیست به گفتگو نشسته، آنان را در جریان مسائل «واقعی» ایران قرار داد و با افشای ماهیت «استعماری / انگلیسی» رضاخان،

اشتباه «استراتژیک» سفیر وقت شوروی در ایران (شومیاتسکی) و عناصر چپ مرتبط با او (به ویژه سلیمان میرزا و یاران او در حزب سوسیالیست) در کمک به رضاخان (به عنوان افسری «خلقی» و آزادیخواه) را برملا ساخت و ثابت کرد که با این اشتباه، چه کلاه بزرگی بر سر کرملین رفته است. این گفتگوها مؤثر واقع شد و زمینه‌ساز عزل شومیاتسکی، و محاکمه و مجازات او در روسیه شد. دولت اتحاد جماهیر شوروی (زمان ریاست استالین) از سال ۱۳۰۷ ش / ۱۹۲۸ م به بعد [صفحه ۱۰۳] (بوئزه در آستانه جنگ جهانی دوم (سالهای ۱۳۱۴ و ۱۳۱۷ / ۱۹۳۵ و ۱۹۳۸) دست به تصرف مشرق الاذکار عشق‌آباد زد و آن را تبدیل به موزه کرد. همچنین، در سطحی وسیعی، به دستگیری و تبعید بهاییان به نقاط مختلف روسیه (نظیر سیبری) و بعضاً ایران پرداخت، اموال و کتب ایشان را ضبط و محافل و مدارس ایشان را تعطیل کرد و فعالیتهای اجتماعی و تبلیغاتی آنها را در عشق‌آباد و دیگر نقاط روسیه (از ترکستان تا قفقاز) ممنوع ساخت. [۱۰۸]. خان ملک ساسانی (مورخ پراطلاع معاصر، و سفیر ایران در پایتخت عثمانی پس از جنگ جهانی اول) در تحلیل برخورد تند بلشویکها با بهاییان، ضمن اشاره به پیوند اعضای این فرقه با سفارت انگلیس و سازمان اینتلیجنس سرویس بریتانیا در دوران قاجار، می‌نویسد: بعد از جنگ بین‌المللی اول که حکومت شوروی در روسیه برقرار شد، در عشق‌آباد که مرکز اجتماع و عملیات بهاییها بود. بالشویکها درون مشرق الاذکار شبکه جاسوسی به نفع انگلیسها کشف کرده، قریب یکصد نفر از وجوه بهاییهای آنجا را معدوم ساختند. همچنین جاسوسانی که در جنگ بین‌المللی اول عربها را در سوریه و حجاز و نجد و شرق اردن برای جدا شدن از عثمانیها و به دست آوردن استقلال تبلیغ می‌کردند، همه از بهاییها [بوده] و به دستور انگلیسها این تبلیغات را انجام می‌دادند. از جمله آنها، یکی حسین روحی بود که پدرش اهل آذربایجان، و گویا در مصر متولد شده بود و در سفارت انگلیس مقیم قاهره منشی بود و در جنگ بین‌المللی اول پولهایی که بایستی میان عربها تقسیم شود او می‌برد و می‌رساند و بعد هم مطابق آخرین اطلاعی که به من رسید در فلسطین وزیر فرهنگ شده بود. و نیز برادران افنان که خود را از خویشاوندان میرزا علی محمد باب می‌دانستند در وقت تشکیل دولت عراق دست‌اندرکار کلیه امور عراق بودند... [۱۰۹].

روتشتاین، هژیر و پارک اتابک

تئودور روتشتاین، اولین وزیر مختار رسمی شوروی در ایران است که در روز ۶ اردیبهشت (۲۶) ۱۳۰۰ (آوریل ۱۹۲۱) وارد تهران شد و پس از دیدار با احمد شاه قاجار، ولیعهد (محمدحسن میرزا) و نیز نخست‌وزیر وقت (سید ضیاءالدین طباطبایی) در ۸ اردیبهشت کار خویش را آغاز کرد. [۱۱۰]. وی با سید ضیاء رهبر سیاسی کودتای انگلیسی ۱۲۹۹ میانه‌ی گرمی نداشت و حتی دو منشی ایرانی سفارت (به نامهای میرزا یوسف خان و میرزا عبدالله خان) را که دریافته بود جاسوسهای سید در سفارت‌اند اخراج کرد. او با احمد شاه (که دل پری از نخست‌وزیر [صفحه ۱۰۴] اجباری و انگلوفیل خود داشت) بر ضد سید وارد گفتگو و مذاکره شد و به عزل وی از نخست‌وزیری کمک کرد. [۱۱۱] متقابلاً- کوشید با عناصر و مطبوعات مبارز (بوئزه چپ) تماس گرفته، آنان را در مبارزه با رقیب لندن خویش مدد رساند و در این راه نیز توفیقاتی کسب کرده و توانست به زودی روابط گرمی با ایشان به هم زند. [۱۱۲] البته از رضاخان نیز (که کانون قدرت نظامی بود) غافل نبود. چنان که رضاخان هم با او بازی می‌کرد و در نهایت کارشان به رویارویی کشید. [۱۱۳]. باری، روتشتاین در ۲۳ اردیبهشت ۱۳۰۰ با صدور اعلامیه‌ای در تهران اشعار داشت که باغ بزرگ سفارت روسیه (پارک اتابک سابق) به روی عموم برای گردش و هواخوری در روزهای جمعه باز می‌باشد. اعلامیه یاد شده با استقبال مردم روبه‌رو شد.

امیر کبیر؛ نقش بی بدیل در سرکوب فتنه باب

قتل باب و قلع و قمع آشوب بایبان در دوران قاجار، توسط شادروان میرزا تقی خان امیرکبیر (صدراعظم ناصرالدین شاه) صورت گرفته است. مرحوم لنکرانی در مقدمه خاطرات مستر همفر، صص ۵-۶، با اشاره به این نکته که «علی محمد باب پس از باز شدن مشت رسوایی‌اش، با کفایت و درایت بزرگمرد تاریخ ایران مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر اعدام شد» می‌نویسد: مرحوم میرزا تقی خان امیرکبیر زمان واقعه علی محمد باب، عنوان امیر نظام داشت و این فرقه مخلوق اجانب و جاسوس آنها، برای اینکه از عظمت و شرافت و نام نیک بلند آوازه آن بزرگمرد ضرر نبرده باشند کشتن او [باب] را پای ناصرالدین شاه حساب کرده‌اند و لی در نظر عامه نام مرحوم امیر را که اصیل در قتل او بوده مسکوت گذارده‌اند، ولی در کتابهای خصوصی آنها که در دست هست مرحوم امیر را که اصیل در [از] بین بردن علی محمد جاسوس مخلوق خارجیها بوده صراحتاً به باد فحش گرفته‌اند. لازم است ملت ایران متوجه این نکته باشد که امیرکبیر بیدار دل تا چه حد عاقبت‌اندیش بوده است و قضیه قره‌العین راجع به ناصرالدین شاه معروف است که به چه تدبیری قبل از مواجهه آن فتانه با شاه، ناصرالدین شاه را در مقابل امر واقع شده قرار داده و آن زن اباهی عاری از هر قید و بند را سر به نیست کرده است.

اعتراف مورخان به نقش کلیدی امیر در پایان دادن به آشوب بایبان

مورخان (اعم از مسلمان و غیرمسلمان) همگی اتفاق نظر دارند که عامل اصلی سرکوب [صفحه ۱۰۵] فتنه‌ی بایبان، و اعدام پیشوای آنان (باب)، شخص امیرکبیر بوده است. مهدی بامداد، یکی از اقدامات امیر در زمان صدارت را، در کنار «اصلاح امور مالیاتی، ارتش، تنظیم بودجه و تعدیل جمع و خرج مملکتی»، «قلع و قمع فتنه‌ی» تجزیه‌طلبانه «حسن خان سالار در خراسان»، «برافراشتن بیرق ایران در ممالک خارجه»، «تأسیس دارالفنون» و «ایجاد روزنامه‌ی وقایع اتفاقیه»، «فرونشاندن انقلاب بایبان» می‌داند [۱۱۴] و با اشاره به «شورشها و انقلابات خونین» پیروان باب در ابتدای سلطنت ناصرالدین شاه در نقاط مختلف کشور می‌نویسد: «اگر عرضه، کفایت، درایت، لیاقت و مدیریت میرزا تقی خان امیرکبیر در امور نبود غائله و دامنه شورشها به این زودیه‌ها خاموش نمی‌شد و در این صورت حتمی بود که وضع دولت و ملت ایران دگرگون می‌گردید.» [۱۱۵] دکتر عبدالحسین نوایی نیز، نقش امیر در قلع و قمع بایبه را بسیار تعیین کننده می‌داند و می‌نویسد: «میرزا تقی خان... با قتل باب در تبریز و سرکوب کردن فتنه‌ی زنجان و نیریز بساط باب را در ایران واژگون ساخت و نگذاشت که ریشه‌ی فساد بیش از این در این سرزمین جای گیر گردد.» [۱۱۶] نورالدین چهاردهی، شخصیت پراطلاع از بابیت و بهائیت، نیز می‌نویسد: «این ناچیز از بزرگان ازلیها و بهاییها شنیده است که باب و افراد حروف حی [مساوی یاران برجسته‌ی باب] همگی در صدد تغییر رژیم قاجاریه بوده و به جای آن، تمامی قوای خود را مصروف برپا شدن حکومت بیان [نموده] بودند و اگر میرزا تقی خان امیرکبیر نبود مسلماً به مقصود خود می‌رسیدند.» [۱۱۷] بهاییان سخنان چهاردهی را تأیید کرده‌اند. [۱۱۸] به قول ویلیام هاچر و دوگلاس مارتین، نویسندگان کتاب دیانت بهایی آیین فراگیر جهانی: «میرزا تقی خان صدراعظم ایران... مقتدرترین دشمن امر بدیع [مساوی بهائیت] شمرده می‌شود.» [۱۱۹]. امیرکبیر، حسینعلی بهاء را نیز در ۱۲۶۷ به کربلا تبعید کرد [۱۲۰] و دایی باب (حاجی سید علی تاجر شیرازی) را نیز که در توطئه ترور امیر با بایبان همدست بود دستگیر و به علت عدم اظهار توبه، به مجازات رساند. [۱۲۱]. افزون بر آن، حواریون و یاران باوفا و پابرجای امیرکبیر نظیر آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالحسین تهرانی (وصی امیرکبیر)، حاج میرزا محمدهاشم طباطبایی (منشی مخصوص و محرم راز امیر)، عزیز خان مکرری سردار کل (داماد امیرکبیر) و میرزا سعید خان مؤتمن الملک (کاتب سر امیر و وزیر امور خارجه ناصرالدین شاه به سفارش امیر در سالهای پس از قتل وی) سخت با بایبه و بهاییه مخالف بودند و در قلع و قمع ریشه‌های آن در ایران و عراق اهتمام شایان داشتند. بی‌جهت نیست که، با عزل و قتل امیرکبیر، راه برای تاخت و تاز مجدد بایبان باز شد و میدان را تا آنجا برای پیشبرد اهداف خود فراهم دیدند که تا مرز ترور (نافرجام) شاه نیز [صفحه ۱۰۶] پیش رفتند. عباس امانت می‌نویسد: «بایبان، پس از

شکستهای فجیع در مبارزات قلعه‌ی طبرسی و در شهرهای نیریز و زنجان، و متعاقباً اعدام باب در شعبان ۱۲۶۶ در تبریز، سخت روحیه‌ی خود را باخته بودند، ولی پس از سقوط دولت امیر کبیر مجال یافتند تجدید سازمان یابند و بخشهایی از شبکه خود را بازسازی کنند.» [۱۲۲]. با این حال، نه تنها با اخراج امیر از صحنه، میدان برای تنفس مجدد بایان باز شد، که جانشین امیر، میرزا آقاخان نوری (که تحت الحمایه‌ی انگلیسیها بود) از دوستان صمیمی حسینعلی بهاء بود و از بهاء که توسط امیر کبیر به عراق تبعید شده بود رسماً دعوت کرد که به تهران برگردد و پس از بازگشت نیز او را وسیله برادرش مورد پذیرایی گرم قرار داد و حتی پس از ترور نافرجام شاه، و دستگیری افراد، در مقام مخفی کردن بهاء (که متهم به همدستی با تروریستها بود) برآمد، که البته بهاء با احساس خطر شدید، پیشنهاد میرزا آقاخان را نپذیرفت و خود را به خانه فامیل نزدیکش، میرزا مجید آهی، منشی سفارت روسیه، رساند [۱۲۳] و سفیر روسیه (پرنس دالگوروکی) نیز بهاء را مورد حمایت آشکار و پی‌گیر خویش قرار داد. مرحوم امیر، با اقدام به سرکوبی قاطع فتنه‌ی بایان و اعدام و تبعید سران باب و بهاء همراه با انجام برخی اصلاحات سیاسی - اجتماعی در کشور در چند سال نخست سلطنت ناصرالدین شاه، برای همیشه راه را بر پیشرفت این گروه در تاریخ ایران سد کرد. این نقش بی‌بدیل، از چشم بایان و بهاییان مخفی نماند و او را آماج کینه‌توزی و فحاشی خود ساختند به قول نورالدین چهاردهی «بایها و بهاییان سرسخت دشمن آشتی‌ناپذیرند و میرزا تقی خان امیر کبیر و ناصرالدین شاه را لعن فرستند و این دو تن را مانند یزید و شمر می‌نگرند.» [۱۲۴]. برای نمونه، عباس افندی در کتاب مقاله‌ی شخصی‌سیاح... می‌نویسد: «میرزا تقی خان امیر نظام... سمندهمت را در میدان خودسری و استبداد بتاخت. این وزیر شخصی بود بی‌تجربه و از ملاحظه‌ی عواقب امور آزاده. سفاک و بی‌باک و در خونریزی چابک و چالاک. حکمت حکومت را شدت سیاست دانست و مدار ترقی سلطنت را تشدید و تضییق و تهدید و تخویف جمهوری می‌شمرد و چون اعلی حضرت شهریاری [ناصرالدین شاه] در سن عنفوان شباب بودند، وزیر به اوهامات غریبه افتاد، و... بی‌مشورت وزرای دوراندیش، امر به تعرض بایان کرد...» [۱۲۵]. شوقی افندی (نواده و جانشین عباس افندی) در هتاکی به امیر کبیر، راه جد خویش را پیمود و در لوح قرن از امیر با عناوینی چون «اتابک سفاک بی‌باک» و «امیر سفاک» یاد کرده [۱۲۶] می‌نویسد: «اتابک اعظم، تقی سفاک و بی‌باک که حکم اعدام سید عالم را صادر نمود و جمعی از اصحاب را در مازندران و نیریز و زنجان و تهران شربت شهادت بنوشانید دو سال بعد از آن واقعه‌ی هائله به سخط شهریار پر کین مبتلا گشت و در حمام فین به اسفل السافلین راجع شد. برادرش که [صفحه ۱۰۷] در این عمل فطیع شریک و سهم گشت در همان ایام به دار البوار راجع شد.» [۱۲۷]. نیز در کتاب قرن بدیع، از مرحوم امیر با تعبیر «وزیر بی‌تدبیر» یاد کرده، پس از شرح اعدام باب به اهتمام او و برادرش (وزیر نظام)، می‌نویسد: «امیر نظام سفاک و بی‌باک، محرک اصلی شهادت حضرت اعلی [مساوی باب]... دو سال پس از این واقعه هائله با برادرش [وزیر نظام] که همدست و معاضد او بود به هلاکت رسید و جزای اعمال سیئه‌ی خویش را به رأی العین مشاهده نمود.» [۱۲۸].

قره‌العین، امیر و ناصرالدین شاه

قره‌العین (زرین تاج قزوینی) از پیشگامان بابت در زمان ناصرالدین شاه است که عملیات کشف حجاب و رفتن وی با چهره‌ی کاملاً بزرگ شده و عریان به میان مردان بابی و همخوانی‌اش با سران بابیه (که در تاریخ از آن، با عنوان رسوایی بدشت یاد می‌شود در تاریخ ثبت شده) [۱۲۹]. است و حتی مورخین بابی و بهایی نیز بدان اشاره دارند. [۱۳۰] احمد کسروی می‌نویسد: «... داستان قره‌العین شگفت‌آور است. ولی دلیل از آن به سود کیشهای بابی و بهایی نتوان درآورد. در کوششها نیز زیان قره‌العین کمتر از سودش نبوده، در جستن [۱۳۱] او از خانه‌ی شوهر و همراهی‌اش با مردان آن داستان بدشت که خود بهاییان پوشیده نداشته‌اند، دستاویز دشمنان بیشتر گردیده تا دستاویز دوستان. این است در کتابها دیده می‌شود که خواهر عبدالبهاء که بهاییان او را [بلندمرتبه] می‌شمارند در نامه‌ی خود به بهاییان تهران چنین نوشته: «قره‌العین یک دفعه بی‌حکمتی کرد و هنوز از کله‌ی مردم نمی‌توانیم به

در آوریم.» [۱۳۲]. مرحوم لنکرانی معتقد بود: خدمت بزرگ دیگری که امیرکبیر به اسلام و ایران کرد، تسریع در اعدام قره‌العین، و از بین بردن زمینه‌ی دیدار آن زدن فتانه با ناصرالدین شاه جوان بود که زمام نفس خویش را در دست نداشت و ممکن بود دلباخته‌ی نز و غمزه‌ی او شده و این امر (همراه با سوسه دوانیهای دول اجنبی ذی نفع در ماجرا) کار پایان دادن به غائله‌ی ایران سوز بایان را دچار مشکل سازد. نورالدین چهاردهی، «از افراد ثقه‌ی ازلیها» شنیده است «که طاهره در زمان زندانی بودن خود تقاضای ملاقات با ناصرالدین شاه نمود و شاه مایل به ازدواج با او بود. درباریان [بخوانید: امیرکبیر] از ملاقات طاهره بیمناک شده و وهم داشتند که شاه تحت سیطره‌ی طاهره قرار گیرد و زیبایی او موجب شود که شاه مفتونش گردد، لذا مرگ او را جلو آوردند.» [۱۳۳].

پیشگوییهای وارونه

در بین اوراق به جا مانده از آیت‌الله لنکرانی، رونوشتی از نامه‌ی سرگشاده شخصی به نام [صفحه ۱۰۸] «محمود والانژاد» خطاب به محمدرضا پهلوی (مورخ ۱۹ مرداد ۱۳۵۱) وجود دارد که در پوشش اظهار احترام و ارادت به شاه، به طور مدبرانه، شاه را شدیداً بر ضد بهاییان (که در آن روزگار، مقامات حساس و مهم کشوری و لشکری را در ایران قبضه کرده بودند) تحریک کرده است. در این نامه نکات در خور ملاحظه‌ای راجع به فرقه‌ی ضاله مطرح شده است که اشاره به برخی از آنها خالی از لطف نیست: ۱. پیشوای بزرگ بهاییان، عباس افندی، پیشگویی کرده بود که «امر الهی در خاندان ما منقرض نمی‌شود.» ولی به رغم این ادعا، شوقی افندی (نوه‌ی دختری و جانشین وی) مقطوع النسل مرد و ناگزیر اداره‌ی امور این فرقه استعماری به دست هیئتی نه نفره سپرده شد که با عنوان «بیت العدل» در حیفا اسرائیل به سر می‌برد. ۲. در زمان جنگ جهانی دوم، شوقی افندی (جانشین عباس افندی) با مشاهده‌ی پیشرفت سریع آلمانها در خاک روسیه و نیز العلمین، برای آنکه فرصت از دست نرود لوحی به نفع هیتلر صادر کرد و بهاییهای ایران که اصل آنها کلیمی نبود به اتکاء لوح مزبور به نفع آلمانها تبلیغات می‌کردند و یهودیان بهایی شده در اضطراب و تشویش به سر می‌بردند و لذا پس از اشغال ناجوانمردانه‌ی ایران به دست قوای روس و انگلیس، اولین پارتی ایرانیانی که توسط انگلیسیها اسیر و زندانی گردیده، به کرمانشاه برده شدند، بهاییهای ایران بودند. پس از آن، با شکست هیتلر و پیروزی متفقین، شوقی ناچار شد لوحی دیگر، این بار به نفع انگلیس و زیان آلمان صادر کند و پیشگویی سران بهایت برای چندمین بار غلط از آب درآمد! [۱۳۴].

مبارزات سیاسی - فرهنگی لنکرانی با بهایت

اشاره

لنکرانی زمانی که در هم‌تنیدگی دیرین بهایت را با استعمار غرب (انگلیس و امریکا) و رژیم وابسته پهلوی می‌دید، نمی‌توانست بر اضلاع سه‌گانه این مثلث شوم (مساوی بهایت، استبداد پهلوی و استعمار سام / ساکسون و صلیب / صهیون) چشم فروبندد و آن سه را به طور هم‌زمان هدف نگیرد. بی‌راه نیست که در نطق کوبنده خود در مجلس شورای چهاردهم علیه دکتر میلسپو (مستشار امریکایی مشهور)، از اختلاط و همکاری میلسپو با بهاییان در پست ریاست داریی به شدت انتقاد کرد و محفل بهایت نیز طی نامه‌ای به مجلس، سریعاً نسبت به لنکرانی واکنش خصمانه نشان داد. [۱۳۵]. سابقه نبرد فرهنگی و سیاسی آیت‌الله لنکرانی با بهایت، به اوایل دوران کودتای رضاخانی می‌رسد، او در این راه، هیچ اقدامی - از برگزاری جلسات بحث و مناظره‌ی آزاد شخصی [صفحه ۱۰۹] و گروهی با بهاییان گرفته تا کمک به نشر کتب افشاگرانه درباره‌ی این فرقه، نطق در مجلس شورا بر ضد آنها، و بالاخره اقدامات سیاسی در داخل و خارج ایران برای محدود ساختن اقدامات مخرب ایشان - دریغ نداشت. حاج هاشم لنکرانی (از

معمدین بازار تهران، و پسرعموی لنکرانی) در گفتگو با نگارنده (در ۱۲ دی ۸۰) اظهار داشت: یادم هست در سالهای نخست پس از شهریور ۱۳۲۰، یک بار آقای لنکرانی را (به خواهش خودشان) با ماشین خودم به جلسه بهاییها بردم که با مبلغان آنها بحث کند. جلسه در خانه‌ای بود که آدرس آن را اکنون در یاد ندارم. زمانی که به آن خانه رسیدیم، گفت اسلحه‌ها نباید پیدا باشد. تشک ماشین را بلند کردیم و دو تا از اسلحه‌ها را در زیر آن جای دادیم. بعد با نشان دادن خانه‌ی مورد نظر، گفت: من می‌روم. چنانچه توقفم بیش از یک ساعت یا یک ساعت و نیم طول کشید تو بیا در خانه را بزن و سراغ من را بگیر. من در ماشین ماندم تا او رفت و برگشت. وقتی برگشت دیدم بسیار ناراحت است و غرغرکنان می‌گوید: اینها، اصلا پای‌بند هیچ دین و مرامی نیستند و حتی خود عباس افندی را هم قبول ندارند. یک دکانی باز کرده‌اند برای خودشان؛ کلا همه‌اش بازی و بازیگری است...! از جمله اقدامات مهم مرحوم لنکرانی (و دوستانش) در مبارزه با بهائیت، ایجاد مجلس مناظره میان شیخ محمد خالصی‌زاده با یکی از مبلغان بهایی است که در پاییز ۱۳۰۵ ش صورت گرفت و یکی از گردانندگان عمده آن مجلس، و تندنویسان گفتگوهای آن، شخص شیخ حسین لنکرانی بود که به شکست مفتضحانه مبلغ مزبور انجامید و توضیح آن، موضوع گفتار بعدی ما است.

برگزاری مجلس مناظره با مبلغ بهایی (آذر ۱۳۰۵)

عصر شنبه ۱۹ آذر ۱۳۰۵ / ۵ جمادی‌الثانی ۱۳۴۵ آقای شیخ محمد خالصی‌زاده در حضور جمعی از یاران و هم‌زمان خویش در آن روزگار (از جمله آقای لنکرانی) در منزل خویش در تهران با یکی از مبلغان مشهور بهایی موسوم به میرزا عبدالله خان تحقیقی (احتمالا همان عبدالله مطلق، مبلغ مشهور بهایی) به مناظره‌ی مذهبی پرداخت. جریان از این قرار بود که، جمعی از بهاییان درصدد نفوذ به ارتش وقت ایران برآمده، با بعضی از افسران نظیر مرحوم سرتیپ لطفعلی خان تماس گرفته بودند. افسران یاد شده، همراه چند نفر، نزد آقای خالصی‌زاده رفته، همراهان خود را مبلغ بهایی معرفی می‌کنند و می‌گویند: به اتفاق این آقایان، نزد شما آمده‌ایم که شما با آنها مذاکره و [صفحه ۱۱۰] مناظره کنید تا معلوم شود که اینها چه می‌گویند و حق با کدام طرف است؟ و افزودند که قرار گذاشته‌ایم مذاکرات نوشته شود و طبع و نشر گردد. با شروع مذاکره، مبلغ بهایی با ثبت و ضبط مطالب مخالفت می‌کنند. مرحوم لطفعلی خان و غلامحسین خان شهباز سلمانی اظهار می‌دارند که بنای ما بر ثبت مذاکرات بوده است، و با اصرار خویش، مبلغان مزبور را ملزم می‌کنند که تن به ثبت و ضبط حرفها بدهند. در نتیجه، مناظره‌ی مزبور فی المجلس توسط برخی از مسلمانان (مساوی آقایان شیخ حسین لنکرانی، شیخ حسین افصح المتکلمین و علی‌اکبر اعلم) و بهاییان حاضر در مجلس تندنویسی می‌شود [۱۳۶] و صورت مذاکرات در پایان جلسه به امضای خالصی‌زاده، تحقیقی، لنکرانی و دیگر حضار (بالغ بر بیش از چهل تن) می‌رسد. [۱۳۷]. پس از آن خالصی‌زاده نطقی مطمئن در حقانیت توحید اسلامی و رد دعاوی بهائیت ایران می‌کند. صورت مذاکرات و نطق مزبور بزودی با عنوان مبلغ بهایی در محضر شریف حضرت آیت‌الله خالصی دامت برکاته، با مقدمه‌ی لنکرانی «از طرف جریده‌ی اتحاد اسلام» به مدیریت لنکرانی در ۱۲ فروردین ۱۳۰۶ چاپ و انتشار می‌یابد. کتاب یاد شده بزودی به چاپ دوم می‌رسد و پس از آن نیز کرارا در تهران و شهرستانها (چاپ سوم در کرمانشاه و چاپ پنجم در یزد) طبع و نشر می‌گردد. در چاپهای نخستین، نام شیخ حسین لنکرانی در پایان مقدمه (برادرها!) ذکر نشده است، ولی به جان آن عنوان جریده‌ی اتحاد اسلام آمده که مدیر آن، لنکرانی بود و بنابراین حکم امضای خود او را داشت. وانگهی، در پایان کتاب، آقای لنکرانی، ضمن وعده‌ی انتشار برخی از کتب در آینده‌ی نزدیک، و اعلام برگزاری «مجلس ارشاد و بیان فلسفه‌ی احکام» در شبهای یکشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه در منزل آقای خالصی، و اظهار تأسف از تعطیل شدن جریده‌ی اتحاد اسلام به عنوان «ش. حسین لنکرانی» امضا کرده است. [۱۳۸]. در طبع مجدد کتاب مبلغ بهایی (که در سال ۱۳۶۷ ق از سوی هواداران خالصی‌زاده و با مؤخره‌ی عبدالحسین آیتی در یزد انتشار یافته است) در صفحه ۴ با عبارت زیر تصریح شده که مقدمه‌ی ابتدای کتاب با عنوان «برادرها!» به قلم فاضل محترم، دانشمند

معظم، آقای آقا شیخ حسین لنکرانی طهرانی مدیر مکرم جریده‌ی شریفه اتحاد اسلام، دام فضله» می‌باشد. ضمناً پیش‌نویس مقدمه به خط لنکرانی موجود است که تصویر آن را همراه با صورت هزینه طبع کتاب مبلغ بهایی... (مطبعه‌ی باقرزاده‌ی تهران، مورخ ۱۲ فروردین ۱۳۰۵، ارسالی برای لنکرانی) [صفحه ۱۱۴] مقدمه‌ی لنکرانی بر کتاب چنین است: بسم الله الرحمن الرحیم برادرها! ما طرفدار وحدت کلمه و اتفاقیم و همیشه برای ایجاد و تصمیم این منظور سعی و مجاهدت کرده‌ایم. دول استعمار برای اجرای نقشه‌های ظالمانه‌ی خود القاء اختلاف کلمه و نفاق و دوئیت را بهترین وسیله می‌دانند و خوب هم فهمیده‌اند، چنانچه گفته‌اند (فرق تسد) جدایی بینداز آقایی کن. به همین منظور است که هر جا به رنگی و هر نقطه به شکلی اسباب چینی کرده و از هیچ چیز هم فروگذار نمی‌نمایند. اینها همیشه سعی می‌کند که جنگ داخلی ایجاد کنند. نقشه‌ی اساسی آنها قضیه‌ی شیعه و سنی بود که بحمدالله در اثر توجه مسلمین مرتفع شده است ولی بعد از این همه خانه‌خراپیها و در هر یک از بلاد و ممالک اسلامی هم مناسب وضعیات آنجا یک چیزی ایجاد می‌کنند. مثلاً در هند به عنوان هندو و مسلمان و عنوان اسماعیلی و اخیراً عنوان قادیانی و در ایران به عنوان حیدری و نعمتی، شیخی و متشرع و عنوان بابی و بهایی و امثال اینها، القاء اختلاف و ایجاد به بغضاء و نفاق می‌کنند. اینها تدبیری که برای نیل به مقاصد استعماری خود اجرا می‌نمایند و دسائسی که به عناوین ملی، وطنی، سیاسی و امثال اینها اجرا شده و می‌شود فعلاً- از موضوع بحث ما خارج و ان شاء الله در آتیه تعقیب خواهیم کرد. راستی خجالت‌آور است که در قرن بیستم، عصر علم و اکتشافات، یک دسته از مردمانی که بیانات یک نفر مبلغ مرز آنها ترهانی است که ذیلاً می‌خوانید بتوانند در این دوره (آن هم در میان یک ملتی که بزرگان عالم، خواهی نخواهی در مقابل حقایق دینی آنها تعظیم، و فلاسفه‌ی قرن بیستم به فهمیدن فلسفه دستورات عالی‌دیانت آنها افتخار می‌کنند) موفق به اظهار این گونه مهملات و مزخرفات و دعوت به این گونه اوهام و خرافات شوند. ما برای اینکه بفهمانیم آن عبارات مسلسلی که با لحن مخصوص از ماشینهای تدلیس این شیاطین اجتماعی و یا آلات سیاسی اجانب برای مشوش کردن فکر مردمان بی‌اطلاع خارج و در کمال عجله ردیف کرده و تحویل مردم می‌دهند وقتی که به کاغذ آمده و تنظیم می‌شود چه حرفهای بی‌ترکیب خنده‌آوری است و مطلب از چه قرار است، عین مذاکراتی را که خود متکلم و عده‌ی کثیری از حضار آن را امضا کرده‌اند بدون تصرف به معرض افکار عمومی می‌گذاریم. تا بدانند مؤمن و گبر و یهود کاندرا این صندوق جز لعنت نبود بخوانید و بخندید، بخوانید و گریه کنید، بخوانید و عبرت بگیرید، بخوانید و اعتراف [صفحه ۱۱۵] کنید که بشر چقدر می‌تواند و آنهایی که مسخر این مسخره‌ها می‌شوند چقدر بیچاره و بدبخت هستند. اینها عنوان عدم آزادی را بهانه‌ی مظلومیت خود قرار داده و در مقابل مردمان ساده‌قیافه‌ی حق به خود گرفته (ننه [۱۳۹] من غریبم) در می‌آورند. ولی خوشبختانه این مجلس که در کمال آزادی مشروع و با نهایت اخلاق خاتمه یافت این عذر مجعول را هم از دست آقایان گرفت. معمول آقایان این است، همین که کار به جای باریک می‌رسد یک دعوایی راه می‌اندازند که مطلب از بین بروند، ولی بحمدالله در اثر توجه مردم دیگر موفق به این تدبیر نمی‌شوند. چنانچه ملاحظه می‌کنید و ان شاء الله آتیه هم در سایه‌ی متانت و بردباری که ملت شعار خود قرار داده‌اند، راه استفاده از هیاهوی جاهلانه بر اینها مسدود است. مقام منبع نابغه‌ی اسلام و شرق، آیت‌الله العظمی آقا شیخ محمد خالصی دامت برکاته اجل و اوقات ذی‌قیمت ایشان اهم از این است که صرف این گونه امور بی‌اهمیت و مباحثه با این گونه از مردم و مواجهه با این مهملات شود، ولی متأسفانه گاهی اضطرار و تنگی قافیه و وظیفه‌شناسی سایرین، اشخاص بزرگ را مجبور می‌کند که این گونه زحمات را هم شخصاً عهده‌دار شوند. آقای خالصی نظر به اینکه اهمیتی نمی‌دادند راضی به نشر آن نمی‌شدند، ولی ما بنا به مصلحتی اقدام به نشر آن کردیم. ای کاش ملل شرقی، خصوصاً امت اسلام، بالاخص ملت ایران متوجه مصلحت شده به این مرگ تدریجی خاتمه داده و بیش از این فدای دسائس اجانب و بازیچه‌ی دست متمدنین (!) آدم‌خوار نشوند. (اتحاد اسلام) انجام مناظره و انتشار متن آن، در جامعه‌ی آن روز ایران تأثیری شایان (به زیان بهائیت) بر جای نهاد و یکی از آثار خجسته‌ی آن، جرئت دادن به کسانی از میان بهاییان (یا منسوب به آنان) بود تا از این فرقه روی گردانند؛ کسانی که مدت‌ها پیش از آن تاریخ به بی‌بنیادی

این مسلک پی برده، اما شهادت یا مجال تبری از آن، و افشای ماهیت آن، را نداشتند. به گفته‌ی خالصی زاده انتشار مناظره‌ی مزبور، تأثیرات خوبی روی عناصر دانشمندی که متهم به بهائیت بودند ولی در واقع، تنها با بهائیان محشور بوده «به خرافات آنها قایل نبودند» گذاشت و به آنها شجاعت تبری از بهائیت «و نشاط و جدیت کامل در اظهار خرافات» آنان بخشید؛ افرادی «مثل دانشمند محترم و فاضل معظم جناب آقای عبدالحسین آیتی یزدی تفتی که سه مجلد کتاب کشف الحیل با ضمیمه‌ی آن در اظهار خرافات و شیادی و طراری بهائیان نوشته و مانند فاضل ارجمند و فیلسوف نیرومند آقای آقا میرزا حسن نیکوی بروجردی که چهار جلد کتاب فلسفه نیکو در همین [۱۴۰] موضوع نوشته و مانند فاضل محترم آقای صبحی [فضل الله صبحی مهدی] [صفحه ۱۱۶] مشهور که در خانه عباس افندی تقریباً تربیت شده و کتابی مبنی بر ناامیدی از آن خانواده به نام [خاطرات] صبحی نوشته و طبع و نشر کرد و مانند بانو قدسی ایران که زن یاور رحمة الله علائی بوده و از شوهر خود جدا و مسلمان گشت و به دیگری ازدواج نموده و کتاب بارقه‌ی حقیقت درباره‌ی فجایع ناموسی بهائیان و اباحی بودن و پیروی از کمونیستها در اعراض و ناموس طبع و نشر نمود و همچنین جوان پاک نهاد آقای صالح اقتصاد که از اعمده‌ی [۱۴۱] بهائیان بود کتاب ایقاز را بر تأیید کشف الحیل تألیف و طبع نمود [۱۴۲] و مانند آنها خلق کثیری هستند که از بهائیت منصرف شده اگر سواد داشتند و به نظم و نثر، فساد بهائیت را اعلام می نمودند...» [۱۴۳] و در ادامه نیز به برخی اقدامات دولت رضاخان به ایجاد تضییق برای مدارس بهائیان و برکناری برخی از آنها از دوایر حکومتی اشاره می کند. از نوشته‌ی آیتی در کشف الحیل برمی آید که توسط او و طیف همبسته‌اش (خالصی زاده و لنکرانی) در آن زمان، تشکیلات گسترده‌ای در ایران درست شده بود که در میان بهائیان نفوذ داشته، اسرار آنها را به دست می آورد: «چه که الحمدلله در تمام نقاط، وسایلی در دست داریم و تشکیل [ات] ضد بهایی هم مثل تشکیلات خودشان یعنی دارای دو وجهه موجود است...» [۱۴۴].

چاپ و انتشار «کشف الحیل» آیتی (مرداد ۱۳۰۶)

زمانی که کتاب مبلغ بهایی در محضر... آیت الله خالصی، برای دومین بار در حدود بهار ۱۳۰۶ ش از سوی اداره‌ی جریده‌ی اتحاد اسلام (به مدیریت لنکرانی) منتشر شد، خوانندگان در پایان آن کتاب (ص ۳۲) تحت عنوان «کشف الحیل» با آگهی زیر روبه‌رو شدند: اخیراً کتابی به نام فوق از طرف آقای میرزا عبدالحسین آیتی (آواره‌ی سابق) که از مبلغین مبرز بهاییه بلکه معلم اول دایره تبلیغ آنان شناخته می شده تهیه و در تحت طبع است، قریباً منتشر می شود. خصوصیات این کتاب آنکه: آواره مدت هجده سال در میان بهائیان بوده، حتی در حل و عقد امور آنها تصرف می نموده و پس از هجده سال به واسطه‌ی شنای اعمال آنان، آن حوزه‌ی پر از فساد را وداع گفته و چنین کتابی نگاشته. البته چنین شخصی بهتر و به طریق اکمل می تواند پرده‌ی تزویر از روی شنای و حیل این شیاطین اجتماعی برداشته و دسایس آنان مکشوف و به معرض افکار عمومی بگذارد. برای اینکه در توصیف این کتاب مهم قصوری نشده باشد، برادران خود را به مطالعه‌ی مضامین مهمه‌ی آن دعوت نموده و تصور می کنیم افکار مطالعه کنندگان میزان اهمیت کتاب را به خوبی تشخیص دهد. به هر حال ما این حسن تصادف یا استفاده از ذخیره‌ی چندین ساله [صفحه ۱۱۷] را به برادران دینی خود تبریک می گوئیم. (محمدحسین الحسینی الشهشهرانی) عبدالحسین آیتی تفتی، ادیب، مورخ، نویسنده، مترجم، روزنامه‌نگار و شاعر زبردست معاصر (فرزند حاج شیخ محمد موسوم به حاج آخوند تفتی) در تفت از توابع یزد به دنیا آمد. بر پایه‌ی زندگی‌نامه‌ی خود نوشت وی [۱۴۵]، در جوانی لباس روحانیت پوشید و به آموزش علوم حوزوی پرداخت و پس از مرگ پدر وارث محراب و منبر وی شد. بهائیان برای فریب وی دام گسترده، برخی از کتب خویش را - به وسایل عدیده - به وی دادند تا مطالعه کند و این امر، سبب شد که برخی از روحانیون و متنفذین محل، وی را متهم به گرایش به بهائیت کنند. با شیوع این اتهام، مردم از وی کناره جستند و او ناگزیر به ترک زادگاه خویش شد. متقابلاً بهائیان آغوش گشودند و او را به خود جلب کردند. بدین

گونه، آیتی به جرگه بهاییان وارد (یا بهتر بگوییم: سوق داده) شد و به علت بهره‌مندی از قدرت بیان و قلم، بزودی در جرگه‌ی مبلغان مهم آنان قرار گرفت و ۲۲ سال با لقب «آواره» (که عباس افندی، به وی داده بود) [۱۴۶] به ایشان خدمت کرد و مورد تحسین و تقدیم کم‌نظیرشان پیشوایان فرقه (عباس و شوقی افندی) قرار گرفت. [۱۴۷]. نگارش الکواکب الدریه، تاریخ مشهور و معتبر بهاییان، یکی از خدمات آیتی به فرقه‌ی مزبور است. به نوشته‌ی او در این کتاب، وی تا ۱۳۴۲ ق (یعنی تا واپسین ایام حضور در میان بهاییان)، به مدت ۲۲ سال دائماً در سفر بوده برای تبلیغ مسلک بهائیت به این سو و آن سوی جهان مسافرت کرده است. چندین بار در ایران و قفقاز، یک بار به ترکستان، سه بار به عثمانی و سوریه و فلسطین و شامات، یک بار به مصر و اکثر بلاد عرب و نیز سفری به اروپا رفت و تقریباً ۱۵۰ شهر و قریه و قصبه از مراکز بهاییان و پنجاه مرکز از مراکز بهاییان خارجه را سیر کرده است. طی این سفرها، با تعداد زیادی از بهاییان قدیم و جدید از نزدیک اختلاط و آمیزش داشت و اصل یا رونوشت بسیاری از کتب و الواح این فرقه را مشاهده و مطالعه کرده است، چندان که در مجموع، «کمتر امری از امور تاریخی و غیرتاریخی» در موضوع بهائیت بر وی «پوشیده مانده باشد». [۱۴۸]. آواره، یک نوبت نیز به حیفا رفت و با عباس افندی، پیشوای وقت فرقه، دیدار کرد، و در آنجا بود که به قول خود «به بطلان دعوی او و پدرش» حسینعلی بهاء «از جنبه مذهبی آگاه» گشت و دانست که این فرقه، جز برخی شعارهای تقلیدی روز، متاعی برای عرضه ندارد. اطلاع بعدیش از مفاسد احوال شوقی (نواده‌ی دختری عباس افندی، و جانشین وی) و آگاهی به فقدان نفوذ بهائیت در مغرب زمین (به رغم تبلیغات پر آب و تاب سران آن) نیز همین دریافت را تأیید و بی‌بنیادی اساس این مسلک را (به لحاظ دینی و آسمانی) بر وی [صفحه ۱۱۸] روشن‌تر ساخت و «یقین» کرد «که این دروغ هم عطف بر دروغهای مذهبی شده، نفوذی در جهان غرب نداشته‌اند و اگر گاهی عده‌ی قلیلی توجهی نموده‌اند از اثر خیانت حضرات و نتیجه‌ی سیاست بیگانگان است نه چیز دیگر». از این رو خود را در برابر خداوند و وجدان خویش، مسئول و موظف به مبارزه با این فرقه استعماری دید و در طریق ایفای این رسالت، به نگارش کشف الحیل در افشای دسایس و مفاسد و خیانت‌های آنان پرداخت: و چون عبداله‌بهاء را خائن ایران، هم از حیث مذهب و هم از حیث استقلال و سیاست شناختم، دل از مهرشان برداختم و خود را در زحمت و خطر دیگری انداخته، چند هزار نفر بهایی متعصب را دشمن خود گردانیدم، برای اینکه وجدانم نگذاشت که مؤلفات سابقه‌ی خود را الغاء نکرده بگذرم و مانند میرزا ابوالفضل گلپایگانی به سکوت بگذرانم، لذا با الغاء کتب سابقه که در تاریخ ایشان به نام کواکب الدریه نگاشته بودم و آن هم از تصرفات خودشان مصون نمانده بود برداختم و حقایق بی‌شبهه‌ای را که در مدت بیست سال یافته بودم در دو جلد کتاب کشف الحیل منتشر ساختم. [۱۴۹]. او در کشف الحیل، در شرح چگونگی گام نهادن خویش در «وادی مخوف بهائیت»، می‌نویسد، بهاییان کرارا به من اعتراض کرده‌اند که «چرا آمده‌ای و چرا رفتی؟» آن‌گاه با ارجاع خوانندگان به پاسخ مفصلی که قبلاً به این سؤال در مجله نمکدان داده، اجمال قصه را با این بیان خطاب به بهاییان مطرح می‌سازد که: آنچه شما را یقین بود مرا گمان افتاد، لذا آمدم؛ و هر چه بیشتر را گمان نیست مرا یقین شد، لذا رفتم. یا: بر اثر دیده‌ها آمدم و بر اثر دیده‌ها رفتم! [۱۵۰]. وی روی جلد کشف الحیل (مجلد دوم، چاپ فروردین ۱۳۰۷) این سروده خویش را درج کرده است: گر روشنی از باب بها جویی و باب زین باب نه روشنی برآید نه جواب بی‌خانه اگر بمانی ای خانه خراب ز آن به که به سیل خانه‌سازی و بر آب عبدالحسین تفتی، پس از بازگشت به اسلام، نام خود را از آواره به آیتی برگرداند و هم زمان با نگارش کشف الحیل، به تدریس ادبیات در دبیرستانهای تهران [۱۵۱] و انتشار مجلدات نمکدان در نظم و نثر پرداخت. [۱۵۲]. عدول وی از بهائیت، بویژه افشاگریهای صریح و مستندش بر ضد این مسلک و بانیان و عاملان، خشم سران و فعالان این فرقه را به شدت برانگیخت و مایه‌ی کینه‌توزی، تهمت پراکنی و فحاشی آنان به او شد که نمونه‌اش را در کلام شوقی افندی (جانشین عباس افندی، و مادح پیشین آیتی) درباره وی می‌بینیم. [۱۵۳]. [صفحه ۱۱۹] برگشت آواره از بهائیت، و شورش بر ضد آن، جلوه‌ای بارز از بحران عظیمی بود که با مرگ عباس افندی (۱۳۴۲ ق) و وقوع اختلافات و کشمکشهای تازه (افزون بر اختلافات پیشین) بر سر جانشینی وی میان

بزرگان بهائیت، همچون دملی چرکین سرباز کرد و به سرعت فرصتی برای پاره‌ای از بهاییان یا بهایی نمایان فراهم آورد تا از این مسلک فاصله گیرند یا حتی به جنگ با تباهیهای آن برآیند. نکته‌ای که به جا است در مورد آواره (آیتی بعدی) اشاره کرد «گرایش نسبی وی به حق گوئی»، و شجاعت در بیان حقایق است که در جای جای همان تاریخ فرمایشی و رتوش شده‌ی وی در زمان همکاری با بهاییان یعنی الکواکب الدریه آشکار است و در نهایت نیز همین گرایش نیک و پسندیده بود که، در فرصت مناسب، وی را به عدول از مسلک خرافی و استعماری بهائیت، و افشاگری بر ضد سران آن واداشت. نمونه‌ای از این گرایش در الکواکب الدریه، اظهارات او در بخش مربوط به قره‌العین است که ضمن برخی از غزلهای منسوب به قره‌العین (مثل «جذبات شوقک الجمت» و «گر به تو افتدم نظر») [۱۵۴] می‌نویسد: اما غزل معروفی که مطلع آن این است «لعمات وجهک اشرفت بشعاع طلعتک اعتلا» هر چند در السنه و افواه مشهور و به جناب طاهر، منسوب گشته، ولی محققا از او نیست، بلکه از صحبت لاری است و او یکی از شعرای خوش قریحه‌ی این قرن است که کتاب دیوان او جدیدا به طبع رسیده. [۱۵۵]. آیتی، مطالب مربوط به ماجرای بدشت در الکواکب الدریه را نیز حاوی نکاتی روشنگر از نارواییها و تباهیهای فرقه می‌داند. البته کتاب الکواکب، همچون دیگر تواریخ و آثار فرمایشی باب و بهاییه، آکنده از جعل و تحریف واقعیات است، اما باید توجه داشت که اولاً به گفته خود آیتی خیلی از مطالب کتاب وی را بهاییان (عباس افندی و...) هنگام چاپ، از صورت نخستین آن تغییر داده یا حذف کرده‌اند. ثانیاً همین مقدار گرایش به حق گوئی در یک کتاب کاملاً باسماه‌ای و فرمایشی، قابل توجه بوده، کشف از صراحت لهجه و گرایش نسبی نویسنده به بیان حقایق می‌کند. خود وی، در کشف الحیل خاطر نشان می‌سازد: بدیهی است در آن موقع اگر بی‌عقیده به بهائیت هم می‌شدم، ممکن نمی‌شد که لکه‌های تاریخی برایشان در کتاب بگذارم و اگر می‌گذارم ناچار آنها به شستشوی آن مبادرت می‌کردند، چنان که کردند، یعنی هزاران قضیه‌ی مسلمة تاریخی را که محل تردید نبود از تألیف من (کواکب الدریه) برداشتند به عنوان اینکه صلاح امر نیست، و صدها دروغ به جایش گذاشتند به عنوان اینکه حکمت اقتضا دارد که اینها نوشته شود، مع ذلک کله اینک با مراجعه و نظر می‌بینیم باز حقایقی از قلم جاری شده و در همان کتاب ثبت [صفحه ۱۲۰] گشته و عباس افندی هم با همه زرنگیهایش و با اینکه چندین دفعه آن کتاب را خواند و قلم اصلاح در آن نهاد با آن برخورد نکرده و آن مسائل برای استدلال کنونی ما باقی مانده، و اینجا است که باید گفت یا آواره در نگارش آن کتاب بیدار بوده یا خدای بهاییان در آن موقع خوابش برده بوده است. و ان هذا لشیء عجاب، و از جمله‌ی آنها قضیه بدشت است که اینک عیناً از کواکب الدریه نقل می‌شود... [۱۵۶]. به هر روی، به دلیل دروغها و تحریفات بسیاری که در کتاب الکواکب الدریه رخ داده، آیتی این کتاب را فاقد ارزش و اعتبار تاریخی شمرده، اعلام می‌دارد: «دو جلد کواکب الدریه که انشاء بنده است و موارد تاریخی آن را با هزاران اختلاف و تصرف و تقلب رؤسای بهاییه داده‌اند، لهذا خودم آن را معتبر نمی‌دانم و قطعاً استفاده‌ی تاریخی از آن نمی‌توان کرد. چه، مسائل مسلمة‌ای که حتی مانند ادوارد براون در کتب خود نوشته و من هم کامل ترش را نوشته بودم از کتابم در موقع طبع آن در مصر حذف کرده‌اند زیرا به ضررشان تمام می‌شده و تعبیرات جعلیه را جانشین آن قرار داده‌اند.» [۱۵۷]. مرحوم لنکرانی در حفظ جان آیتی از دست تروریستهای بهایی نقش مؤثر داشت و به چاپ و انتشار کتاب مشهور او کشف الحیل، کمک اساسی داد. وی پس از جدایی و تبری از بهائیت، به علت کتابی که علیه آنها در دست تألیف داشت، از سوی فرقه ضاله تهدید به قتل شده بود و به همین علت به آقای لنکرانی پناهنده شد. لنکرانی ماجرا را چنین تعریف می‌کرد: روزی، در اوایل دوران رضاخان، در خانام نشسته بودم که فرد ناشناسی وارد شد و پس از اظهار سلام و ادب گفت: من عبدالحسین آیتی، «آواره‌ی» مشهور سابقم که سالیان دراز از مبلغان فرقه بهائیت بودم و اینک مدتی است از این مسلک برگشته‌ام. من کتابی بر ضد بهاییان به رشته‌ی تألیف درآورده‌ام که مفسد و جنایات آنها را کاملاً برمی‌سازد به همین علت، آنان سخت در تعقیب من می‌باشند و حتی قصد جانم را دارند و شخصی به نام «افروخته» را مأمور ترور من کرده‌اند [۱۵۸]. سپس افزود: همه‌ی تلاش آنها معطوف به ربودن و نابود ساختن کتابی است که در رد آنها نوشته‌ام، تا در

جامعه‌ی ایران طبع و منتشر نشود و اسرارشان برملا نگردد. چنانچه آنها بدانند این کتاب از دست من خارج شده و در جایی امن و دور از دستبرد آنان قرار دارد. بویژه اگر متن آن چاپ و بین مردم منتشر گردد، قاعدتا دست از تعقیب من برمی‌دارند و دیگر خطری جانم را تهدید نخواهد کرد. لذا به محضر شما پناهنده شده‌ام که این کتاب را از من گرفته به چاپ برسانید و جان مرا از دست آدمکشان این فرقه نجات دهید. مرحوم لنگرانی می‌افزاید: «کتاب را از او گرفتم و با وسایلی که در اختیار داشتم، مقدمات [صفحه ۱۲۱] چاپ و نشر آن را - برای اولین بار - فراهم ساختم. ضمناً در همان روزها هنگام گذر از چهارراه گلوبندک تهران، افروخته‌ی بهایی را (که از سوی محفل بهایی، مأمور ترور آیتی شده بود) دیدم و در حالی که غافل ایستاده بود جلو رفته، سینه به سینه‌ی او ایستادم و در حالی که از زیر عبا، دهانه‌ی نوغان [۱۵۹] را بر سینه‌ی او گذاشته، فشار می‌دادم آرام به وی گفتم: «تو را مأمور کشتن آیتی کرده‌اند؟» دستپاچه شد و من من کرد. به او گفتم: بدون معطلی از تهران بیرون رفته کاملاً گم و گور می‌شوی و تا سه ماه به هیچ وجه این طرفها پیدایت نمی‌شود. چنانچه در این مدت در تهران دیده شدی، هر چه دیدی از چشم خودت دیده‌ای! آیتی و کتابش نزد من اند و از این به بعد، با شخص من طرفید! گفت: چشم! و تا چند وقت کسی او را در تهران ندید. در این مدت ما جلد اول کشف الحیل را چاپ و منتشر ساختیم، و چون با انتشار کتاب، مرغ از قفس پریده بود و از آن پس، ترور آیتی، بهایان را در مظان اتهام به قتل می‌افکند، دیگر متعرض او نشدند و او از مرگ نجات یافت.» [۱۶۰]. چاپ کشف الحیل (جلد اول) در مرداد ۱۳۰۶ منتشر شد و تا پایان همان سال دو بار دیگر تجدید چاپ شد و در سال ۱۳۰۷ نیز چهارمین چاپ آن به بازار آمد. جلد دوم کشف الحیل هم در فروردین ۱۳۰۷ توسط مؤسسه خاور (ناشر معتبر و مشهور آن روز تهران) چاپ و انتشار یافت.

چاپ و انتشار «فلسفه نیکو» نوشته‌ی حسن نیکو (آذر ۱۳۰۶)

حاج میرزا نیکو بروجردی الاصل (۱۲۵۹ - ۱۳۴۲ ش) فردی آشنا به زبانهای فارسی و عربی و انگلیسی و اردو بود که به عنوان دبیر دبیرستانهای تهران در رشته‌ی تعلیمات دینی و ادبیات فارسی و عربی تدریس می‌کرد. [۱۶۱]. نیکو نیز همچون آیتی از مبلغان و نویسندگان شاخص بهائیت بود که تقریباً هم‌زمان با آیتی به دامن تشیع بازگشت و با نگارش ردیه‌ای بر آن مسلک استعماری به نام فلسفه‌ی نیکو، بی‌بنیادی و سیه‌کاری آن حزب استعماری را برملا ساخت. میرزا حسن نیکو بر کتاب الکواکب الدریه آیتی (آواره) نیز تقریظ دارد که متن آن در پایان جلد دوم الکواکب (صفحات ۳۳۶ - ۳۳۸) آمده است. تقدیر چنین بود که آن دو، پس از استبصار و بازگشت به دامن اسلام نیز یار یکدیگر باشند و در افشای ماهیت مسلک بهایی و سران آن، معاضد و پشتیبان هم گردند. ضمناً همان «شجاعت و گرایش به حق‌گویی» در آیتی را در حسن نیکو نیز زمان حضور او در بین بهایان مشاهده می‌کنیم. نمونه‌ای از این گرایش به حق‌گویی را در داستان زیر (که خود نیکو روایت کرده است) می‌توان دید: وقتی که [در دوران حشر و نشر با بهایان، و تبلیغ آیین آنان] از بمبئی حرکت کرده و وارد رنگون شدم، پس از ملاقاتهای عمومی، برادر سید جنابعالی رئیس محفل روحانی [صفحه ۱۲۲] [بهای] آنجا با یک نفر بهایی دیگر که عکا را دیده در این قضیه اختلاف می‌کنند. این گفته بود میرزا [حسینعلی نوری] و میرزا عباس [مساوی عباس افندی]... در عکا و حیفاً به نماز جماعت و ادای فریضه‌ی جمعه‌ی [مسلمانها] حاضر می‌شدند و به امام عکا و حیفاً اقتدا می‌نمودند. آن گفته بود معاذالله، این چه افترا بی‌اساسی است که می‌زنی، کسی که جمعه و جماعت را در کتاب اقدس خود نسخ فرموده و نمازی دیگر آورده چگونه می‌رود نماز نسخ شده را، آن هم به جماعت، به جای بیاورد؛ همانا این اغراء به جهل است، می‌باید امام جماعت عکا را هم از این عمل باز بدارد و او را به کیش خود دعوت کند. اگر محمد مصطفی در خانه کعبه می‌رفت که بت پرستی کند، او هم می‌رفت مسجد که به جماعت نماز بگذارد. بالاخره نذری می‌بندند و طرفین بدین قرار رضا می‌دهند که تلگراف حرکت نیکو از بمبئی رسیده و دو روز دیگر وارد رنگون می‌شود، هر چه او در این باب بر علیه هر که گفت باید نذر را ادا کند. چون وارد رنگون شدم، پس از ملاقاتهای عمومی، طرفین متعاهدین نزد آمدند. این با چهره‌ی

افروخته گفت: آقای نیکو، افترای عجیب را بشنو. این می‌گوید جمال مبارک و سرکار آقا [مساوی بهاء و عباس افندی] به مسجد اسلام می‌رفتند و نماز منسوخ شده‌ی جماعت را به جای می‌آورده‌اند. آیا چنین است؟ مرا تبسمی فراگرفت و گفتم: آری، علاوه بر آن، تمام ماه رمضان را هم روزه می‌گرفتند (این طور تبلیغ می‌کرده‌ام). آن شخص با حرارت رنگش پرید و آنچه باید بفهمد فهمید. سپس اضافه کردم: بلکه در سنین اخیر که میرزا پیر و ناتوان شده بود بهاییان عکا قبل از حلول ماه رمضان جمع شدند و عریضه به میرزا نوشتند (میرزا احباب را به خود راه نمی‌داد و باید مطالب خود را به عریضه عرض کنند) که ما می‌دانیم جمال مبارک برای رعایت این قوم خود را به رنج و مشقت صوم وامی‌دارد، نکند ما افطار کنیم و به اعتراض اغیار و اخل انکار دچار شویم، که چون بدانند طریقه‌ی دیگر غیر از اسلام داریم خونمان هدر شود و خدایمان دربه‌در گردد. اکنون ما بندگان به موی مبارک قسم می‌خوریم و به خوی مبارک سوگند یاد می‌کنیم که تمام ماه رمضان روزه بگیریم، مشروط به آنکه هیکل مبارک روزه نگیرند و خود را بدین مشقت دچار نفرمایند. روز بعد میرزا حضرات را به حضور می‌طلبید و می‌گفت: ما عریضه‌ی شما را به ملاء اعلی فرستادیم، پانزده روز می‌رود و پانزده روز بعد جوابش می‌آید. کنایه از آنکه می‌ترسم افطار کنم و شما نیز جسارت بورزید و روزه نگیرید و مسلمین به کیش ما واقف شوند و خون ما بریزند. چون مسئول احباب و اجابت نرسید مشکین قلم، که یکی از اعمده‌ی [۱۶۲] بهایی بود، عین واقع را به طور مزاح گفت: حکایت ما حکایت آن پسر شد که دعایش وارونه گردید. از [صفحه ۱۲۳] خدا می‌خواست مادرش بمیرد و پدرش زن جوانی بگیرد، باشد که از آن جوان متمتع شود، قضا را پدرش مرد و مادرش به گردن کلفتی شوهر کرد که هر دو را زحمت می‌داد؛ ما هم بهایی شدم که از تعب سی روز ماه رمضان برهیم، اکنون می‌باید سی روزه‌ی رمضان را بگیریم و روز شهر جلال را. این را خوف‌القتال و آن را حبا للجمال (میرزا در اقدس می‌گوید: اطیعوا اوامری حبا للجمالی). نیکو می‌افزاید: این قسمت را نیز بشنوید که چون آن آدم از صراحت لهجه و صدق گفتارم از امر بهایی برگشت، سایر بهاییان آنجا به من اعتراض کردند که چرا شما این راست را گفتید تا او از دین بهایی برگردد؟ در جواب گفتم: شما به فاعل فعل که میرزا و پسرش باشد اعتراض ندارید که چرا نماز منسوخ شده را به جای آورده‌اند، و به من تعرض می‌کنید که چرا راست گفته‌ام. چرا نزد شما نفاق منافقی معقول است، و صدق صادقی نامقبول. علاوه، دینی که بنایش بر روی دروغ گفتن و کجی باشد معلوم است چه حالی پیدا می‌کند... [۱۶۳]. لنکرانی در چاپ و انتشار فلسفه نیکو شرکت داشت، و وجود تعداد زیادی از «بلیط پیش فروش» کتاب فلسفه‌ی نیکو در اسناد به جا مانده از لنکرانی، حکایت از اقدام و کمک وی به طبع و نشر این کتاب دارد. جلد اول کتاب فلسفه نیکو، در آذر ۱۳۰۶ در چاپخانه‌ی خاور تهران، به چاپ رسید و جلد دوم آن در تیر ۱۳۰۷ در همان چاپخانه، جلد سوم در مهر ۱۳۱۰ (چاپخانه‌ی فره‌مند تهران) و جلد چهارم نیز در فروردین ۱۳۲۵ (چاپخانه‌ی تابان تهران) زیور طبع یافت و ضمناً جلد اول به زبان انگلیسی نیز ترجمه گردید. [۱۶۴] مرحوم سید حسین قزوینی حائری (نجل آیت الله صاحب ضوابط)، ناظر شرعیات وقت و از دوستان لنکرانی و از اعضای حزب مخفی ض. الف (ضد انگلیس) بر کتاب فلسفه‌ی نیکو تقریظی نگاشت که در پایان جلد اول آن چاپ شده است. مبارزه‌ی لنکرانی و هم‌زمان او با بهائیت در دهه‌ی ۱۳۰۰ شمسی، علاوه بر پاسخ‌گویی به شبهات [صفحه ۱۲۴] بهائیت در سطح جامعه، ضمناً حرکتی سیاسی در جهت مقابله با نفوذ عوامل این مسلک در دستگاه حکومت و ارتش رضاخانی، و تلاش برای پاکسازی رژیم حاکم از آنان بود که بازوی صهیونیسم و استعمار بریتانیا محسوب شده، در قرارداد ۱۹۱۹ و کودتای سوم اسفند ذی نقش بودند. اسناد و مدارک تاریخی، حکایت از تکاپوی گسترده و روزافزون بهاییان در برهه‌ی کودتای اسفند ۱۲۹۹ و سالهای پیش و پس از آن دارد، که به نمونه‌هایی از آن اشاره می‌کنیم: ۱۳ دی ۱۳۰۰ (در اواخر نخست‌وزیری قوام‌السلطنه) میرزا بدیع‌الله خان بهایی (کفیل انبار غله‌ی دولتی) به ساحت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قیحانه توهین می‌کند و بدین علت مورد پرخاش و سیلی شدید اعظام الوزاره (کارمند اداره و از مشروطه‌خواهان قدیمی) واقع می‌شود. بدیع‌الله خان از مسیر موریتور (رئیس امریکایی انبار غله) خواستار انفصال اعظام الوزاره از خدمت دولتی می‌گردد، و این

امر به شورش مسلمانان شاغل در انبار و اداره‌ی ارزاق (که تعداد زیادی از کارمندان آن بهایی بودند) می‌انجامد. [۱۶۵] تاخت و تاز بهاییان در اداره غله، اختصاص به بدیع‌الله خان و آن دوران نداشت و فی‌المثل در سالهای پس از شهریور ۲۰، نعمت‌الله علایی رئیس اداره سیلو (در زمان میلسپو) که گندم تهران در دست او بود و نیز سمندریان مدیر قند و شکر و چای، بهایی بودند. لذا اعتراض لنکرانی در مجلس چهاردهم به دکتر میلسپو، از جمله، این بود که چرا با گماردن پستهای مهم به عناصر این حزب ساختگی، میدان را برای فعالیت آنان بر ضد اسلام باز کرده است؟ [۱۶۶]. نفوذ و حضور مخرب بهاییها همچنین، محدود به انبار غله نبود بلکه آنها در تمام ارکان حکومت، از وزارت فرهنگ و شهربانی گرفته تا دیگر ادارات نفوذ کرده، مشغول پیشبرد مقاصد شوم خویش بودند. در مورد نفوذ آنها در وزارت مهم فرهنگ، سخن سید محمد کمره‌ای (لیدر دمکراتهای ضد تشکیلی و مخالف قرارداد وثوق‌الدوله) شنیدنی است. وی در خاطرات مربوط به دوران کابینه قرارداد، مورخ ۳ جمادی الثانی ۱۳۳۷، می‌نویسد: ...منتصرالدوله [شاغل در وزارت] معارف را دیده، گفت: کاسپار ایپکیان، مقاله‌نویس [روزنامه‌ی] رعد [۱۶۷]، رئیس تفتیش معارف شده و نصیرالدوله [وزیر معارف وثوق‌الدوله] مثل نوکر، حاضر خدمات و با او اغلب در خلوت است و آنچه بهایی است جزو مفتشین مدارس زنانه و مردانه نموده، منجمله اشراقه خانم زن ابن‌اصدق [۱۶۸] یا ابهی و منیره خانم و امثالهما را برای مدارس زنها و دیگر از بایها را برای مدارس مردها و تمام بودجه و سیاست وزارت معارف با او است و آرامنه خودشان می‌گویند که کاسپار ایپکیان بایی و از دین ما خارج است. [۱۶۹]. پس از کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹، و روی کار آمدن دولت انگلوفیل سید ضیاءالدین طباطبایی، نفوذ عناصر یاد شده شدت بسیار یافت. [۱۷۰] برخی از آنها حتی به هیئت دولت نیز راه [صفحه ۱۲۵] یافتند. علی محمد خان موقرالذوله، عضو کابینه سیاه سید ضیاءالدین از افنان یعنی از جانب مادر اقوام علی محمد باب بود. [۱۷۱] میرزا حسن نیکو، مبلغ بهایی مستبصر شده، در کتاب خویش، پس از شرحی راجع به ضدیت آرامنه‌ی دانشناک و... با مسلمانان در ایران و عثمانی می‌نویسد: «وقتی سید ضیاءالدین مصدر کار شد و خواست بلدیة تأسیس کند ایپکیان که مصدر کار شد فوری بهاییانی که از معارف اخراج شده بودند به روی کار آورد و به علاوه چندین نفر دیگر را هم در بلدیة وارد نمود، در صورتی که هزاران نفر با لیاقت‌تر بودند و حق تقدم داشتند. [۱۷۲]. عجیب است که در کشف و معرفی رضاخان به انگلیسیها نیز عنصر بهائیت فعال بود و در این زمینه تاریخ مشخصاً نام و نقش کلیدی حبیب‌الله خان عین‌الملک (پدر امیر عباس هویدا) را ثبت کرده است. [۱۷۳] گفتنی است عین‌الملک که زمان نخست‌وزیری سید ضیاء (رهبر سیاسی کودتای سوم اسفند) جنرال قنصل ایران در شامات بود، روز ششم فروردین ۱۳۰۰ (یعنی ۱۲ روز پس از کودتا) در مصاحبه‌ای با روزنامه‌ی لسان‌العرب (شامات، ۱۶ رجب ۱۳۳۹) ضمن ستایش کودتا، از سید ضیاء به عنوان یکی از «رجال بزرگ و کاری» ایران یاد کرد که «برای احیای روح تاریخی ایران و ترقی دادن ایرانیان... نهایت کفایت را دارا می‌باشد» و افزود که با وی سابقه‌ی رفاقت و معاشرتی «دوازده ساله» دارد [۱۷۴] (یعنی از آغاز مشروطه دوم، با سید ضیاء دوست و معاشر است). حتی در مورد خود رضاخان شایعاتی وجود داشت که حاکی از بستگی وی به بهاییان بود. در چنین شرایط حساسی، لنکرانی و یارانش با ارتباطات و اقدامات سیاسی خود تلاش کردند (تا می‌شود) بهاییان را در دستگاه رضاخان به عقب راند و تا حدودی نیز در این کار موفق شدند. مرحوم سید عبدالله سیار قائم‌مقامی، دوست دیرین مرحوم لنکرانی، در گفتگو با نویسنده (مورخ ۱۴ اردیبهشت ۱۳۷۳) اظهار داشتند: عبدالحسین آیتی معلم ادبیات بود و مجله‌ای نیز به نام نمکدان درمی‌آورد که در آن، از حیلها و حقه‌های بهاییان سخن می‌گفت. وی بعداً در زمان محمدرضا پهلوی به یزد منتقل گردید (و ظاهراً بهاییها در انتقال وی از تهران به یزد بی‌نقش و بی‌تأثیر نبودند)، اما در فصل تابستان که مدارس تعطیل می‌شد، به تهران می‌آمد و با مرحوم نیکو و صبحی - بهایی مستبصر دیگر - و دیگران جلسات هفتگی برگزار می‌کرد. با وساطت آقای لنکرانی، کتاب کشف الحیل آیتی را به رضاخان داده و از آن تعریف کرده بودند و شاه او را مورد تفقد قرار داده بود. شاهد این امر، نامه‌ی سرهنگ در گاهی رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکتی به آیتی (مورخ ۱۸ مرداد ۱۳۰۶) [۱۷۵] است که متن آن در

ابتدای جلد اول کشف الحیل چاپ شده است و در گاهی در آن، ضمن اعلام وصول کتاب به دست شاه، تشکر وی را به آیتی ابلاغ می‌کند. مؤید دیگر آنکه حدود یک ماه پس از انتشار کتاب مبلغ بهایی در محضر... آیت‌الله خالصی یعنی در اردیبهشت [صفحه ۱۲۶] ۱۳۰۶، یدالله خان بیگدلو (اسلحه دارباشی رضا شاه) تعدادی از آن کتاب را خواستار شده است. آقای علی‌اکبر اعلم (دوست لنکرانی و خالصی‌زاده) در نامه‌ی مورخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۰۶ به لنکرانی می‌نویسد: «یدالله خان بیگدلو، اسلحه‌دار باشی اعلی حضرت... ده بیست جلد از کتاب مبلغ بهایی لازم دارد، توسط بنده خواسته است برای ایشان بفرستید.» [صفحه ۱۲۷]

اعتراض به میلپو به علت روی کار آوردن بهایان (دی ماه ۱۳۲۳)

دکتر میلپو (۱۸۸۳ - ۱۹۵۵ م) [۱۷۶] مستشار مشهور آمریکایی که در عصر پهلوی، مدتی به عنوان «رئیس کل دارایی ایران»، حق نظارت بر امور دارایی، خزانه، خواربار، گمرک و بانک ملی را برعهده داشت و طبق تصویب مجلس، دولت ایران بدون جلب موافقت و تصویب او، اجازه‌ی نقل و انتقال اموال دولتی، الغاء یا کاهش مالیاتها و عوارض، استخدام کارشناسان خارجی، و... را نداشت و او حق داشت مانند وزیر دارایی، بلکه بالاتر از او، لوایح مالی و اقتصادی را تهیه و برای تصویب به دولت ارائه دهد، اما به اختیارات وسیع فوق بسنده نکرد و طی لایحه‌ای که در اردیبهشت ۱۳۲۳ (زمان نخست‌وزیری سهیلی) از تصویب مجلس گذرانید حق قانون‌گذاری را نیز (برخلاف قانون اساسی) به دست آورد. طبق این قانون، وی می‌توانست برای ورود و صدور اجناس غیر خوارباری و کلیه‌ی مواد خام و مصنوعات، انبار کردن، حمل و نقل و توزیع آنها، ضبط اجناس در برابر پرداخت قیمت عادلانه، تعیین مال الاجاره و دستمزد کلیه کارها و خدمات، قانون وضع کند. [۱۷۷] میلپو دو بار در زمان رژیم پهلوی به ایران آمد و ریاست کل دارایی را برعهده گرفت: بار نخست در سالهای ۱۳۰۱ - ۱۳۰۶ شمسی یعنی پس از کودتای اسفند ۱۲۹۹ و مقارن با دوران سردار سپهی، نخست‌وزیری و سلطنت رضاخان بود، و بار دیگر در زمان سلطنت محمدرضا و در فاصله دی ۱۳۲۱ تا بهمن ۱۳۲۳. لنکرانی، که در دوره‌ی اول مأموریت میلپو با وی، به دلیل اصطکاک میان او و رضاخان و انگلیسیها (به نحو مشروط) موافقت داشت، دربار دوم مأموریتش، به علت سازش وی با استعمار بریتانیا شدیداً با او درافتاد و در ۱۶ دی ۱۳۲۳ نطق شدید اللحنی بر ضد وی در مجلس چهاردهم ایراد کرد که در برکناری او تأثیر شایانی داشت. وی در این نطق، ضمن حمله به عملکرد یک طرفه‌ی میلپو (به نفع انگلستان) و همدستی وی با جناح انگلوفیل (به رهبری سید ضیاء)، از اختلاط و همکاری او با بهایان در پست ریاست دارایی به شدت انتقاد کرد و خواستار الغای اختیارات وی توسط مجلس شد. او با طرح این نکته که در نتیجه‌ی عملکرد میلپو «اصطلاحات اقتصادی، درست تبدیل به اخلاهای اقتصادی شد. بی‌طرفیهای منتظر از مستشاران آمریکایی، مبدل به طرفداریها و تقویت از سیاستهای خاصی» یعنی سیاست انگلیس گردید، افزود: من از میان تمام عملیات صریح دکتر میلپو، که به فعالیتهای یک مأمور سیاسی شبیه‌تر است، برخورد به قضیه عجیبی کردم و آن این است که یکی از اعضای کودتا که در عین حال بهایی و مبلغ لجوج همان بهائیتی است که تقریباً یک قرن است به نام مذهب در ایران مسلمان، برای مقصودهای سیاسی و تجزیه‌ی وحدت ملی ما جعل شده و این عمال خیانت هر روز ارباب عوض می‌کنند، تحت عنوان تصدی امور پخش یکی از بلوک خارج شرقی [صفحه ۱۲۸] تهران، در واقع برای انجام مقاصد سیاسی با سبک مخصوصی گماشته شده و او هم این موقعیت را درست برای مقصودی که به دست آورده به کار می‌بندد، یعنی تبلیغات ضد اسلام به نام بهائیت می‌کند و ضمناً حلقه‌های فساد سیاسی را هم توسعه می‌دهد. یعنی دیدم که از طرف مستشاران آمریکایی حساس‌ترین نقطه‌های مورد احتیاج عمومی مخصوصاً در اختیار این قبیل اشخاص گذارده می‌شود تا از این راه اجرای مقاصد سوء سیاسی دیگران بشود. و آنچه را هم که به شکل تبلیغات مذهبی بر ضد اسلام اجرا می‌کنند آن هم از نقطه‌نظر اجرای مقاصد سیاسی مستعمراتی دیگران است و کسروی تراشیهایی که شده و می‌شود و ایجاد و تأیید هر انشعابی به صورت حق یا باطل روی منظوره‌ی استعماری (گفته شد: همه‌شان بر باطل‌اند. آقای لنکرانی جواب

دادند که گفتم به صورت حق یا باطل. بلی، همه بر باطل اند. آقای لنکرانی جواب دادند که گفتم به صورت حق یا باطل. بلی، همه بر باطل اند فرضی است برای تأکید مقصود). کاش بتوانم در آتیه فرصتی برای بحث مشروحی در این باب به دست بیاورم... [۱۷۸].

چنان که انتظار می‌رفت، نطق لنکرانی، خشم میلسپو و جناح انگلوفیل همبسته با او را به شدت برانگیخت و آنان در روزنامه‌ی رعد امروز (که ارگان سید ضیاء و هواداران او محسوب می‌شد) وی را مورد حمله قرار دادند. [۱۷۹] محل بهائیت ایران نیز خاموش نماند و (آن گونه که بعدها، روزنامه‌ی وجدان فاش ساخت) طی نامه‌ای به مجلس، سریعاً نسبت به لنکرانی واکنش خصمانه نشان داد. توضیح مطلب از قرار زیر است: پیرو تحرکات و تبلیغات ضد اسلامی بهائیان در شاهرود، بین مسلمانان و عوامل فرقه ضاله در آن شهر نزاعی عمیق رخ داد که در ۱۷ مرداد ۱۳۲۳ به قتل سه تن از آنان انجامید. بهائیان علیه مسلمانان در دادگستری اقامه‌ی دعوا کردند و پس از گذشت نزدیک به دو سال از ماجرا، با اعمال نفوذهایی که به طور نهان و آشکار صورت گرفت، پرونده‌ی امر به دیوان جنایی تهران ارجاع گردید. هم‌زمان با این امر، مخالفان بهائیت (از جمله لنکرانی و خالصی‌زاده) در پایتخت دست به افشاگری زده با در جریان گذاشتن مردم، مانع پیشرفت امر مطابق خواست فرقه‌ی ضاله گردیدند. سنگر لنکرانی در این مبارزه، اوراق روزنامه وجدان بود که اولین شماره آن (با صاحب امتیازی و مدیریت: دکتر محمود مصاحب، دوست دیرین لنکرانی) در ۲۹ خرداد ۱۳۲۵ انتشار یافت و خود را به عنوان روزنامه‌ای مستقل از روس و انگلیس و راست و چپ، حامی منافع ایران و طرفدار عدالت اجتماعی، معرفی کرد. روزنامه‌ی مزبور در همان نخستین شماره، به انتقاد از قوام، میلسپو و نیز کسروی‌گری و بهائیت پرداخته طی مقاله‌ای با عنوان «خانه لنکرانی یا یک مکتب ملی» به قول خود قسمتهایی از «افکار بزرگ آقای شیخ حسین لنکرانی، قهرمان ملی ایران» را به چاپ رساند [۱۸۰] که نشان از آشنایی و ارادت مدیر روزنامه به لنکرانی داشت. روزنامه یاد شده با تذکار سخنان لنکرانی بر ضد بهائیت (در ضمن نطق علیه میلسپو در مجلس چهاردهم) به عکس‌العمل [صفحه ۱۲۹] منفی محفل بهایی نسبت به سخنان مزبور اشاره کرد. [۱۸۱]. وجدان تحت عنوان «در هر لباس و به هر شکل؛ پرروز بایی و بهایی - دیروز کسروی - باز امروز بهایی» چنین نوشت: همین که سیاستهای استعماری از پیشرفت دسائسی که به دست کسروی شروع کرده بودند مأیوس شدند ناچار سراغ سرمایه پوسیده‌ی خودشان (بهائیت) رفته و در مقام احیای آن جسد سرد شده بلکه خاک شده برآمدند که فساد جدیدی را به فساد شکاف یافته کسروی متصل نمایند. ایرانیها، متوجه باشید که این گونه تدابیر در قرن بیستم درست دلیل عجز و ضعف حریف است. ای کاش آزادیخواهان ما پشت ظواهر را هم می‌توانستند ببینند. اگر خوب متوجه باشید امروز به غیر از یک مشت مردم ساده‌لوح بی‌غرض متدین که حرکات آنها روز غریزه است دیگران کمتر در مقام مبارزه با این گونه دسائس هستند. جای تأسف است که الفاظ و عناوینی که برای به دام انداختن جوانان بی‌تجربه به کار می‌رود احياناً تأثیراتی هم می‌کند. ما قسمتهای ذیل را از نشریات بهاییها و الواح آنها که در پرونده محاکمه‌ی قضایای شاهرود موجود است نقل می‌نماییم. «باید زمام امور به دست سلطه‌ی عادلانه‌ی انگلیس افتاده شود... لیس الفخر بحب الوطن (حب وطن مذموم است). در ایران باید دو انفصال واقع شود: یکی انفصال سیاست از شرع و یکی انفصال دیانت بهایی از شرع اسلام. باید اسلام و مذهب جعفری اثنی‌عشری از بین بروند... خود را مستعد و مهیای حمله و تظاهر و فداکاری به جان و مال نمایید... امریکا و انگلستان کاملاً مساعد و همراه با پیشرفت مقاصد حقه‌ی ما است... رسمیت یافتن محافل روحانی مرکزی آمریکا و انگلستان نزد حکومت عادلانه‌ی آن سامان و نیز اعلان استقلال و انفصال آیین بهایی در مصر و سایر نقاط بشارت داده می‌شود... احباء آمریکا و انگلیس با تمام قوا در تشیید مؤسسات امریه و اتساع دایره تبلیغ مهیا و ساعی و جاهدند... در عالم شهود رویه‌ی نامحدود ملت روسیه جلوه نموده و مقرر می‌دارد که با تمام قوی در ازله‌ی و ازاحه‌ی این شبهات بکوشید و مملکت منحوص بالشویک را از بین ببرید... احدی خود را مسلمان، مسیحی، کلیمی، زردشتی معرفی ننماید. مسامحه و مساهله مورد تبری امرالله [۱۸۲] است. این روزنامه پس از افشاء مطلب فوق می‌افزاید: ما نمی‌توانستیم بفهمیم که چرا یک مرتبه محاکمه در محکمه مسخ شد و قضیه طوری [صفحه ۱۳۰] به راه افتاد، که به نفع بهائیان

تمام شد. حال که این الواح و منشورات را خواندیم. دانستیم و فهمیدیم. ملت ایران، شما هم بیدار شوید. بدبختانه حمیت‌های مذهبی مقدس مردمان صالح را به طرف خلاف مقصودشان از جاده مقصودشان سوق می‌دهد. مگر متوجه نیستند که امروز همانهایی که برای یک مکروه یا خلاف عادت هزاران بلوی ایجاد می‌کردند، نشسته و تماشا می‌کنند که یک مشت مزدور خارجی و هم قطارانشان تحت عنوان بهائیت بتوانند حتی قوانین را برخلاف حق و حقیقت بر علیه ملت ایران به کار برند؟ چه خبر است؟ ما را چه می‌شود؟ شما در چه حالی هستید؟ آیا آنهایی که کورکورانه روی ظواهر فریبنده، سنگ کسرویها را به سینه می‌زدند، امروز سرافکنده و پیش وجدان خودشان خجل نیستند؟ ما از خدا می‌خواهیم که در اولین فرصت رونوشت رسمی مصدق الواح و نشریات بهاییه را، که قسمتی از آن را به طور التقاط در بالا درج نموده‌ایم مشروحا از پرونده محکمه استخراج و در اختیار ملت ایران قرار دهیم. این اوراق مخفی در ضمن تحقیقات به دست آمده و در پرونده قرار گرفته است. این چه زندگانی مرموزی است؟ بیچاره آنهایی که می‌دانند و می‌فهمند. کاش ما جوانها، به افکار آنهایی که عمر خود را در راه آزادی و استقلال ملت ایران خرج کرده‌اند احترام بیشتری می‌گذاشتیم. ما بیانات آقای حسین لنکرانی خدمتگزار صمیمی ملت ایران و رهبر آزادی را در مجلس چهاردهم در ضمن قضیه‌ی میلسپو راجع به بهائیت و کسروی فراموش نمی‌کنیم. و مراسله [ای] را که به مناسبت آن نطق تاریخی از طرف محفل روحانی بهاییها بر علیه بیانات آقای لنکرانی به مجلس و وکلای مجلس داده شده خوب به خاطر داریم. فراموش نشود که کسروی عضو جمعیت آسیای همایونی لندن بوده و پشت کتابش به آن افتخار می‌کند و نشریات آن را هم خان بهادر، حاکم سیاسی انگلیس در بصره، به السنه‌ی مختلف منتشر می‌ساخته. ماییم، حاضریم، می‌گوییم، ثابت می‌کنیم؛ بیایید، برسید، ببینید آیا ایرانی هوشیار باید این اندازه به خواب بی‌هوش رود؟ تمام چرخه را یک انگشت و یک شستی به حرکت می‌آورد، کاش آن انگشت و آن شستی خورد شود. [صفحه ۱۳۱] آیا خودمان را گول می‌زنیم؟ آیا جای شبهه باقی مانده است؟ ما نظر آقای نخست‌وزیر را به این جریان جلب و انتظار داریم شخصا در این کار نظارت کنند و به این دسائس ننگین که خیلی زیر جلی به نام آزادی و حمایت از آزادی برای کشتن آزادی و محو آزادی و مسلط کردن استعمارچیان بر ایران به کار می‌رود خاتمه دهند. آیا چه شد که یک مرتبه نظر محکمه و هیئت حاکمه عوض شد و جریان به نفع یک دسته جاسوسی که به نام بابی و بهایی در مملکت ما ایجاد شده و به ضرر ملت ایران و ملت اسلام جریان پیدا کرد؟ ما اخطار می‌کنیم که این گونه نشریات بهاییه در حکم قیام بر علیه حکومت ملی و مبارزه با اصول اساسی ملت ما است. ما اعلام جرم می‌کنیم و تقاضا می‌کنیم که نشر دهندگان آن را به عنوان قیام کنندگان بر علیه حکومت ملی تسلیم محکمه نمایند و اگر در خارج ایران هم هستند آنها را جلب کنند. ایرانیها، برای خدا دقت کنید، مطالعه کنید. آزادی خواهان، شما را به مصلحت ملی قسم می‌دهم چشمان خود را باز کنید و از عقب پرت نشوید. این است آنچه که از پرونده عجالتا به دست ما آمده. اگر غیر از این است دولت تکذیب کند. وجدان، در شماره‌های بعد، با گشودن ستونی به عنوان «استخراج از دوسیه‌ی شاهرود»، به درج اخبار مربوط به پرونده‌ی شاهرود، و شفاف‌سازی آن، پرداخت. قاضی پرونده نیز متهمان را در رویداد خونین شاهرود بی‌تقصیر یافت و با حکم به برائت آنان، تیر خلاص را به پیکر فرقه وارد ساخت. مجموعه‌ی این رخدادها، محفل بهائیت در ایران را سخت خشمگین کرد و به واکنش واداشت. علی‌اکبر فروتن [۱۸۳]، منشی محفل بهاییان ایران، در دهم تیر ۱۳۲۵ در نامه‌ای به قوام‌السلطنه، نخست‌وزیر وقت، با اشاره به حادثه‌ی شاهرود در مرداد ۲۳، و حوادث متعاقب آن، خواستار همراهی و کمک دولت به فرقه شد. وی در آن نامه، از آقای خالصی‌زاده و نیز روزنامه وجدان (که ماجرای شاهرود را به گونه‌ای مخالف با خواست بهاییان گزارش کرده بود) به شدت انتقاد کرد. [۱۸۴]. نکته جالب توجه آنکه در آن کشمکش، آیت‌الله لنکرانی هم فعال (بلکه جلودار) بود و روزنامه وجدان عملاً بلندگوی افکار لنکرانی محسوب می‌شد. اما فروتن، به علت موقعیت بسیار مهم لنکرانی در پایتخت و نزد دولت قوام [۱۸۵]، در شکواییه خود به نخست‌وزیر، به رغم تصریح به نام خالصی‌زاده، هیچ اسمی از لنکرانی نمی‌برد. [صفحه ۱۳۴]

حمایت از محاکمه و مجازات تروریستهای بهایی ابرقو (۱۳۲۸-۱۳۳۴)

نیمه شب ۱۳ دی ماه ۱۳۲۸ چند تن بهایی، به تحریک محفل بهاییان یزد و حومه، در روستای رباط (از توابع ابرقوی یزد) به خانه‌ی پیرزنی فقیر و متدین مرسوم به صغرا خانم (که علیه بهاییان فعالیت‌هایی داشت) حمله بردند و با سنگدلی تمام، او و تمامی پنج فرزندش (معصومه پانزده ساله، خدیجه یازده ساله، بی‌بی هشت ساله و علی اکبر شش ساله و...) را در بستر خواب، با ضربات بیل و کلنگ، به قتل رساندند. طبق کیفرخواستی که پیرو این فاجعه توسط دادستان شهرستان یزد (سید محمد جلالی) علیه متهمین به قتل‌های مزبور تنظیم شد [۱۸۶]، ضربات وارد شده به مقتولان نوعاً به لب و دهان و فکین آنان اصابت کرده بود. پخش خبر این جنایات فجیع در بین ملت مسلمان ایران غوغایی عظیم بر ضد فرقه ضاله برپا کرد، خاصه آنکه، موج بیداری و نهضت اسلامی (بر ضد استبداد و استعمار حاکم) به تازگی در کشورمان سربرداشته بود، و اطلاع و افشاگری رهبران نهضت (همچون آیت‌الله کاشانی) از نفوذ مخرب بهاییان پستهای کلیدی دولت، خشم مردم را نسبت به این فرقه (به عنوان همدست رژیم استبدادی پهلوی و پشتیبانان خارجی آن) شدت بخشیده بود. این نکته بیش از هر چیز در اظهارات آیت‌الله کاشانی در آن سالها (بوژیه زمستان ۱۳۲۹ به بعد) نمایان است. [۱۸۷]. ابرقو، پیش از آن تاریخ، از جمله مراکز فعالیت بهاییان بر ضد اسلام بود و اخیراً با آمدن مبلغان متعدد بهایی از سوی محفل بهایی یزد به آن سامان، تبلیغات ضد اسلامی فرقه‌ی مزبور در منطقه شدت گرفته بود. این امر، همراه با هتاک‌های برخی از بهاییان منطقه به مقدسات اسلامی (همچون سوزانیدن قرآن کریم)، سبب شده بود که احساسات دینی مردم مسلمان به شدت علیه آنان تحریک شود، و صغرا خانم، از جمله بانوان مسلمان و غیوری بود که علیه فرقه‌ی ضاله فعالیت‌هایی داشت. لذا قتل وحشیانه وی و فرزندانش طرح‌ریزی شد تا ضمناً چشم‌زهری نیز به دیگران نشان داده شود. کیفرخواست دادستان شهرستان یزد (سید محمد جلالی)، شرحی مبسوط از هویت و عملکرد محرکان و عاملان فاجعه را دربردارد. آن زمان، بهاییان در پستهای کلیدی کشور نفوذ کرده و قدرت خارجی نیز به اشکال گوناگون، از آنان حمایت می‌کرد. اینان، با بهره‌گیری از نفوذ سیاسی خویش در دولت و دربار، و نیز دادن رشوه به این و آن، در مقام تهدید و تطمیع مسئولان پرونده یا مقامات مافوق آنها برآمدند و مانع محاکمه و مجازات سریع و قاطع متهمان شدند. متقابلاً علما و مردم نیز ساکت ننشسته، می‌کوشیدند با فشار به مسئولان امر، مانع از اعمال نفوذ و حق‌کشی فرقه شوند. این بود که رسیدگی به پرونده مدتها به طول انجامید و حتی از این شهر به شهر دیگر منتقل گردید. [صفحه ۱۳۵] اواسط مهر ۲۹، هفت تن از بهاییان به اتهام شرکت در کشتار فوق، دستگیر شدند و در آغاز ۲۹ نخست‌وزیر وقت (رزم‌آرا) دستور رسیدگی و اقدام به پرونده‌ی ابرقو از سوی دادگستری را صادر کرد و در اواخر دی ماه همان سال پرونده از یزد به دادگاه کرمان احاله و انتقال یافت. دی ماه همان سال، پیرو شکایت مسلمانان ابرقو از تعلل در محاکمه بهاییان متهم به قتل صغری خانم و فرزندان وی، مرحوم کاشانی اظهار داشت که اقداماتی برای تغییر «منشی‌زاده» متصدی پرونده صورت داده، در گفتگو با مسئولان امر قرار است پرونده به دادسرای تهران ارجاع گردد. [۱۸۸] شامگاهی در اسفند ۲۹ افصح المتکلمین (محمدحسین افصح، قاضی دادگستری، و دوست و هم‌رزم دیرین لکرانی) به منزل کاشانی رفته خصوصی با او گفتگو کرد. پس از آن کاشانی به اندرونی رفت و «چند نفر از اطرافیان او ضمن صحبت اظهار می‌کردند باید چند روز بازار را تعطیل کنند تا پرونده‌ی قاتل را به دادگستری ارجاع نمایند و آن وقت مانند محاکمه قاتلین دکتر برجیس» - پزشک مبلغ بهایی مقیم کاشان که به دست مسلمانان آن شهر به قتل رسید - «کسبه بازار و اهالی در دادگستری اجتماع نموده نگذارند حکم اعدام درباره قاتل صادر شود». [۱۸۹]. فروردین ۳۰، پرونده همراه پانزده تن از متهمان فاجعه‌ی ابرقو، از کرمان به تهران انتقال یافت و مقرر گردید محاکمه‌ی آنها در شعبه اول دیوان عالی جنایی صورت گیرد. و بالاخره در بهار ۱۳۳۳ محاکمه‌ی بهاییان آغاز شد و در اردیبهشت، قاضی حکم به مجازات مجرمین، از جمله: اعدام یکی از آنان در محل وقوع جنایت داد. در آن میان شهرت یافت که بهاییان در صدد تطمیع قضات برآمده، حاضر

شده‌اند برای لغو حکم اعدام، حدود یک میلیون ریال به آنان بپردازند. بیم آن نیز می‌رفت که در میانه راه تهران - ابرقو، محکوم را فراری بدهند. طبعاً علما مراقب بودند و تذکرات لازم را به مسئولین امر دادند. به گزارش مأمور مخفی دستگاه، شب اول خرداد ۱۳۳۳ آقای مصطفوی (داماد آیت‌الله کاشانی) همراه مستشار دیوان عالی کشور با کاشانی در خانه‌ی وی دیدار و پیرامون محاکمه‌ی بهاییان متهم به قتل مسلمانان ابرقو گفتگو کردند. کاشانی توصیه کرد «در صدور حکم محکومیت بهاییان تسریع لازم به عمل آید. به قرار معلوم چون به کاشانی اطلاع رسیده بود که بهاییان به وسایلی در صدد تطمیع قضات دادگستری برآمده، حاضر شده‌اند مبلغی معادل یک میلیون ریال بپردازند تا حکم اعدام یکی از مجرمین لغو گردد، کاشانی مستشار مزبور را به منزل خود دعوت کرده، او را از این امر برحذر داشته است و گویا نامبرده نیز با تأیید مطالب فوق اضافه کرده حکم [صفحه ۱۳۶] صادره تأیید و محکوم را به اتفاق یک نفر افسر و مأمورین کافی برای اجرای حکم به محل اعزام خواهد داشت. ضمناً درباره احتمال فرار محکوم در بین راه هم، کاشانی تذکراتی داده است.» [۱۹۰] در جریان محاکمه بهاییان ابرقو در تهران، حاج خداداد صابر لنگرانی (وکیل مبرز دادگستری و رئیس اسبق صلحیه مشهد) و کالت خانواده‌ی مقتولین را (که ظاهراً خالی از خطر نبود) [۱۹۱] شجاعانه به عهده گرفت و از آنان دفاع کرد. مرحوم صابر، در مراحل دفاع، از مشاوره و همدلی و هم‌فکری لنگرانی و یاران وی برخوردار بود. حاج هاشم لنگرانی (پسرعموی لنگرانی) اظهار داشت: «مرحوم خداداد صابر، جزء مریدان درجه اول شیخ حسین لنگرانی بود و اصالتاً هم اهل لنکران بوده و از قفقاز به عنوان مهاجر به ایران آمده بود». داماد صابر، سرهنگ سید جعفر (نورالدین) پورسجادی، از افسران متدین و مبارز عصر پهلوی، نیز از دوستان صمیمی و پابرجای لنگرانی بود. [۱۹۲]. حجت‌الاسلام و المسلمین علیمی (از علمای وارسته و فاضل غرب تهران، و دوستان دیرین لنگرانی) در ۲۲ فروردین ۷۳ با اشاره به مقامات علمی مرحوم حاج شیخ حسین لنگرانی اظهار داشتند: خدا می‌داند آیت‌الله لنگرانی، خیلی فوق‌العاده بود و آنچه خوانده بود قشنگ به یاد داشت... مخصوصاً مرحوم حاج خداداد خان صابر که به محضر ایشان می‌آمد، مباحث سیاسی تعطیل می‌شد و بحث علمی مطرح می‌گشت. مرحوم صابر، در مشهد، رئیس صلحیه و عدلیه بود و از وکلای مبرز دادگستری به شمار می‌رفت. وی، که با کتابهای مهم فقهی و فلسفی نظیر کفایه و اسفار کاملاً آشنا بوده و در محاکمات دادگستری خبرویت نام داشت، به خانه‌ی لنگرانی می‌آمد و از محضر وی استفاده‌ی علمی می‌برد. صابر حتی به قم می‌آمد و در آن شهر، پس از زیارت مرقد مطهر حضرت معصومه سلام الله علیها، قدری سوهان و سیگار می‌خرید و یک ساعت یا یک ساعت و نیم به غروب به مدرسه‌ی فیضیه می‌رفت و می‌نشست و آقایان فضلا گرد او جمع می‌شدند و بحث علمی درمی‌گرفت. آن وقت می‌گفت: ای کاش، یک حوزه‌ی فیضیه هم کنار دادگستری تهران تشکیل می‌شد و مشکلات را این چنین حل می‌کرد و ما را راحت می‌ساخت. آه...! یک روز چشمش به علامه طباطبایی صاحب تفسیر شریف المیزان افتاد. از من پرسید: او کیست؟ گفتم: علامه طباطبایی است. با علامه نشستیم و صابر بعضی از مسائل غامض فلسفی را با ایشان در میان گذاشت. علامه، به طور مختصر و خیلی مفید، به سئوالات وی پاسخ گفت. صابر خواست دست ایشان را ببوسد و به من گفت: من ندیده بودم این مرد را. آیا نظیر این مرد در جهان پیدا می‌شود؟! من ندیده بودم ایشان را، این از برکت شما [صفحه ۱۳۷] بود که من به خدمت ایشان برسم و زیارتشان کنم. آمدن صابر به محضر لنگرانی، زمان حیات مرحوم آیت‌الله بروجردی و در دورانی بود که بهاییها در ابرقوی یزد، شش تن از مسلمانها را به قتل رسانده بودند و آقای فلسفی هم در منبر بر ضد آنان صحبت می‌کرد. پرونده‌ی مقتولین به دادسرای تهران آمده بود و آقای صابر، و کالت خانواده‌ی مقتولین را بر ضد بهاییها برعهده داشت. به درخواست صابر، و اشاره آقای لنگرانی، ما و جمعی از آقایان در جلسات دادگاه شرکت می‌کردیم و بهاییها هم آن طرف می‌نشستند. صابر یک روز پیش از شروع دادگاه، به محضر آقای لنگرانی آمد و از ایشان رهنمود گرفت. کتابهای بیان و قدس (نوشته علی محمد باب و حسینعلی بهاء، پیشوایان باییت و بهائیت) را نیز از مشهد همراه خود آورده بود. روز محاکمه، این قهرمان، به میدان آمد. آخ، آخ، آخ! وقتی به عنوان وکیل مدافع صغرا خانم و بچه‌های وی که به طرز فجیعی توسط بهاییان کشته

شده بودند شروع به سخن کرد، معرکه‌ای برپا کرد! در اثنای نطق، ناگهان فریاد کشید: لئلا یحذرون عن دماء المسلمین؟! و افزود: به خون پاک صغرا و بچه‌هایش، من زنده باشم، ستمکاران خون آنها را بریزند؟! ۲ ساعت و ۱۰ دقیقه، جلسه را اداره کرد. تنفس دادند، پس از پایان تنفس، دوباره آمد و شروع به سخن کرد. بهاییها، مثل شخص افعی گزیده، به خود می‌پیچیدند! گفت: من تا انتقام صغرا را نکشم نمی‌خوابم، قول داده‌ام. به من گفتند و کالت اینها را قبول کن، من هم پذیرفتم. شام آن روز که خدمت آقای لنکرانی رسیدم، آقای صابر نیز آمد و قضایا را نقل کرد و دفاعیات خود را شرح داد. زمانی که صابر دفاعیاتش را می‌خواند، مرحوم لنکرانی از شور و احساس شدید وی در دفاع از حقیقت، بسیار لذت می‌برد و حال عجیبی داشت. صابر گفت: آقا، بعضی آقایان به من دستور دادند نزد ما بیا، من قبول نکردم و نرفتم. این وکالت را نیز فقط طلبا لمرضات الله و لاحترام الرسول پذیرفته‌ام. پولی هم نمی‌خواهم. مرا بکشند هم، باید این دفاع را به آخر برسانم و ان شاء الله هم موفق می‌شوم. آقای لنکرانی هم رهنمودهای خاصی به او می‌داد و صابر فوراً جملات ایشان را برای فردا یادداشت می‌کرد و در محکمه مطرح می‌ساخت.

درگیری با وزیر بهایی هویدا

لنکرانی، عباس هویدا، نخست‌وزیر مشهور عصر پهلوی دوم، را فردی بهایی تبار و کابینه وی را شامل تعدادی وزیر بهایی می‌دانست، اما در مورد شخص وی معتقد بود که فردی لامذهب و فاقد ایمان به مسلک بهائیت است. برابر گزارش ساواک، فردی به نام نقاش‌زاده، [صفحه ۱۳۸] صبح روز ۳۰ / ۷ / ۵۰ در خانه‌ی لنکرانی از ایشان «سئوال نمود آیا صحت دارد که هویدا بهایی است؟ لنکرانی جواب داد: پدر او بهایی بوده ولی خودش هیچ مذهبی ندارد... لنکرانی ضمن حمله به امریکا و انگلیس اضافه کرد در ایران هم فعالان جهودها بر ما حکومت می‌کنند... از هیئت دولت چند وزیر باطنا یهودی ولی ظاهراً بهایی هستند.» [۱۹۳]. در گزارش «خیلی محرمانه» ساواک (مورخ ۲۴ / ۳ / ۴۴) می‌خوانیم که: «برابر اطلاع، اخیراً افراد روحانی در منزل آقای لنکرانی تماسهای مشکوک می‌گیرند و شیخ ربانی [۱۹۴] که تازه از زندان آزاد شده از طرف لنکرانی مأموریت پیدا نموده جزوهای را که از طرف اهورهوش راجع به عملیات مرحوم حسنعلی منصور و همچنین آقای هویدا نخست‌وزیر در دورانی که در خارج بودند نوشته به دست بیاورد و در دسترس عامه قرار دهد.» [۱۹۵] در همین زمینه باید به درگیری لنکرانی با یکی از وزیران بهایی کابینه هویدا (منصور روحانی) اشاره کرد. جد و پدر مرحوم حاج شیخ حسین لنکرانی، آقایان شیخ حسین فاضل و حاج شیخ علی، در مسجدی نماز می‌گزاردند که به مسجد لنکرانی موسوم بود و پس از مرگ حاج شیخ علی، تصدی آن به فرزند ارشدش حاج شیخ حسین، رسید. مسجد مزبور، در شرق پارکینگ موزه‌ی ایران باستان و ضلع شمالی کاخ ورزش (سنگلج)، پشت سازمان تربیت بدنی و نیز اداره‌ی برق - شعبه خیام - قرار دارد. در زمان شاه مخلوع، از سوی برخی مقامات دولتی وقت تعرضها و تجاوزهایی به مسجد صورت گرفت که همه جا با واکنش لنکرانی روبه‌رو گردید. از جمله، در سال ۱۳۴۵ سازمان تربیت بدنی به ریاست سرلشکر دکتر ایزدپناه، در غیاب لنکرانی از تهران، تجاوزاتی به حریم مسجد نمود ولی بعداً در اثر مراجعات و گفتگوهایی که بین لنکرانی و اولیای سازمان انجام گرفت، سازمان مذکور برای جبران این امر، در مقام گرفتن زمینی از شهردار وقت تهران (مهندس سرلک) در جنب مسجد برای توسعه‌ی فضای آن و استفاده‌ی نمازگزاران و ورزشکاران از آن برآمد. تجاوز بعدی، که درگیری حاد میان لنکرانی و مقامات دولتی را در پی داشت، توسط منصور روحانی وزیر آب و برق هویدا انجام گرفت که فردی فراماسون و عضو روتاری تهران مرکزی بود [۱۹۶] و افزون بر آن، به بهائیت شهرت داشت. وی زمانی نیز در کابینه‌ی هویدا، به وزارت کشاورزی منصوب شد و اهل نظر، عملکرد وی در این سمت را حرکتی در راستای تخریب کشاورزی ایران ارزیابی می‌کنند. [۱۹۷]. موضوع از این قرار بود که، مأموران برق منطقه‌ای تهران در دی ماه ۴۹ زمان وزارت مهندس روحانی به عنوان نصب ترانسفورماتور برق روی زمینی که قرار بود شهرداری برای [صفحه ۱۳۹] تجدید ساختمان مسجد واگذار کند، دست گذاشتند و درصدد گرفتن کوچه

و تجاوز به حریم مسجد برآمدند و غافلگیرانه آن را خراب کردند. مدتها پیش از این یورش نیز اقدام به قطع برق مسجد کردند. آقای لنکرانی، پس از اطلاع از این امر، به فوریت دست به کار شد و برای جلوگیری از این اقدام ضد اسلامی و غیرقانونی، با ادارات مختلف وقت (وزارت برق، اوقاف، دادگستری و شهرداری تهران) تماس گرفت و حتی رسماً به کلانتری ناحیه ۱۲ و دادستانی تهران برای متوقف ساختن این تصرف عدوانی، و مجازات مسببان آن، شکایت برد. [۱۹۸] و در این میان، در مراجعه به اداره برق اعتراض شدید خویش به منصور روحانی (وزیر بهایی هویدا) را بابت این تجاوز، با صدای بلند ابراز داشت. آقای محسن غنیان (داماد مرحوم مهرداد اوستا، و دوست و همسایه دیرین مرحوم لنکرانی در خانه گلوبندک) از کسانی است که شاهد اعتراض لنکرانی به وزیر بهایی بوده است. وی در گفتگو با نگارنده (مورخ ۲۳ مرداد ۱۳۸۱) اظهار داشت: آقای لنکرانی بر سر مسجد با منصور روحانی وزیر هویدا سخت درگیر بود. مسجد ایشان در مجاورت اداره برق قرار داشت و روحانی می‌خواست مسجد را تخریب کرده، جزء اداره برق قرار دهد. هم مسجد، به تدریج حالت نیمه مخروبه پیدا کرده بود و هم شخص وزیر با اسلام عناد داشت و می‌خواست در آن حدود، مسجدی وجود نداشته باشد. در حدود سالهای ۵۱ و ۵۲ شمسی، در یک روز آقا و من و چند تن دیگر از دوستان، پیاده از منزل ایشان به راه افتادیم و از سمت پارک شهر به اداره برق رفتیم. در آنجا به آقا گفتند: جناب وزیر در طبقه بالا تشریف دارند و شما نزد ایشان بروید. آقا با عصبانیت زیاد گفت: «من نمی‌آیم» و افزود: - اگر هم این آقا را بینم، با این عصا او را داغون می‌کنم! من این مسجد را از اینها می‌گیرم و پدرشان را هم درمی‌آورم! سر و صدای آقا که بالا گرفت، سه چهار نفر از مسئولان اداره نزد ایشان آمدند و قول دادند که وزیر دست از سر مسجد برداشته، آن را به آقا پس خواهد داد. خلاصه، آبی آوردند و آقا نوشیدند و مقداری استراحت کردند، تا عصبانیتشان کاهش یافت. سپس ایشان را دعوت کردند که: «بیاید مسجد را ببینید.» به اتفاق آنها به مسجد رفتیم. در مسجد را باز کردند و آقا از آن بازدید کرد و نهایتاً به منزل بازگشتیم.

سرهنگ لطیف بیگلری، هم رزم لنکرانی بر ضد رژیم پهلوی و بهائیت

سرهنگ لطیف بیگلری، از افسران شجاع و مبارز و پارسای عصر پهلوی است که اعمالش [صفحه ۱۴۰] تحت کنترل دقیق ساواک قرار داشت [۱۹۹] و به علت افشاگریهای مکرر علیه مقامات بلند پایه رژیم در دولت و ارتش، به زندان افتاد و نهایتاً خلع درجه و از ارتش اخراج شد. وی نسخه‌ای از نامه مفصل و کوبنده‌ی خود به شاه، مورخ اردیبهشت ۱۳۴۲، مبنی بر گزارش اختلاس و سوءاستفاده هنگفت سرلشکر صنیعی بهایی (معاون وقت وزارت جنگ) را در همان ایام به امام امت داد، که بعداً در یورش مأموران دستگاه به خانه امام در قم، به دست ساواک افتاد (متن نامه را می‌توان در کتاب سیر مبارزات امام خمینی در آینه اسناد به روایت اسناد ساواک، جلد هفتم، چاپ مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۵۵۷ به بعد، مشاهده کرد). بیگلری، با آیت‌الله لنکرانی از نزدیک دوستی و همکاری داشت و چشمان حساس ساواک، روابط آن دو را تعقیب می‌کرد. [۲۰۰]. بیگلری علیه سپهد اسدالله خان صنیعی (وزیر جنگ بهایی هویدا) و سپهد علی‌خان شجاعی و سایرین در مورد دهها میلیون تومان سوءاستفاده از اراضی عباس‌آباد و غیره، اعلام جرم کرد و گام مهم‌تر وی در انتقاد از مظالم رژیم، نامه‌ی سرگشاده‌ی وی به شاه در پنجم تیر ۱۳۵۰ بود که ضمن آن راجع به عدم آزادی انتخابات و نقض مواد قانون اساسی توسط احزاب ایران نوین (به رهبری امیر عباس هویدا) و مردم (به رهبری علم) هشدار داد و همچنین ضمن انتقاد از بهایی بودن امیر عباس هویدا (رهبران ایران نوین) و تصرف او در بیت‌المال به نفع اهداف حزبی و تبدیل انتخابات به انتصابات، اعلام رسمی آزادی انتخابات از سوی شاه و عدم تضییق دولت برای فعالیتهای انتخاباتی مردم را خواستار گشت. بیگلری نامه‌ی مزبور را جهت اقدام قانونی، برای نخست‌وزیر و وزیر کشور ارسال نمود. بخشی از نامه‌ی وی را - که با توجه به اختناق شدید حاکم بر کشور در آن زمان، و نظامی بودن نویسنده، گامی بسیار تند و متهورانه بوده است - با هم می‌خوانیم: چنانچه [اعلی حضرت] با مراتب پیشنهادی بالا- موافقت نفرمایند و در مقابل، همان برنامه‌ی (انتصابات

حزبی) با قبای (انتصابات حزبی) ادامه یافته و انجام پذیرفته، در این صورت اولاً چنین انتخابات مبتدل مورد قبول ملت ایران نبوده و آن را تحریم می‌نماید. ثالثاً چون هر دو حزب، سر و ته یک کرباس هستند و از یک منبع الهام می‌گیرند و انتخابات هم به مفهوم واقعی و وسیع کلمه وجود خارجی نداشته و نخواهد داشت، بنابراین پیشنهاد می‌گردد که امر فرماید به این خیمه شب‌بازی خاتمه داده و این برنامه‌ی مبتدل را تعطیل و در مقابل جنابان آقایان هویدا و علم، با شرکت سازمان امنیت کماکان کمیسیونی تشکیل و عناصر مورد نظرشان را تعیین و طبق اعلامیه‌ای به نام نماینده احزاب معرفی و بدین وسیله از اتلاف و ایجاد سر و صدا و مخصوصاً از انجام هزینه‌های بی‌مورد جلوگیری و آن هزینه‌ها را هم [صفحه ۱۴۱] برای گرسنگان منطقه بلوچستان و سیستان - زابل - شیراز و غیره اختصاص دهند.. واکنش رژیم در برابر این اقدام، پیشاپیش معلوم بود: درست در همان روز ارسال نامه، یعنی پنجم تیر ۱۳۵۰، سرهنگ بیگلری توسط دادگاههای نظامی ارتش (تحت امر امرای بهایی) از ارتش اخراج شد.

پاورقی

- [۱] تعبیر مرحوم ابراهیم فخرایی (یار و وزیر فرهنگ میرزا کوچک خان) در کتاب سردار جنگل؛ میرزا کوچک خان (چ ۹، انتشارات جاویدان، تهران، ۵۷) از لنکرانی.
- [۲] وی فقیه برجسته و مبارز تهران در عصر قاجار و پهلوی، و برادر مرحومان آقا نجفی و حاج آقا نورالله اصفهانی است که در زمان رضا خان به اصفهان تبعید و در آن شهر به نحوی مشکوک درگذشت.
- [۳] برای آشنایی با شرح حال کوتاه از مرحوم لنکرانی ر. ک: «یک قرن مبارزه؛ به مناسبت دومین سالگرد درگذشت آیت‌الله حاج شیخ حسین لنکرانی»، روزنامه‌ی رسالت، شم ۱۹، ۱۵۵۹، خرداد ۱۳۷۰، ص ۴. هفته‌نامه ندای قومس، شم ۲۳، ۷ مرداد ۱۳۷۰، ص ۴ افزون بر این، یک مصاحبه و چندین مقاله از راقم سطور راجع به مبارزات سیاسی آن مرحوم و روابط وی با امام خمینی در مجله‌ی تاریخی معاصر ایران، فصل‌نامه مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، شم ۱۳ به بعد، درج شده است.
- [۴] ر. ک: فتحی (آتشباک)، نصرت‌الله، «خدا مردی وارسته»، مجلد امید ایران، شم ۶۷۰، س ۱۳۴۶؛ برگ عیش، تهران، اسفند ۴۷، ص ۱۷ به بعد.
- [۵] خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، ترجمه علی کاظمی، مقدمه و تعلیقات حاج شیخ حسین لنکرانی، چ سوم، بی‌نا (مراکز پخش: مکتبه النجاح، انتشارات فراهانی و...)، تهران، شهریور ۱۳۶۱، صص ۸۳-۸۴.
- [۶] اظهارات لنکرانی در منزل خویش برای خواهران عضو حزب جمهوری اسلامی و شاغل در اداره‌ی امور تربیتی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳ مرداد ۱۳۶۱.
- [۷] گنجینه‌ی معرفت یا گوشه‌هایی از خاطرات سیاسی و اندیشه‌های مرجع و اندیشمند بزرگ دنیای تشیع... حاج شیخ حسین لنکرانی، تهیه و تنظیم از: محمود رامیان، مخطوط، دفتر اول، تهران، ۱۹ خرداد ۱۳۶۰، ص ۲۷۴.
- [۸] جالب این است که عباس افندی (برادرزاده‌ی ازل، و پیشوای مشهور بهاییان) در لوحی که «به واسطه‌ی عبدالحسین تفتی» («آواره‌ی» سابق، «آیتی» لاحق) بر ضد عمومی خویش (یحیی صبح ازل، پیشوای ازلیان) صادر کرده تصریح می‌کند که وی در حال حاضر، «در جزیره‌ی قبرس... تحت حمایت انگلیس است...» (اسرار الآثار، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ۵ / ۳۵۹) - ع. منذر.
- [۹] خاطرات سیاسی و تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، صص ۴-۷.
- [۱۰] انشعاب در بهائیت، ص ۲۹۱.
- [۱۱] بی‌تأثیر.

- [۱۲] از زمان عباس افندی (جانشین میرزا حسینعلی بهاء)، مرکز بهائیت از عکا به حیفا (هر دو، واقع در اسرائیل کنونی) انتقال یافت -ع. منذر.
- [۱۳] کسروی، احمد، بهایی‌گری، کتابفروشی پایدار، تهران، بی‌تا، صص ۱۲۱-۱۲۲.
- [۱۴] عین این نامه فعلا در یکی از کتابخانه‌های بزرگ اروپا موجود می‌باشد - آدمیت.
- [۱۵] این کتاب از مآخذ تاریخی کهن بایه است که مشخصات کامل کتابشناسی آن از قرار زیر است: نقطه الکاف در تاریخ ظهور باب و وقایع هشت سال اول از تاریخ بایه، حاجی میرزا جانی کاشانی، به سعی و اهتمام ادوارد براون، لندن ۱۳۲۸ ق/ ۱۹۱۰ م. ضمنا مرحوم استاد محیط طباطبایی در انتساب نسخه‌ی یاد شده به شخص میرزا جانی کاشانی، تأملات محققانه‌ای داشته، آن را مربوط به فرد دیگری از قدمای بایه می‌داند، که می‌توان آن را از مقالات ایشان در ماه‌نامه گوهر، نشریه‌ی بنیاد نیکوکاری نوریانی، تابستان و پاییز ۱۳۵۵ ش بازجست -ع. منذر.
- [۱۶] در اصل، همه جا: تومانکی بود که همراه با قرائت خارجی آن اصلاح شد -ع. منذر.
- [۱۷] امیر کبیر و ایران، با مقدمه‌ی محمود محمود، چ اول، انتشارات بنگاه آذر، تهران ۱۳۲۳، قسمت اول، صص ۲۵۶ - ۲۵۸. نیز ر.ک: همان، متن کامل، چ دوم، مؤسسه مطبوعاتی امیر کبیر، تهران ۱۳۳۴، صص ۲۰۷-۲۰۸. در مورد براون، و روابط با ازلیها، البته عبدالحسین آیتی نظر دیگری دارد. وی در کشف الحیل (ج ۲، چ چهارم، صص ۴۳-۴۵) اقدام براون به طبع آثار قدیم بایان (به نفع ازلیها) را ناشی از ضدیت با بهائیت، و نه جانبداری از ازلیان، می‌شمارد. به نوشته او - که با براون مکاتبه داشته - براون «می‌گفت: چه کنم، من بهائیت را این طور شناخته‌ام که اگر اندکی بیش از این ترقی کند اصلا آزادی و اخلاق و درستی و راستی از دنیا معدوم خواهد شد!» (همان، ص ۴۵).
- [۱۸] شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، بهمن ۱۳۵۵، ص ۴۵۷. توجه: همه‌ی مواردی که در مقاله حاضر، به کتاب امیر کبیر و ایران ارجاع شده - به استثنای پاورقی پیشین - همگی به چاپ پنجم این کتاب (انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۵۵) بازمی‌گردد.
- [۱۹] عبدالله بهرامی، از صاحب منصبان مطلع نظمیه در مشروطه‌ی دوم، به طنز و تعریض می‌نویسد: عباس افندی «تنها پیغمبری بود که اجر خود را در این دنیا دریافت نموده و سیلی نقد را به حلوی نسیه ترجیح داده است!» (خاطرات عبدالله بهرامی، ص ۳۵).
- [۲۰] ر.ک: سوابق رضاخان و کودتای سوم حوت ۱۲۹۹، گفتگو با محمدرضا آشتیانی‌زاده، به اهتمام سهلعلی مددی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، صص ۱۰۶ به بعد. درباره عین‌الملک و پیوند او با رژیم کودتا، باز هم در طول مقاله توضیحاتی خواهیم داد.
- [۲۱] ر.ک: مقدمه‌ی اسماعیل راین بر ترجمه‌ی کتاب اختناق ایران، نوشته‌ی مستر شوستر، ترجمه‌ی ابوالحسن موسوی شوشتری، صص ۱۰-۱۱.
- [۲۲] درباره‌ی وی ر.ک: سلطنت علم و دولت فقر، علی ابوالحسنی (منذر)، دفتر انتشارات اسلامی، قم ۱۳۷۴ - ۳۶۰/۱، ۳۶۵.
- [۲۳] سخن‌رانی در جمع اعضای حزب جمهوری اسلامی م، ۱۳ / ۵ / ۶۳.
- [۲۴] تعلیم دیده.
- [۲۵] همچون: برخی بررسیها درباره‌ی جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، شرکت سهامی خاص انتشارات توده، تهران ۱۳۵۸، ص ۵۱۵ به بعد. چاپ اول این کتاب، توسط حزب توده در سال ۱۳۴۷ ش (و ظاهرا در لایپزیک) منتشر شد. نمونه‌هایی از کلام احسان‌الله طبری در تعریف از بایه در کتاب مزبور آمده است. ضمنا باید توجه داشت که مطالب مزبور، مربوط به زمانی است که احسان طبری تئورسین مارکسیستها محسوب شده، هنوز توبه نکرده بود.
- [۲۶] مفتاح باب‌الابواب یا تاریخ باب و بهاء، میرزا محمد مهدی خان زعیم‌الدوله‌ی تبریزی، ترجمه‌ی حاج شیخ حسن فرید

گلپایگانی، با مقدمه‌ی حاج میرزا عباسقلی چرندابی، کتابخانه‌ی شمس، تهران ۱۳۴۰، ص ۱۲۵. به توضیح این مأخذ، بیت در اصطلاح خطاطان فارسی، برابر پنجاه حرف است.

[۲۷] فتنه‌ی باب، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، مقالات و تعلیقات عبدالحسین نوایی، ج ۲، انتشارات بابک، تهران ۱۳۵۱، ص ۱۳.

[۲۸] همان، ص ۲۸.

[۲۹] ر. ک: عهد اعلی - زندگانی حضرت باب، ابوالقاسم افغان، ویرایش هما تاج بازیار، Oxford Oneworld، ص ۳۰۳، البته اینکه گفته است «احدی از عرفا و علما قادر به فهم معنی» نوشته‌ها و منشآت وی نیستند از جهاتی درست است! اما معلوم نیست اگر علما و عرفا مناجاتهای ساخته‌ی وی را نمی‌فهمیدند، چگونه بین آنها و ادعیه‌ی اهل بیت (ع) فرقی نمی‌گذارده‌اند؟!.

[۳۰] منظومه‌ای شعری با پانصد بیت و هزار مصرع.

[۳۱] تباہ. به احسن خطوط و اسهل وجوه به تمام آورده. مؤلف مجمع الفصحاء هم (در ص ۳۴۵ از جلد دوم آن کتاب) این مطلب را ذکر نموده است. (یادگار، س ۴، شم ۸، ص ۳۲)، چنان که هدایت الله لسان‌الملک سپهر نیز در تذکره‌ی خود تصریح می‌کند: میرزا مهدی «شکسته را چون اساتید سلف نگاشته و در سرعت تحریر معروف آفاق گشت». (تذکره‌ی خوش‌نویسان، افسر انتشارات یساولی «فرهنگسرا»، تهران، بی‌تا، ص ۱۳۹).

[۳۲] منابع بهایی، شخص نظامی کتک زننده باب (پس از پیدا شدن وی) را فردی به نام «قوچعلی سلطان»، و فرمانده فوج تیراندازی کننده به سوی باب در شلیک آخر را نیز آقاجان خان سرتیپ فوج خمسه (یا آقاجان بیک خمسه‌ای) معرفی می‌کنند. محمدعلی فیضی، مبلغ و مورخ بهایی، می‌نویسد: «پس از شلیک دور اول و گسیخته شدن طناب باب و پیدا کردن باب «قوچعلی سلطان» گریبان آن حضرت را گرفته و به شدت لطماتی چند بر سر و صورت حضرت نواخته از حجره بیرون آورد و آقاجان بیک خمسه‌ای، فرمانده فوج ناصری، به میدان آمده با عده سربازان تحت فرمان، خود حاضر برای تنفیذ حکم گردید.» حضرت نقطه اولی ۱۲۳۵ - ۱۲۶۶ هجری / ۱۸۱۹ - ۱۸۵۰ میلادی، محمدعلی فیضی، آذر ۱۳۵۲، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۶ بدیع، ص ۳۴۲. نیز ر. ک: مطالع الانوار - BREAKERS THE DAWN تلخیص تاریخ نیل زرنندی، ترجمه و تلخیص عبدالحمید اشراق خاوری، مؤسسه ملی مطبوعات، امری، ۱۳۴ بدیع، ص ۵۰۲؛ ظهور الحق، ۳ / ۱۷؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ۲۵۸ - ۱ / ۲۴۷. جالب این است که به نوشته‌ی همین‌گونه منابع، فرماندهان مسلمان در شلیک اول حاضر به تیراندازی به باب نشده و این کار به سام خان ارمنی واگذار شد، اما در باب آخر، «فوجی دیگر از عساکر مسلم آذربایجان» باب را هدف تیر قرار دادند (تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاء‌الله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۱۳).

عبدالحمید اشراق خاوری می‌نویسد:

سام خان مسیحی در بار آخر شلیک به باب، از اعدام باب امتناع جست و پس از امتناع او، «فی الفور آقاجان خان سرتیپ فوج خمسه حاضر شد و فوج خود را که به فوج خاصه‌ی ناصری موسوم بود حرکت داد که این کار را من می‌کنم و این ثواب را من می‌برم. پس به همان ترتیب و تفصیل اول بستند و حکم به شلیک دادند. برعکس اول که فقط یک تیر به طناب خورده هر دو بدون آسیب به زمین آمده بودند این دفعه دیدند که آن دو هیکل از شدت ضرب یک هیکل شده به یکدیگر ملصق گردیدند...» (مطالع الانوار...، ص ۵۰۲؛ ظهور الحق، ۳ / ۱۷).

بر این اساس، جای این سؤال وجود دارد که در میانه شلیک بار اول و دوم چه اتفاق رخ داد که فوج مسلمان و فرمانده عالی آن، از امتناع اولیه خویش دست شسته، داوطلبانه تیراندازی به سوی باب را پذیرفت؟.

[۳۳] روزگاری که گذشت، اتویوگرافی، صنعتی‌زاده کرمانی، انتشارات ابن‌سینا، تهران ۱۳۴۶، ص ۲۳۷.

[۳۴] آقای لنکرانی، تعبیر تند و عامیانه‌ی این لفظ را از دولت‌آبادی شنیده، نقل می‌کرد، که ما در بازگویی، معادل محترمانه‌تر آن

را در متن ذکر کردیم.

[۳۵] حیات یحیی، ۴ / ۴۴۴.

[۳۶] ر. ک: خاطرات احتشام السلطنه، ص ۵۲۹.

[۳۷] ر. ک: خاطرات عبدالله بهرامی، صص ۱۵-۱۶.

[۳۸] اسرار الآثار، فاضل مازندرانی، ۵ / ۳۶۲-۳۶۳.

[۳۹] ر. ک: اسناد و مدارک درباره بهایی گری، صبحی، چ سید هادی خسروشاهی، ص ۲۰۳.

[۴۰] اسرار الآثار، ۵ / ۳۶۲. و نیز ر. ک: باب کیست و سخن او چیست، نورالدین چهاردهی، ص ۱۵۷.

[۴۱] ر. ک: اسرار الآثار، همان، صص ۲۵۲-۲۵۳. برای تقبیح شدید و مکرر میرزا هادی دولت آبادی در آثار حسینعلی بهاء

همچنین ر. ک: اشرفات: الواح مبارکه‌ی حضرت بهاءالله جل ذکرة الاعلی، شامل: اشرفات و چند لوح دیگر، بی‌نا بی‌تا، خط

نستعلقی، صص ۱۹۷، ۱۵۷، ۱۶۳-۱۶۴.

[۴۲] ر. ک: خاطرات سید علی محمد دولت آبادی، انتشارات فردوسی باضافه اسلام و ایران، تهران ۱۳۶۲، ص ۱۱.

[۴۳] عهد اعلی...، ص ۵۰۵.

[۴۴] صبح ازل، در ۱۱ جمادی الاول ۱۳۳۰ ق (۲۹ آوریل ۱۹۱۲) به سن ۸۲ سالگی در شهر فاماگوستا «ماغوسا» ی قبرس درگذشت

و در یک مایلی آن شهر به خاک رفت (ر. ک: تعلیقات عبدالحسین نوایی بر کتاب «فتنه‌ی باب»، علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه، چ ۲،

انتشارات بابک، تهران ۱۳۵۱، صص ۲۲۷-۲۲۸؛ اسرار الآثار، فاضل مازندرانی، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع، ۵ / ۳۰۹-

۳۱۰).

[۴۵] سخنان آقای آگاه، در مورد عدول میرزا یحیی دولت آبادی از بابت، کاملاً درست، و مطابق با شواهد و قرائن متقن تاریخی

است. تبلیغ وی (در اواخر عمر) به نفع اسلام در اروپا را نیز می‌توان پذیرفت. اما اینکه میرزا یحیی را «مسلمان به تمام معنی» شمرده،

خالی از مبالغه و اغراق نیست. زیرا، یحیی دولت آبادی (آن گونه که به وضوح از مندرجات خاطرات وی در کتاب حیات یحیی

برمی‌آید) به هر حال گرفتار برخی غریزدگیها و انحرافات فکری از مندرجات خاطرات وی در کتاب حیات یحیی برمی‌آید) به

هرحال گرفتار برخی غریزدگیها و انحرافات فردی بوده و برای نمونه، خود و خواهرش از کشف حجاب رضاخانی در ایران

هواداری می‌کرده‌اند.

[۴۶] بدشت ناحیه‌ای سرسبز و خرم در حوالی شاهرود است که بایان در سال ۱۲۶۴ ق در آنجا اردو زدند و قره‌العین روزی (با نقشه

قبلی) بی‌حجاب و آرایش کرده در جمع مردان ظاهر شد و اعلام کرد با ظهور باب، دوران اسلام به پایان رسیده، احکام و مقررات

آن لغو شده است! و حسینعلی بهاء نیز با خواندن آیات مربوط به قیامت، از نظریات وی طرفداری کرد. شرح این ماجرا در تواریخ

مختلف - اعم از بابی و بهایی و مسلمان - آمده است.

[۴۷] تاریخ ظهور دیانت حضرت باب و حضرت بهاءالله، به خط میرزا ابوالفضل گلپایگانی، ص ۳۳. البته جناب گلپایگانی، مدعی

شده «کبار علمای ایران» به باب گرویدند، که پیداست جنبه اغراق دارد.

[۴۸]، اصفهان ۱۳۲۴) صص ۲۱۴-۲۱۵.

[۴۹] همان، ص ۲۱۶.

[۵۰] اسناد وزارت امور خارجه‌ی انگلیس، شم ۱۵۴ / ۶۰، مورخ ۲۳ نوامبر ۱۸۵۰.

[۵۱] ر. ک: ظهور الحق، ۳ / ۱۷۳-۱۷۴؛ فتنه‌ی باب، اعتضاد السلطنه، ص ۳۴.

[۵۲] الكواكب الدرر فی مآثر البهائیه، عبدالحسین آواره، مطبعه سعادت، مصر ۱۳۴۲ ق، ۱ / ۱۳۰. نیز ر. ک: مطالع الانوار...، ص

۲۷۲.

[۵۳] ظهور الحق، ۳ / ۱۰۹ - ۱۱۰.

[۵۴] زیرا، خاطرات یاد شده به صراحت ریشه مسلک باب و بهاء، را استعماری معرفی می‌کند.

[۵۵] حتی گفته می‌شود که سید عباس علوی، مبلغ مشهور بهایی، در کتاب خود به کلی منکر وجود شخصی به نام کینیاژ دالگوروکی شده است! (ر. ک: پرنس دالگوروکی، مرتضی احمد، آ، چ سوم، انتشارات دارالکتب الاسلامیه، تهران ۱۳۴۶، ص ۳۹) وجود فردی به نام پرنس دالگوروکی به عنوان سفیر روسیه در ایران زمان امیرکبیر، از مسلمات تاریخ است.

[۵۶] در این باره علاوه بر کتاب بهایی‌گری نوشته‌ی کسروی، ر. ک: راهنمای کتاب، س ۶، شم ۱ و ۲، فروردین و اردیبهشت ۱۳۴۲، صص ۲۵-۲۶، مقاله‌ی مجتبی مینوی در انتقاد از کتاب شرح زندگانی من، نوشته‌ی عبدالله مستوفی؛ یادگار، س ۵، شم ۸ و ۹، ص ۱۴۸؛ امیرکبیر و ایران، آدمیت، ص ۴۵۶.

[۵۷] ر. ک: پرنس دالگوروکی، مرتضی احمد. آ، همان؛ روحانی، ضیاءالدین، مزدوران استعمار در لباس مذهب، با مقدمه‌ی آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی، چ ۳، انتشارات فراهانی، تهران ۱۳۴۸، صص ۳۴ و ۸۶ به بعد.

[۵۸] ر. ک: خادمی (شیرازی)، محمدعلی، بهاییان دیگر چه می‌گویند؟ بی‌بهای باب و بهاء، چاپخانه‌ی نور شیراز، فروردین ۱۳۲۷ ش، ص ۱۰۳ به بعد؛ هاشمی رفسنجانی، علی‌اکبر، امیرکبیر یا قهرمان مبارزه با استعمار، چ ۲، دفتر انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه‌ی مدرسین حوزه‌ی علمیه قم)، ۱۳۶۲، صص ۲۰۹ - ۲۱۴؛ کاظم مراد، عباس، البایه و البهائیه و مصادر دراستهما، مطبعه‌ی الارشاد، بغداد ۱۴۰۲ ق / ۱۹۸۲ م، صص ۵۵ - ۶۰.

[۵۹] چهاردهی، نورالدین، باب کیست و سخن او چیست؟، صص ۱۷۱، ۷۷ و ۲۴۵.

[۶۰] شرح زندگانی من، ۱ / ۴۲.

[۶۱] میمندی‌نژاد، محمدحسن، نعل وارونه، کلاه بزرگ، تهران، ص ۴۱.

[۶۲] هنگام ایراد این سخنان، هنوز فروپاشی شوروی آغاز نشده، جمهوریهای مستقل آسیای مرکزی نظیر ترکمنستان، جزیری از شوروی محسوب می‌شدند.

[۶۳] مرحوم لنکرانی در ۳۱ مرداد ۶۱ نیز در سخنرانی برای جمعی از خواهران عضو حزب جمهوری اسلامی (و شاغل در اداره‌ی امور تربیتی آموزش و پرورش) اظهار داشته بود: «روسیه تزاری، از قفقاز شیعه که مدت زیادی از اشغال آن نگذشته بود، نگران بود و برای رفع این نگرانی، تدابیری به کار می‌برد. یکی از مهم‌ترین این تدابیر، آن بود که به انحاء مختلف می‌کوشید عقاید شیعی را (که مایه‌ی اتحاد و پایداری آنها در برابر اجنبی اشغالگر بود) در اهالی قفقاز سست و متزلزل کند. لذا به منظور اخلال در اعتقاد قفقاز شیعه‌اش به مهدویت، اولین سازمان مهم جاسوسی به اسم «مشرق الاذکار» بهاییان را در عشق‌آباد واقع در ترکمنستان خطه‌ی خراسان تازه شکارش (که اهالی آن سنی و نسبت به باب و بهاء، بی‌تفاوت بودند) بنا می‌کند.» به گفته‌ی آن مرحوم: «روس تزاری برای مبارزه با اسلام و اخلال در افکار و عقاید مذهبی مسلمانان، از این گونه فعالیت‌های شیطانی و مخرب، زیاد داشته است که به عنوان یکی از مهم‌ترین آنها، می‌توان به القائنات سوء بالگونیک فتحعلی آخوندوف (رئیس دفتر نایب السلطنه روسیه در قفقاز) بر ضد (عقاید) و نیز «خط» و «القباء» رایج اسلامی اشاره کرد که توضیح آن فرصت دیگری می‌طلبد.»

[۶۴] در صفحات آینده پیرامون دم خروسهای متعدد ارتباط با سران بابت و بهائیت با روس تزاری، و نقش سفیر روسیه در حمایت از بهاء، به طور مستند توضیح خواهیم داد.

[۶۵] با توجه به تاریخ مأموریت روتشتاین در ایران (فاصله فوریه ۱۹۲۱ تا مه ۱۹۲۲ یعنی حدود اسفند ۱۲۹۹ تا اواخر اردیبهشت ۱۳۰۰) زمان انتشار خاطرات منسوب به دالگوروکی (برای نخستین بار) در ایران معلوم می‌شود - ع. مندر.

- [۶۶] برخی بررسیها درباره‌ی جهان‌بینیها و جنبشهای اجتماعی در ایران، احسان طبری، چاپ شرکت سهامی خاص انتشارات توده، تهران ۱۳۵۸، ص ۵۱۵.
- [۶۷] همان، ص ۵۱۶.
- [۶۸] همان، ص ۵۲۱.
- [۶۹] همان، ص ۵۲۵.
- [۷۰] باب در مورد زنان و به قصد افشاء نیت واقعی باب، مکشوف و بی‌پرده در مقابل مردان ظاهر شد... (همان، ص ۵۲۳ و نیز ر.ک: ص ۵۲۱).
- [۷۱] گوشه‌های فاش نشده‌ای از تاریخ، چند چشمه از عملیات حیرت‌انگیز کینیاز دالگوروکی جاسوس اسرارآمیز روسیه تزاری...، با مقدمه‌ی ابوالقاسم مرعشی، چ سوم: کتابفروشی حافظ، تهران، بی‌تا، ص ۶.
- [۷۲] مؤسسه ملی مطبوعات امری، سال ۱۱۹ بدیع ص ۴۹؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ۱ / ۲۴۷ - ۲۵۸.
- [۷۳] آدمیت، فریدون، امیر کبیر و ایران، صص ۴۴۹ - ۴۵۰.
- [۷۴] نقطه‌الکاف، به اهتمام ادوارد براون، صص ۲۳۳ - ۲۳۴.
- [۷۵] قرن بدیع، شوقی افندی، ۲ / ۳۳، ۸۳ و ۸۶؛ مطالع الانوار...، صص ۵۹۳ - ۵۹۴ و ۶۱۱ - ۶۱۲ و ۶۱۸؛ الکوکب الدریه، آواره، ۱ / ۳۳۶؛ بهاء‌الله و عصر جدید، دکتر اسلمونت، ص ۴۴؛ عهد اعلی...، ابوالقاسم افنان، ص ۴۹۸ - ۴۹۹، ۴۹۹ و ۵۰۰؛ قبله‌ی عالم؛ ناصرالدین شاه و پادشاهی ایران، عباس امانت، ترجمه حسن کامشاد، نشر کارنامه، تهران ۱۳۸۳، صص ۲۹۷ - ۲۹۸؛ الواح مبارکه‌ی حضرت بهاء‌الله جل ذکره الاعلی شامل: اشراقات و چند لوح دیگر، بی‌تا، بی‌نا، بی‌تا، خط نستعلیق، صص ۱۰۳ - ۱۰۴ و ۱۵۵؛ لوح خطاب به شیخ محمدتقی اصفهانی معروف به نجفی، حسینعلی بهاء، لجنه‌ی نشر آثار امری، لانگنه‌ین، ۱۳۸ بدیع، صص ۱۴ - ۱۶.
- [۷۶] ر. ک، کتاب مبین، حسینعلی بهاء، چ ۱۳۰۸، ص ۷۶. نسخه خطی، ص ۷۸؛ قرن بدیع، شوقی افندی، ۲ / ۸۶.
- [۷۷] ر. ک: کشف الحیل، آیتی، چ ۷، ۱ / ۶۲ و ۲ / ۸۷، چ ۴؛ فلسفه‌ی نیکو، میرزا حسن نیکو، بنگاه مطبوعاتی فراهانی، تهران ۱۳۴۲، با مقدمه‌ی دکتر احسان‌الله نیکو، ۴ / ۸۶؛ فتنه‌ی باب، اعتضاد السلطنه، توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۱۹۴؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران...، عبدالله شهبازی، تاریخ معاصر ایران، س ۷، شم ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۲۰.
- [۷۸] تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسمت اول، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، ص ۴۳۱؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری...، ص ۲۰.
- [۷۹] تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسمت ۱، صص ۴۹۱ - ۴۹۶. تقی‌زاده هم تصریح دارد که: میرزا عزیزالله خان ورقاء، از اصحاب عباس افندی، مستخدم بانک استقراضی روسیه در تهران بود (یادگار، س ۵، شم ۶ و ۷، ص ۱۳۰).
- [۸۰] مصابیح هدایت، عزیزالله سلیمانی، ۵ / ۲۱۳ - ۲۱۸؛ جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری...، همان، ص ۲۱.
- [۸۱] مصابیح هدایت، تهران، ۱ / ۱۸۱، ۱۳۲۶.
- [۸۲] ر. ک: مفتاح باب الابواب، ترجمه شیخ حسن فرید گلپایگانی، ص ۷۱.
- [۸۳] قرن بدیع، ۲ / ۳۳.
- [۸۴] مطالع الانوار...، ص ۵۹۳. توجه شود به تعبیر جناب سفیر، که از حسینعلی نوری به عنوان «امانت» سفارت روسیه یاد و صدراعظم ایران را در صورت وارد شدن هرگونه آسیب به وی، شدیداً تهدید کرده، «مسئول سفارت روس» شناخته است! سخنانی که به وضوح، بوی تحمت الحمایگی بهاء به روسیه، و بهره‌گیری سفیر از امتیاز کاپیتولاسیون (مفاد قرارداد ترکمانچای) برای حفظ جان وی، می‌دهد.

[۸۵] ایران و قضیه‌ی ایران، ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی، ۱ / ۸۳.

[۸۶] همان، ۱ / ۱۳۹ به بعد.

[۸۷] ایران از نفوذ مسالمت‌آمیز تا تحت الحمایگی (۱۸۶۰ - ۱۹۱۹)، ترجمه‌ی مریم میراحمدی، مؤسسه انتشارات معین، تهران ۱۳۶۷، ص ۱۰۷.

[۸۸] کتابچه‌ی فوق‌را وزیر مختار وقت ایران در پترزبورگ (میرزا محمود خان علاءالملک) توسط جاسوسهای مخفی خویش بسته و ترجمه‌ی آن را همراه نامه‌ای در توضیح ماجرا، در جمادی الثانی ۱۳۰۶ برای امین السلطان (صدراعظم ناصرالدین شاه) فرستاده است. برای متن کتابچه و نامه‌ی علاءالملک ر. ک: گزارشهای سیاسی علاءالملک، صص ۳۶ - ۷۴. فصلی از این کتابچه، به راه شوسه‌ی عشق‌آباد - خراسان، و موقعیت استراتژیک آن منطقه اختصاص دارد. ر. ک: همان، ص ۶۸ به بعد.

[۸۹] ر. ک: ایران و قضیه‌ی ایران، لرد کرزن، ترجمه‌ی غلامعلی وحید مازندرانی، ۱ / ۱۳۹ - ۱۴۲.

[۹۰] ر. ک: گزارشهای سیاسی علاءالملک، گردآوری ابراهیم صفایی، صص ۱۶۹ - ۱۷۶.

[۹۱] بهایی‌گری، کتابفروشی پایدار، تهران، بی‌تا، ص ۱۲۱.

[۹۲] ظهور الحق، ج ۸، قسمت دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، ص ۹۹۵ به بعد.

[۹۳] وی پسر دوم حاجی میرزا تاجر شیرازی بود که دایی بزرگ میرزا علی محمد باب قلمداد می‌شد. ر. ک: عهد اعلی...، ابوالقاسم افغان، ص ۱۲۹.

[۹۴] کرسیها.

[۹۵] نقره.

[۹۶] اسدالله علیزاد، از بهاییان مقیم عشق‌آباد، ضمن اشاره به حضور «ژنرال سوپوتیچ به نمایندگی از طرف شخص امپراتور روسیه در سال ۱۹۰۲ در مراسم گذاشتن اولین سنگ بنا»ی مشرق‌الاذکار، تصویر وکیل‌الدوله، بهاییان و ژنرال روسی را آورده است. ر. ک: سالهای سکوت، بهاییان روسیه ۱۹۳۸ - ۱۹۴۶، خاطرات اسدالله علیزاد، از انتشارات ۹۹۹۱، Century Press Australia، صص ۲۱ و ۲۳.

[۹۷] تاریخ ظهور الحق، ج ۸، قسمت دوم، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۲ بدیع، صص ۹۹۵ - ۹۹۸.

[۹۸] همان، صص ۱۰۰۰ و ۱۰۰۱. درباره‌ی عشق‌آباد، بهاییها و روسها. ر. ک: خاطرات صبحی درباره‌ی بابی‌گری و بهایی‌گری، چ دوم، کتابفروشی سروش، تبریز ۱۳۴۳، با مقدمه‌ی سید هادی خسروشاهی، ص ۷۱ به بعد؛ اسناد و مدارک درباره‌ی بهایی‌گری، فضل‌الله صبحی مهدی، با مقدمه‌ی ابورشاد (سید هادی خسروشاهی)، نشر عصر جدید، ص ۴۷ و نیز صص ۵۶ و ۶۰، ۵۷ و ۷۰ به بعد.

[۹۹] تاریخ ظهور الحق، صص ۱۰۰۳ و ۱۰۰۴، نیز ر. ک: مصابیح هدایت، عزیزالله سلیمانی، ۳ / ۲۵.]

[۱۰۰] ر. ک: الکواکب الدریه، آواره، ۱ / ۴۹۵ و ۴۹۷. درباره‌ی ماجرای قتل محمدرضا اصفهانی و رویدادهای متعاقب آن، ر. ک: خاطرات صبحی درباره‌ی بابی‌گری و بهایی‌گری، ص ۸۷ به بعد.

[۱۰۱] ر. ک: الکواکب الدریه، ۱ / ۴۹۶ - ۴۹۷.

[۱۰۲] همان، ۱ / ۴۹۹.

[۱۰۳] ر. ک: همان، ۱ / ۴۹۹ - ۵۰۲.

[۱۰۴] مصابیح هدایت، تهران، ۱۳۲۶، ۲ / ۲۳۲.

[۱۰۵] ر. ک: الکواکب الدریه، ۱ / ۵۰۳.

- [۱۰۶] همان. ۲ / ۹۵ و ۹۶.
- [۱۰۷] همان. ۲ / ۵۸.
- [۱۰۸] ر.ک: قرن بدیع، شوقی افندی، ۴ / ۱۲۲ - ۱۲۵؛ سالهای سکوت، خاطرات اسدالله علیزاد، همان، صص ۳۷، ۷۰، ۷۴، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۲۷ - ۳۴ و ۲۴۰. متأسفانه، پس از فروپاشی شوروی، مشرق‌الاذکار توسط بهایان مجدداً تصرف و بازگشایی شد.
- [۱۰۹] دست پنهان سیاست انگلیس در ایران، صص ۱۰۲ و ۱۰۳.
- [۱۱۰] تاریخ روابط خارجی ایران ۱، دوره اول مشروطه، دکتر علی‌اکبر ولایتی، صص ۱۰۹ و ۱۱۰؛ افزایش نفوذ روس و انگلیس، دکتر محمدجواد شیخ‌الاسلامی، صص ۹۶ - ۹۸. مأخذ اخیر، در فصل مربوط به «مأموریت روتشتاین در دربار ایران» (صص ۹۳ - ۱۲۸)، اطلاعات خوبی راجع به روتشتاین و سوابق و اعمال وی به دست داده است.
- [۱۱۱] افزایش نفوذ روس و انگلیس، ص ۱۰۵.
- [۱۱۲] همان. صص ۱۰۰ - ۱۰۵.
- [۱۱۳] همان. صص ۱۰۶ - ۱۱۷.
- [۱۱۴] بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران، ۱ / ۲۱۳.
- [۱۱۵] همان. ۲ / ۴۸۱ - ۴۸۲. نیز ر.ک: ۱ / ۲۱۳.
- [۱۱۶] فتنه‌ی باب، اعتضادالسلطنه، بخش تعلیقات و توضیحات عبدالحسین نوایی، ص ۲۰۰. درباره‌ی جدیت و اهتمام شگرف، و «شدت عمل» امیرکبیر در سرکوب غائله‌ی بابیه و اعدام باب، همچنین، ر.ک: باب کیست و سخن او چیست؟، نورالدین چهاردهی، ص ۸۴؛ تاریخ جامع بهائیت (نوماسونی)، بهرام افراسیابی، چ ۴، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۱، ص ۲۳۰ به بعد.
- [۱۱۷] باب کیست و سخن او چیست، صص ۸۴ و ۸۵.
- [۱۱۸] ر.ک: مطالع الانوار...، صص ۵۸۹ و ۵۹۰. نیز ۴۹۳ - ۴۹۷ و ۵۱۲ - ۵۱۳.
- [۱۱۹] صص ۳۴ - ۳۷ و ۴۴ - ۴۸؛ ظهور الحق، بخش سوم، بی‌نا، بی‌تا، چ سربی، قطع وزیری، در ۵۳۲ صفحه، به اضافه‌ی فهرست و غلطنامه، صص ۲۱۰ - ۲۱۲؛ حضرت نقطه‌ی اولی...، محمدعلی فیضی، صص ۳۱۵ و ۳۱۶ و بعد.
- [۱۲۰] ر.ک: مطالع الانوار...، همان، صص ۵۸۴ و ۵۸۵.
- [۱۲۱] ر.ک: ظهور الحق، ۳ / ۲۲۲؛ عهد اعلی... ص ۳۸۱. برای شرح ماجرای دستگیری بایان ر.ک: اظهارات مفصل اعتضاد السلطنه در: فتنه‌ی باب، مقدمه و تعلیقات عبدالحسین نوایی، صص ۹۵ به بعد.
- [۱۲۲] قبله‌ی عالم، ص ۲۸۷.
- [۱۲۳] ر.ک: قبله‌ی عالم، صص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ عهد اعلی...، صص ۴۹۳ و ۴۹۴. نیز ر.ک: توضیحات و تعلیقات دکتر عبدالحسین نوایی در کتاب فتنه‌ی باب، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.
- [۱۲۴] زنجان پیروان باب جرئت نکردند که صلح و امنیت عمومی را برهم بزنند. اما بی‌کار ننشستند و پنهانی فعالیت داشتند؛ تا زمانی که اختلالی ایجاد نمی‌کردند، کسی با آنان چندان کاری نبود، البته کینه‌ی امیر را در دل داشتند، کینه‌ای که در نوشته‌های هم‌کیشان آنان، و بهایی و بهایی‌زادگان در ایران و آمریکا، هنوز منعکس است. بایان توطئه‌ی کشتن شاه و امیر و امام جمعه‌ی تهران را چیدند، ولی امیر پرده از روی آن برداشت» و آن توطئه را در نطفه خفه کرد، که شرح آن در «المتنبین» نوشته‌ی علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه آمده است. ر.ک: امیرکبیر و ایران، ص ۴۵۱. کتاب المتنبین، با عنوان «فتنه‌ی باب»، با مقدمه و تعلیقات عبدالحسین نوایی، توسط انتشارات بابک، چاپ شده است.
- [۱۲۵] مقاله شخصی سیاح...، صص ۳۵ - ۳۴.

- [۱۲۶] ر.ک: توفیعات مبارکه‌ی حضرت ولی امرالله، لوح قرن احباء شرق (نوروز ۱۰۱ بدیع)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۳ بدیع، صص ۴۹ و ۵۱.
- [۱۲۷] همان، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.
- [۱۲۸] ر.ک: قرن بدیع، ۱ / ۲۴۷ - ۲۵۸. به همین نمط، مورخان مشهور بهایی نظیر نظیر عبدالحمید اشراق خاوری و فاضل مازندرانی و محمدعلی فیضی در آثار خویش از امیر با اوصافی چون وزیر نادان و شریر، دشمن ستمکار و خونخوار، امیر مغرور، تقی سفاک، یاد کرده و قتل وی در حمام فین را انتقام الهی و «عذاب الیم» وی در حق او شمرده‌اند! (مطالع الانوار...، صص ۵۸۹، ۴۹۳، ۵۱۲، ۵۱۳ و ۵۹۰؛ ریحی مختوم، ۱ / ۳۲۶؛ ظهور الحق، ۳ / ۲۱۲؛ حضرت نقطه‌ی اولی...، صص ۳۱۶).
- [۱۲۹] برای شرح ماجرا ر.ک: نسخ‌التواریخ، بخش قاجاریه، لسان‌الملک سپهر ۳ / ۲۱۹، ۲۲۰ و ۲۳۹؛ فتنه‌ی باب، اعتضاد السلطنه، تعلیقات عبدالحسین نوایی، صص ۱۷۸ - ۱۸۷؛ قره‌العین، در آمدی بر تاریخ بی‌حجابی در ایران، سینا واحد، صص ۱۳ به بعد.
- [۱۳۰] ر.ک: الکوکب الدریه، آواره، ۱ / ۱۲۷، به بعد؛ طاهره قره‌العین، حسام بقایی (به نقل از: عباس افندی)؛ مطالع الانوار...، عبدالحمید اشراق خاوری، صص ۲۴۹ و ۳۰۱؛ حضرت بهاءالله، محمدعلی فیضی، صص ۴۱ - ۴۲.
- [۱۳۱] بیرون رفتن.
- [۱۳۲] بهایی‌گری، صص ۸۵. در مورد قره‌العین و بهاییها، همچنین ر.ک: فلسفه‌ی نیکو، حسن نیکو، ۳ / ۱۰۷ به بعد.
- [۱۳۳] باب کیست و سخن او چیست، نورالدین چهاردهی، صص ۸۶ و ۸۷. درباره‌ی خوش آمدن شاه جوان از قره‌العین، ر.ک: قبله‌ی عالم، عباس امانت، صص ۲۹۶.
- [۱۳۴] برای نمونه‌های دیگر از پیشگوییهای سران بهائیت که وارونه از آب در آمد ر.ک: فلسفه‌ی نیکو، میرزا حسن نیکو، ۲ / ۱۶۴ و ۱۶۵.
- [۱۳۵] وجدان، صاحب امتیاز و مدیر: محمود مصاحب، س ۱، شم ۲۹، ۱ خرداد ۲۵. برای مشخصات این روزنامه ر.ک: مطبوعات ایران، دکتر حسین ابوتراییان، صص ۱۶۲.
- [۱۳۶] مبلغ بهایی در محضر آیت‌الله آقای آقا شیخ محمد خالصی زاده، با مقدمه‌ی شیخ حسین لنکرانی و عبدالحسین حائری، چ پنجم، یزد ۱۳۶۷ ق، صص ۳.
- [۱۳۷] همچون: سید مهدی موسوی خراسانی واعظ، غلامحسین خان شهباز، عبدالحسین خالصی، محمدحسین افصح المتکلمین لنگرودی، جواد لنکرانی (برادر شیخ حسین)، علی اکبر اعلم، سید محمدحسین شهبازی، سید مرتضی شهبازی، محمدحسین خراسانی و... برای کل اسامی ر.ک: همان: ۲۵ و ۲۶.
- [۱۳۸] ر.ک: مبلغ بهایی در محضر شریف حضرت آیت‌الله خالصی دامت برکاته، از طرف جریده‌ی (اتحاد اسلام)، مطبعه‌ی باقرزاده، طبع دوم، قیمت یک قران، بی‌نا، بی‌تا، چ دوم کتاب قاعدتا پس از بازگشت لنکرانی و خالصی زاده از تبعید مشهد، و در حدود زمستان ۱۳۰۵ به بعد صورت گرفته است.
- [۱۳۹] در اصل: نه نه.
- [۱۴۰] در اصل: عین.
- [۱۴۱] ارکان.
- [۱۴۲] میرزا صالح مراغه‌ای عکاس (یعنی همان صالح اقتصاد)، مبلغ سابق بهایی و مسلمان افشاگر بعدی، در نامه‌ای که در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۰۶ به آیتی دارد ضمن تبری از فرقه، به تأثیر کتابهای کشف‌الحیل و مبلغ بهایی... اشاره کرده است.
- [۱۴۳] مبلغ بهایی...، با مقدمه‌ی عبدالحسین حائری، از انتشارات دفتر نشریات دینی در یزد، ۱۳۶۷ ق، صص ۴۱ و ۴۲.

[۱۴۴] کشف الحیل، ج ۲، چ ۴، صص ۱۴۳. ضمنا در همین ایام توسط آقا سید ابوالحسن طالقانی (پدر آیت‌الله حاج سید محمود طالقانی) و محتشم‌السلطنه و فروغی و حاج عباسقلی بازرگان (پدر مهندس بازرگان) نیز جلساتی جهت بحث و مناظره با مبلغین ادیان در مدرسه‌ی مروی و منزل حاج عباسقلی تشکیل می‌شد، که به گفته‌ی آیت‌الله طالقانی «توافق و حمایت رضاخان» به آن جلب شده بود.

[۱۴۵] ر. ک: «شرح احوالی از مردم مرحوم آیتی»، یغما، س ۲۰، شم ۴ (شماره مسلسل ۲۲۸)، تیر ۱۳۴۶، صص ۲۱۳ - ۲۱۶.

[۱۴۶] دستخط عباس افندی خطاب به «حضرت آواره علیه بهاء‌الله الابهی» و در تجلیل از او ر. ک: کشف الحیل، ج ۳، چ ۴، ص ۱۹۹؛ خاطرات صبحی درباره‌ی بابی‌گری و بهایی‌گری، فضل‌الله صبحی مهتدی، همان، ص ۱۵۲.

[۱۴۷] در کتاب مکاتیب عبدالبهاء لوحی است که عباس افندی، خطاب به آواره و در تجلیل از او صادر کرده و حکایت از علو مقام وی - در آن روزگار - نزد پیشوای بهائیت دارد. در این لوح می‌خوانیم: «هو الله. ای آواره‌ی سبیل الهی، پریشانی و بی‌سر و سامانی در راه عشق، کامرانی و شادمانی است. نظر به پایان کار نما، زیرا عاقبت این پریشانی، جمعیت است و نهایت این آوارگی پناه حضرت احدیت. اگر از قطره محروم شدی الحمدلله بحر بی‌پایان در مقابل داری، و اگر از ذره محجوب شدی آفتابی روشن در پیش داری. از حق طلبم که آنچه نهایت آمل و آرزوی تست میسر گردد و علیک التحیه و الثناء. ع» (مکاتیب عبدالبهاء، مؤسسه مطبوعات امری، ۱۳۴ بدیع، ۸/۸). نکته جالب در این لوح، آرزوی پیشگویی عباس افندی مبنی بر عاقبت به خیری آواره و رسیدن وی به نهایت آمل خویش در پایان است، که (از دیدگاه بهائیان) کاملا وارونه درآمد و (به زعم آنان) به جای روشنایی به تاریکی مطلق! رسید. برای مکتوبات و اظهارات عباس و نیز شوقی افندی در تجلیل و توثیق آواره ر. ک: کشف الحیل، ۱/ ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۴۲ و ۱۴۳، چ ۷، و ۲/ ۵۰، چ ۴.

[۱۴۸] الكواکب الدریه، ۲/ ۳۳۵.

[۱۴۹] «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، همان، صص ۲۱۳ - ۲۱۴.

[۱۵۰] کشف الحیل، ج ۳، چ ۴، ص ۶۱.

[۱۵۱] وی در سالهای ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹ در مدرسه‌ی علمیه و امیرکبیر تهران تدریس می‌کرد (سفرنامه سدیدالسلطنه، ص ۳۸۰).

[۱۵۲] «شرح احوالی از مرحوم آیتی»، همان، ص ۲۱۵.

[۱۵۳] ر. ک: توقعات مبارکه‌ی حضرت ولی امرالله، لوح قرن احباء شرق...، صص ۱۳۸ و ۱۶۰.

[۱۵۴] الكواکب الدریه، ۱/ ۳۰۸.

[۱۵۵] الكواکب الدریه، ۱/ ۳۰۹.

[۱۵۶] کشف الحیل، چ ۴، ص ۵۸/۲.

[۱۵۷] شرح احوالی از مرحوم آیتی، همان، ص ۲۱۵.

[۱۵۸] آیتی، خود در جای جای کتابش کشف الحیل در رد بهائیت، از تلاش مکرر (اما نافرجام) بهائیان برای ترور وی سخن گفته، از فشارها، توهینها و حتی خسارتهایی که آن گروه پس از عدول وی از بهائیت و افشای ماهیت سران این مسلک به او زده‌اند پرده برداشته است. ر. ک: کشف الحیل، ج ۱، چ ۷، ص ۶۵؛ ج ۲، چ ۴، صص ۱۴۶ - ۱۶۳؛ ج ۳، چ ۴، ص ۱۲۵.

[۱۵۹] نوعی اسلحه.

[۱۶۰] بر پایه‌ی گزارش مأمور ساواک: آقای لنکرانی در روز ۲۴ فروردین ۱۳۵۲ در منزل خویش با اشاره به کتاب کشف الحیل، نوشته‌ی آیتی «مدعی شد که کتاب فوق به دستگیری او نوشته شده است و مدتی نیز بحث درباره‌ی سران بهاییها نمود و ادامه داد: «مادامی که کلیمها بهایی می‌شوند دلیل و قرینه‌ی عدم قطعیت حکومت اسرائیل می‌باشد». ر. ک: شیخ حسین لنکرانی به روایت

اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۸۳، ص ۴۶۷.

[۱۶۱] نیکو، حسن، فلسفه نیکو، بنگاه مطبوعاتی فراهانی، تهران، ۱۳۴۲، ج ۱، مقدمه‌ی دکتر احسان‌الله نیکو، ص «و». پسری وی، دکتر احسان‌الله نیکو، نیز از قضات و وکلای دادگستری بود و بر فلسفه نیکو مقدمه دارد.

[۱۶۲] ارکان و رجال عمده.

[۱۶۳] فلسفه نیکو، ۴ / ۲۷۹ - ۲۸۱.

[۱۶۴] همان، ج ۱، مقدمه‌ی دکتر احسان‌الله نیکو، ص «و».

[۱۶۵]، پریروز میرزا بدیع‌الله خان، کفیل انبار غله‌ی دولتی، که بهایی معروف است، با اعظام الوزاره عضو انبار غله در اتاق خودش مشغول صحبت بوده. اعظام الوزاره در ضمن صحبت به اسم مبارک محمد بن عبدالله (ص) قسم یاد می‌کند. میرزا بدیع‌الله خان می‌گوید: برو این حرفها کهنه شد، یک نفر عرب برهنه آمد یک حرفی زد، این قدر حرفش را دنبال می‌کنند. اعظام الوزاره به محض شنیدن این لفظ فوراً کشیده به صورت و دهن میرزا بدیع‌الله خان زده و او را به زمین می‌زند. میرزا بدیع‌الله خان فریاد می‌کند پیش خدمت و ژاندارمری وارد اتاق شده و او را از دست اعظام الوزاره خلاص می‌کند. میرزا بدیع‌الله خان فوراً سوار درشکه شد، برای شکایت به نزد مسیو موریتور رفته و تقاضا می‌نماید که باید اعظام الوزاره منفصل بشود. و یک عده از اجزاء هم حاضر شده‌اند که هرگاه اعظام الوزاره را منفصل نمایند دست از کار کشیده و گرو نمایند. فعلاً قسمت عمده اجزای انبار و اداره‌ی ارزاق از بهاییها تشکیل شده و علناً از مذهب اسلام بدگویی می‌نمایند. ر. ک: بیست سال با رضا شاه؛ خاطرات سلیمان بهبودی و...، بخش اسناد آخر کتاب، ص ۵۲۵. درباره‌ی حضور بهاییها در انبار غله دولتی از زبان خود اعظام الوزاره، ر. ک: خاطرات من...، اعظام الوزاره، ۱ / ۶۲۰ به بعد.

[۱۶۶] عبارت لنکرانی در آینده خواهد آمد.

[۱۶۷] متعلق به سید ضیاء‌الدین طباطبایی، عامل کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ شمسی.

[۱۶۸] ابن اصدق، از ایادی چهارگانه‌ی عباس افندی در تهران بود.

[۱۶۹] روزنامه خاطرات سید محمد کمره‌ای، به کوشش محمدجواد مرادی‌نیا، نشر و پژوهش شیرازه، تهران ۱۳۸۲، ۲ / ۸۴۷. نیز برای حضور بهاییان در اداره‌ی نظمیة تهران زمان یفرم‌خان، ر. ک: بیرم خان سردار، اسماعیل راثین، انتشارات زرین، تهران ۱۳۵۰، ص ۲۷۷.

[۱۷۰] عین‌السلطنه سالور، از بهایی شدن یهودیها در دوایر دولتی ایران در مقطع کودتای ۱۲۹۹ خبر می‌دهد. ر. ک: روزنامه خاطرات عین‌السلطنه، ۸ / ۶۰۱۹.

[۱۷۱] سفرنامه‌ی سدیدالسلطنه، ص ۳۹۹. علی محمد خان موقراللدوله، سر کنسول ایران در بمبئی در سال ۱۸۹۸، نماینده‌ی وزارت امور خارجه در فارس در سال ۱۹۰۰، و حاکم بوشهر در سالهای ۱۹۱۱ - ۱۹۱۵ بود. وی اندکی پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ درگذشت. موقراللدوله علاوه بر اینکه از اعضای خاندان افغان، یعنی از خویشاوندان علی محمد باب بود، با عباس افندی و شوقی افندی نیز خویشی داشت. میرزا هادی، داماد عباس افندی و پدر شوقی، پسردایی موقراللدوله بود. ر. ک: جستارهایی از تاریخ بهایی‌گری در ایران...، عبدالله شهبازی، مندرج در: تاریخ معاصر ایران، س ۷، شم ۲۷، پاییز ۱۳۸۲، ص ۱۸.

[۱۷۲] فلسفه نیکو، چاپ مؤسسه مطبوعاتی فراهانی، ۲ / ۱۹۸.

[۱۷۳] در این زمینه ر. ک: اظهارات تکان‌دهنده محمدرضا آشتیانی‌زاده، نماینده مشهور و پراطلاع مجلس شورا در عصر پهلوی، تاریخ معاصر ایران، کتاب سوم، زمستان ۱۳۷۰، صص ۱۰۶ به بعد.

[۱۷۴] اسناد مؤسسه تاریخ معاصر ایران، ش ۲۴ تا ۱۳۹ - ۱ - ۲۸ ک.

[۱۷۵] ۱۳۰۴ که در کتاب آیتی آمده نادرست، و صحیح آن ۱۳۰۶ است.

[۱۷۶] برای شرح حال گزیده‌ای از زندگی میلیسپو ر. ک: مقدمه‌ی کتاب امریکاییها در ایران، نوشته‌ی عبدالرضا هوشنگ مهدوی.

[۱۷۷] ر. ک: خامه‌ای، انور، خاطرات سیاسی، نشر گفتار، تهران ۷۲، صص ۳۶۳ و ۳۶۴؛ چهل سال در صحنه، خاطرات دکتر جلال عبده، ۱/ ۲۰۲.

[۱۷۸] نقل از: متن کامل خطابه‌ی تاریخی آقای آقا شیخ حسین لنکرانی در هشتاد و هشتمین جلسه دوره چهاردهم مجلس شورای ملی، قبل از ظهر روز شنبه شانزدهم دی ماه ۱۳۲۳، چاپ شرکتهای سهامی چاپ فرهنگ ایران و تهران، قطع جیبی، ناشر: روزنامه آزادگان، صص ۱۲ و ۱۳.

[۱۷۹] ر. ک: رعد امروز، ش ۳۴۷، دی ۱۳۲۴، ص ۴ و ش ۳۵۳، ۲۴ دی ۱۳۲۳، ص ۴.

[۱۸۰] وجدان، صاحب امتیاز و مدیر: محمود مصاحب، ش ۱، ۲۹ خرداد ۲۵، صص ۱ و ۲.

[۱۸۱] همان. ص ۶.

[۱۸۲] در اصل: اله.

[۱۸۳] وی دانشجوی دانشکده پسیکولوژی مسکو بود که در جریان اقدام روسیه‌ی شوروی به تعطیل مشرق‌الاذکار بهاییها (واقع در عشق‌آباد)، و تبعید فعالان بهایی از عشق‌آباد به سبیری و ایران (۱۹۲۸ - ۱۹۲۹ م)، به ایران تبعید گردید. ر. ک: سالهای سکوت...، همان، صص ۲۷ و ۲۸.

[۱۸۴] برای مشاهده سند ر. ک: احمدی، علی، شیخ محمد خالصی‌زاده - روحانیت در مصاف با انگلیس، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران ۱۳۸۳، صص ۱۴۳ - ۱۴۵.

[۱۸۵] لنکرانی در بهار ۱۳۲۵ نماینده‌ی دولت قوام در مذاکره با پیشه‌وری و هیئت همراه وی پیرامون بحران آذربایجان بود و علاوه بر این، مطبوعات مبارز و آزادیخواه پایتخت، از وی به عنوان چهره‌ای محبوب و ملی یاد می‌کردند آقای خالصی‌زاده از این ویژگی محروم بود، بلکه به عکس، به علت حمایتش از سید ضیاءالدین طباطبایی در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، آماج حملات مطبوعات یاد شده نیز قرار داشت.

[۱۸۶] برای کیفرخواست مزبور، ر. ک: روزنامه‌ی اتحاد ملی، س ۱۳۲۸ ش، ش ۲۴ و ۲۵. روزنامه کیهان نیز اخیراً متن کیفرخواست را در شماره‌های ۱۸۴۳۹ و ۱۸۴۴۳ (مورخ ۵ و ۱۰ بهمن ۱۳۸۴، ص ۸) منتشر کرد.

[۱۸۷] مرحوم کاشانی در دی ماه ۲۹، ضمن تنقید شدید از انگلیسیها، مقاصد اجتماعی موجود (نظیر بی‌حجابی خانمها، رشوه‌خواری در ادارات و نیز تحریک بهاییها در کشور) را ناشی از سیاست آنها در ایران دانسته، اظهار داشت: انگلیسیها نفت ما را به غارت برده «و در مقابل، این همه فساد که یکی از آنها بی‌حجابی است در کشور ما رواج داده‌اند و بهاییها را تقویت می‌کنند. من قسم می‌خورم که دین بهایی را انگلیسیها درست کرده‌اند. ای مردم، شما غافل هستید. بیایید تلگرافاتی را که از شهرستانها به من می‌رسد، بخوانید و ببینید بهاییها در شهرستانها چه بلاهایی بر سر مسلمین می‌آورند. اینها اگر کمی تقویت شوند، تمام مسلمانها را از بین خواهند برد. زیرا نقشه‌ی انگلیسیها مخالفت با دین اسلام است و به این وسیله می‌خواهند اسلام را از بین ببرند...» طبعاً اگر نفت ایران از دستشان «گرفته شود شر آنها از سر اسلام و ایرانی کوتاه خواهد شد...» (روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد، ۱ / ۱ / ۳۱۲ - ۳۱۳ و ۳۱۶. نیز در ۷ اسفند ۲۹، به مناسبت شایعه‌ی آزادی جلال بینش (یکی از افراد متهم به قتل مسلمانان ابرقو) از زندان، و اقدامات خویش در این زمینه، گفت: «امروز بهاییها در همه جا اسباب اذیت مسلمانها را فراهم نموده‌اند و اغلب پستهای حساس این مملکت را در دست دارند و الآن معاون نخست‌وزیر بهایی است... در قریه‌ی عبدالآباد کهریزک، زن یک نفر حاج حسین نام را بهاییها تبلیغ و وارد دین بهایت نموده‌اند و آورده‌اند در حظیره القدس بهاییها طلاق او را داده‌اند و آن

زن فعلا با یک نفر بهایی ازدواج نموده و آن حاج آمده به کلانتری ۱۰ شکایت نموده و یک نفر از مجاهدین ما که به نام سید علی است گویا در کلانتری رفته که به آن حاجی مساعدت نماید. سرهنگ ابدی که رئیس کلانتری ۱۰ می‌باشد، گویا مقداری پول از بهاییها گرفته و پرونده بر علیه سید علی تشکیل داده‌اند. این خبر به من رسید خیلی عصبانی شدم و به آن سرهنگ تلفن کرده، مقداری فحش دادم و بعد هم چون من خودم با دولت طرفم و شخصا به اینها مراجعه نمی‌کنم به کسی سفارش نموده‌ام که این سرهنگ را در همین چند روزه عوض می‌کنند...» (همان: صص ۳۳۲-۳۳۴ و نیز ۳۴۱-۳۴۳). حتی در گفتگوی مردم در منزل کاشانی (۷ شهریور ۱۳۳۰) از قول ایشان نقل شد که گفته‌اند: «بعد از تمام شدن کار نفت، اول اقدام ما، خراب کردن حظیره القدس بهاییها خواهد بود!» (همان: ص ۴۷۹، همچنین ر. ک: همان روحانی مبارز آیت‌الله سید ابوالقاسم کاشانی به روایت اسناد، صص ۱ / ۳۳۵، ۳۵۵-۳۵۴، ۳۵۹-۳۵۸، ۳۸۷، ۳۸۷-۳۸۶، ۳۸۹، ۴۷۹، و...).

[۱۸۸] همان. ص ۱ / ۳۱۶.

[۱۸۹] همان. ص ۱ / ۳۵۹.

[۱۹۰] همان. ص ۲ / ۷۰۱.

[۱۹۱] آیت‌الله حاج میر سید جعفر موسوی اردبیلی، از دانش‌آموختگان و مدرسان عالی مقام قم، و بعدا از مدرسان و خطیبان و شاعران پایتخت، در گفتگو با نگارنده (۳۰ مرداد ۸۱) اظهار داشت: خداداد صابر، بسیار مرد بزرگواری بود، معروف بود که، در ابرقو، بهاییها مشکلاتی برای عده‌ای از مسلمانها به وجود آورده بودند و وکالت آنان بر ضد بهاییها را کسی قبول نکرده بود؛ آقای صابر پذیرفته بود و خیلی خوب هم از عهده‌ی این کار برآمده بود.

[۱۹۲] برای روابط سرهنگ سجادی با لنکرانی (و امام خمینی) ر. ک: مقاله‌ی ما در: مجله‌ی تاریخ معاصر ایران، س ۶، شم ۲۱ - ۲۲، صص ۷۰-۷۴.

[۱۹۳] شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۷۱. در سالهای نخست ریاست هویدا بر دولت، لنکرانی سخت مقروض و از حیث اقتصادی در نهایت شدت به سر می‌برد و هویدا، به تحریک و تشویق مرحوم مورخ الدوله‌ی سپهر (نویسنده و سیاستمدار مشهور، و دوست دیرین لنکرانی)، در سال ۱۳۴۶ مقداری وسایل خوراکی (برنج و روغن و...) توسط سپهر برای لنکرانی ارسال کرد. اما لنکرانی (که از ابتدا از هویت فرستنده‌ی اصلی اجناس یاد شده بی‌خبر بود) از مصرف آنها پرهیز جست و پس از مدتی، که بیم فاسد شدن آنها می‌رفت، اجناس مزبور را در ۲۷ اسفند ۴۶ به بیمارستان فیروزآبادی (که با مؤسس عالی‌قدر و منسوبین وی از دیرباز دوست بود) تحویل داد و در ۷ فروردین ۴۷ از رئیس وقت بیمارستان (دکتر شکرایی) رسید دریافت کرد و همراه نامه‌ای برای نخست‌وزیر ارسال داشت. اسناد این امر در اوراق به جا مانده از لنکرانی موجود است.

[۱۹۴] مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، از ارکان نهضت اسلامی در دهه‌ی ۴۰ و ۵۰ شمسی.

[۱۹۵] شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، ص ۶۵.

[۱۹۶] فراماسونرها، روتارین‌ها...، ص ۶۴۱.

[۱۹۷] ر. ک: «منصور روحانی مجری طرح تخریب کشاورزی در ایران»، معماران تباهی، ۴ / ۱۰۳، سازمان انتشارات کیهان.

[۱۹۸] در جریان آن پیگیریها، لنکرانی از پشتیبانی آقای نصیر عصار، رئیس وقت اوقاف، برخوردار بود. پدر عصار، مرحوم سید محمد کاظم عصار، استاد مشهور و فاضل دانشگاه بود که با لنکرانی نیز از دیرباز دوستی و صمیمیت داشت. آقای عصار، در بهمن ۴۹ به عنوان تجاوز به موقوفه (مساوی مسجد لنکرانی) توسط نماینده‌ی حقوقی خویش آقای سید حسین کبیر (وکیل پایه یک دادگستری) از اداره‌ی برق به دادسرای تهران شکایت کرد.

[۱۹۹] پرونده لنکرانی در ساواک، موجود در مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ج ۲، کد ۲ / ۱۰۳، گزارش مورخ ۶ / ۱۲ / ۱۳۴۸، صص

[۲۰۰] اصولاً- رژیم پهلوی. روی افسرانی که با لنکرانی در ارتباط بودند حساس بود. برای نمونه ر. ک: شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، ص ۳۰۸.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

(ز) طراحی سیستم های حسابداری ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
 (ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

(ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

(ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران (۰۳۱۱)۲۳۳۳۰۴۵

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳ ، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بپدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

